UCLA

REEL 68

National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.

AIIM

Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980

Centimeter

Inches

MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.

Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHsl SEE NEXT CRD

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)

March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 68

(Richter-Bernburg No.184)

Author: Anonymous

Title: [Kaḥḥālī]

(Richter-Bernburg No. 216]

Author: Anonymous

Title: [Moshammaʿāt]

(Richter-Bernburg No. 210)

Author: Moḥammad Kāẓem Ṭabīb-e Khwānsārī Nehāvandī

Title: [Noskhejāt]

(Richter-Bernburg No. 167)

Author: Anonymous

Title: [Moʿālajāt]

134 fols., 205 x 145 mm

i

A. 1368

A. 1369

A. 1370

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین
اما بعد این رساله ایست در کحالی مشتمل بر [illegible]
مقدمه چون قوه باصره از اشرف آنست از جمیع حواس [illegible] واجب است
و بصر آلت است مراورا لهذا طبیب [illegible] و حفظ و معالجه
و عضلات و حاجبان و غیره بکار او نیاید تمام از [illegible] آفات [illegible]
ولیکن جون این علل متعدده در [illegible] اعم از آنکه بسبب [illegible]
و موضع باشد آنست ضربه و سقطه و رسیدن غبار [illegible] دیگر بر بعض
یا آنکه دافع و مزاحم [illegible] داء [illegible] امثال آنها و [illegible]
امراض [illegible] در بعضی بلاد زیاد و کاهی [illegible] مثلا آنکه در [illegible]
و [illegible] امراض [illegible] در بلاد ایران [illegible] زیاد نیست مگر [illegible]
[illegible] امراض چشم در ایران کم است ولیکن [illegible] زیاد میباشد و جهت این [illegible]
از [illegible] از استعمال [illegible] و غیره است [illegible] ۱
و جهت دیگر آنست [illegible] در میان عوام شهرت [illegible] امور
زیاد [illegible] بسبب [illegible] ضعف بر چشم میزند و [illegible]
چشم بواسطه [illegible] و سبب دیگر آنست اگر چه جراحت را [illegible]
[illegible] زیاد است ولی در [illegible] و [illegible]

و نقصان نگاه از این دو مرض میشود و یا بواسطه اکثری در طبقات چشم بر عمل مسمامیه ۲
عروق و فضول ملتحمه را زیاد بریده و کهنه شدت ورم و نقصان حرکت
و عمل بصر گرفتار بسبب کهنه و بند گوری است که اکثری حمرت چشم را سبب حرارت
و هیجان دم دانسته که بر طبقات تری که خصوص در مرض خنازیر در این صورت
از کثرت تری میزان در چشم بهم رسیده صورت گوری شود و اینجا ضرر ذکر شده هم
مگر بجای آنکه معالجه اسهال ملینات عیوب مذکوره شده و از روی بصیرت
عمل کرده و مرتکب الخطا شده که ممکنه در مدت چند سال که در طهران معالجه امراض
چشم نموده ام دو بسه ساله و جزئی اعمال ضعف و امراض شده دیده بصر رفع کنیه
و آنچه را قبل از اشتغال نموده که حکم بعلاج و صحت آن نموده معالجه پذیر شده و آنچه
را حکم بر علاج نکرده صحیح ناپذیر گشت و چون در این رساله طریقه اعمال
مذکوره را به زبانه و نقصان بیان کردیم لهذا امیدواریم که منفعت زیاد بخشد

باب اول در تشریح چشم و اعمال ابصار و منقسم بر سه فصل است فصل اول
در تشریح آلات عمل بصر و حافظ مقله و منقسم چهار بیان است بیان اول
در تشریح جرم مقله و آن عبارت از حفره است مخروطی مربع القاعده که نقطه
الی کلف و قاعده الی الخارج است [illegible] بقدام در جانب اعلای حد بر سوین
واقع و حاصل گشته است از اتصال عظام جمجمه با فک اعلی با یکدیگر جانب
شده است سطح فوقانی آن از جانب قدام بواسطه سطح عرضی عظم جبهه و از
خلف بتوسط جناح اصغر عظم وتدی و سطح السفلی کتانی و از قدام بواسطه سطح
فوقانی فک اعلی

فوقانی فک عظم اعلی و عظم وجنه و از خلف بواسطه عظم حنک و جناح اکبر عظم وتدی
و سطح السفلی جدار مقله ساخته شده است بتوسط عظم مصفات و عظم دمعه و سطح وحشی آن
از قدام بواسطه عظم وجنه و از خلف بتوسط عظم حنک و جناح اکبر عظم وتدی و چون
عظام مذکور در کتاب تشریح مفصلا بیان شده اند لهذا در اینجا بیان به تمام
لا در حفره مذکور چند ثقبه و شیار و روانند جهة عبور اعصاب و عروق و از شیار
و عضلات مقله بنا شده است که معرفت آنها بر کمال لازم است از آن جمله در
جانب مقدم جدار مقله از فوق ثقبه مجرائیست که جهة عبور عصب جانبه جبهه و در
سطح کتانی او شیار است که شعبه جریم از روح [illegible] از اعصاب دماغ از اینجا
عبور و از ثقبه فوقانی فک اعلی خارج و انحطاط [illegible] بر فک اعلی نمایند و در خلف
جدار مقله از جانب فوق در جناح اصغر عظم وتدی ثقبه مدور است که جهة عبور
عصب باصره و در تحت ثقبه مذکور از انفصال جناحین عظم وتدی شکافی بهم رسیده
که اعصاب محرکه و حساسه مقله و بعضی از عروق دم از اینجا عبور نمایند و آن هم شکافی
دیگر در سطح تحتانی آن از جانب وحشی بنا شده است جهة رجعت اوعیه و ریدیت
و در اطراف ثقبه عصب باصره زوائد و فروعی چند باشد محل ارتباط عضلات
محرکه مقله و جفن و در سمت وحشی جدار مقله تقعیریست جهة تمکین غدد دمعه با [illegible]
[illegible] و دقیق [illegible] که تغذیه عظام بواسطه او است پوشیده شده
و کهنه تحلیه مقله و سهولت حرکت آن [illegible] که حامل [illegible] است

بروی غشاء ضریع گفته شده تا آنکه از حرکت مقله در حطفکاد دست نهد بیان ثانی
در تشریح عضلات محرکه مقله اول از آنها عضله مرتفعه جفن اعلی است که از
قرب ثقبه باصره رویئیده و از فوق مقله عبور کرده بوصول جفن اعلی پیوند و تا
از انقباض آن جفن مرتفع و چشم گشوده شود دیگر عضله ایست مدور در حول و حوالی
مجال مقله واقع و از انقباض او چشم بسته و منقبض گردد سیم از عضلات محرکه مقله
چهار عضله مستقیم اند هر کدام از آنها از قرب ثقبه باصره ابتدا کرده و از چهار
جانب ملتحمه و در سفیده چشم در نزدیک قرنیه منتهی و ملتصق گشته اند و از
انقباض هر یک از آنها مقله مایل بسمت گشته چهارم عضله ایست مدور
اعلی که هم از قرب ثقبه باصره رویئیده و در ماق اکبر زاویه احداث کرده و بواسطه
وتر در ماهای عضله مستقیم فوقانی و عضله مستقیم انسی مقله بسفیده چشم ملصق
شده تا از انقباض مقله مایل بفوق و جانب انسی گردد و این عضله موسوم
بعضله مورب اعلی چشم است به نظر واقع است ششم عضله ایست که از
وسط قعر حجاج مقله رویئیده و در ماق اصغر حد زاویه گشته در ماهای عضله
مستقیم تحتانی و عضله مستقیم وحشی بواسطه وتر بسفیده چشم ملتصق گردد تا از
انقباض او مقله بسمت اسفل و وحشی مایل گردد و هم این عضله موسوم
باسفل عضله مورب چشم است مقال سیم در تشریح حاجب و جفنین اما حاجب
عبارت از بلندیی که واقع است که در عظم جبهه ما فوق مجال مقله بطور سایه
بالای چشم و هم محافظت میکند او را از ریزش عبارات بالا رسیده

و مراد او را

و مراد او را مضاف است و بیش گشادگی ملتحق تحرک بحوث آن و کلیه تقسیمات عمال حاجب بر روی او شعر
ستر بالای رویئیده که اقدر عبارات و منع ورود آنها را بر چشم نماید و در اصل هر مویی
غده جزئی واقع است تا خمیدگی آن بجوهر روییدن در حرکت و فوق مقله واقع و مرکب اند از دو طبقه
که سطح ظاهر آنها از جلدی رقیق و باطن آنها از غشا ملتحمه پوشیده شده است و در موضع
اتصال جلد با ملتحمه غضروف مثلث و هلالی شکل واقع است که وتر عضله مرتفعه
جفن اعلی بدان متصل گشته و هم در کنار حقیقی مژگان روییده تا از اتصال آن بهمدیگر
مانع آمده و ورود عبارات را بر چشم و در مبدأ هر مژگانی غده سطح رقیق از آن بالا به
واقع است برای مرطوب نگاه داشتن چشم و ته های مژگان و در ماق اکبر در موضع
اتصال جلد با ملتحمه غده کبیری مجتمع گشته و بعضی از آنها تشریح کرده مقال چهارم
در تشریح آلات دمعه بدانکه در تقعیر سمت وحشی مجال مقله در قبال مذکور رشته غددی
کبیر واقع است که هر دو دم شریانی رسیده عدد از آنجا بواسطه ده مجری صغیر از
ماق اصغر بچشم ریخته و مقله را شسته بواسطه دو نقطه که ابتدا این مجری مسمی است و در ماق
اکبر یکی در جفن اعلی و دیگری در جفن اسفل واقع است به کیسه دمعه در تقعیر تحت ماق اکبر
متمکن است منصب شده و از آنجا بمجری عظمی که در تشار عظم الف واقع است جاری
و بوسط سیم بینی رسیده مورث رطوبت آن و جلدی چشم گشته و از این مقال چنان مستفاد
میشود که اگر سده در این مجاری یافت شود بینی خشونت و یبوست بهم رسیده دمعه از ماق
اکبر بصورت جاری گشته و باید دانست که این مجاری مرکب از دو طبقه باشند طبقه خارج
لیفی و وصل بودی طبقه داخلی و مخاطی و این مخاطی از ماق اصغر ابتدا کرده

ازرق اصفر امّا ملتحمه خانه چشم را بزیر پوشیده است و دراین موضع موسوم
بیاض ملتحمه شده و بواسطه اختلاف مکان منقسم بسه قسمت شده اول ملتحمه
جفن یعنی سطح داخل جفنین را پوشیده و دراین مکان بواسطه کثرت عروق دم
در رو قرمزی و حمرت ظاهر شده دوم ملتحمه سفیده چشم که از جفن تا دور معه و سطح مقدم
مقله را پوشیده چون دراین موضع عروق دم در وقلیل است بزرنگ سفید است از حرف بهمه
سیم ملتحمه قرنیه که از صلبیه گذشته و قرنیه را احاطه نموده دراین موضع عشا و متر کور
از لون افتاده شفافت ظاهر شده تا آنکه حاجب ماورا نگردد
فصل دویم از باب اول در تشریح مقله بدانکه مقله مرکب است از سه غشا
و یک آلت عدسی شکل که بهوا موسوم برطوبت جلیدیه شده و بلادتای کرشیائی
نامند یعنی عدسی بلوری و دو رطوبت
اولاً غشیه مقله اول غشائیست لیفی و کروی اشکال متانت و صلابت موسوم
بصلبیه و محیط است بر جمیع آلات مقله و در خلف او ثقبه ایست جهة عبور
عصب باصره و هم این غشا را از جانب قدام محدب زیادا سال شفیته در راوی
ساعت نعبیه گشته شفافت حاصل آمده تا آنکه اشعه اجسام از او بتوانند
نفوذ نمایند و این موضع از غشا مزبور موسوم است بقرنیه
ثانیاً سطح ظاهر این غشا محدب است از قدام بواسطه غشا ملتحمه پوشیده
شده و سطح باطنش مقعر است محاذی برطوبت بیضی و غشاء دوم مقله است
دویم از اغشیه محور از مشیمه و مقدمش را عنبیه نامند عبارت از غشائیست

که زرا حتلدط

که زرا حتلدط و انتشار عروق دم با اعصاب بواسطه لحم موجود گشته و در رو لون
السود نفوذ نموده تا اشعه زائده را از اطراف نمو جذب کند و مانع بطلان نقش و نماید
و اسطه است که از رو انوار را سیاه کند و هم در جانب مؤخر این غشا و کروی
و موسوم بمشیمه است ثقبه ایست جهة عبور عصب باصره و در قدام که محاذی بقرنیه است تا تقعیر
نازل و موسوم بعنبیه شده و در وسط او ثقبه دیگری که ثقبه عنبیه نامند ظاهر سیده که حدقه عبارت از زوست
و قریب بموضعکه مشیمه منتهی بعنبیه شده و در وسط او ثقبه دیگری در ثقبه عنبیه مانند ظاهر سیده در
حدقه عبارت از زوست و قریب بموضعکه مشیمه منتهی بعنبیه شده عضو چند مرسوم بدائره شبکیه
با غشاء عنکبوتیه مزید و در خلف آن چند تار از عضله موجود گشته که جهة انقباض و اتساع
حدقه و هم دراین موضع از شبکیه چند تار از عصب که مثل نفی مفروش گشته
سیم از اغشیه مقله شبکیه است و او عبارت از غشائیست که حاصل شده که مثل نفی مفروش گشته است
سیم از اغشیه مقله شبکیه است و او عبارت از غشائیست که حاصل گشته از مفروش شدن
عصب باصره در سمت مقعر مشیمه چون عصب مجوف از مشیمه تجاوز نماید مانند دایره
در جوف آن با لوله یا فی مفروش گشته و این غشا و ملاصق با مشیمه تر و لطیفه در عضو و اسطه
~~متصایف در جوف آن بالوله یا فی مفروش گشته~~ او که موسوم به پرده عنکبوتیه است
مستعد تحصیل ادراک ضوء بواسطه این غشا و است
ثانیاً عدسی بلوری موسوم است بجلیدیه جسمی عدسی شکل و شفاف که در کیسه مخصوصی در خلف
حلقه عنبیه واقع است و در فضای ما بین جلیدیه و قرنیه رطوبتی رقیق و شفاف
واقع و موسوم است برطوبت اول مقله عبارت از زوست و جلد محل و محدب

قرنیه لیته باین رطوبت است و فضای زنوره بواسطه غشاء مثقوب که عبارت از
بیضه عنبیه باشد منقسم دو بیت گشته که مقدم او را بیت مقدم و مؤخرش را بیت مؤخر
می‌نامند و در خلف جلیدیه رطوبتی است بآن آبگینه گداخته که عبارت از رطوبت
سیم مقله موسوم برطوبت زجاجیه است واقع و محاط است از کیسه دقیق که بقشر زجاجیه
موسوم شده و این غشاء [illegible] آنکه در اثنای رطوبت مذکوره را منقسم بچند حجره مخصوصه
ما اگر ضربه [illegible] وارد آید جمیع رطوبت خارج [illegible]

باید دانست [illegible] مقله مفصلا در کتاب تشریح بیان شده اند
اسم از باب اول در علم الابصار [illegible] آنکه چون شعاع بر جسم کثیف و مصقول
وارد آید نفس منعکس گشته [illegible] شعاع وارده بر جسم و شعاع منعکسه از زاویه
[illegible] ولی چون بر اجسام زجاجی وارد آید منکسر گردد و نفوذ نماید
[illegible] که نصف آن را در آب فرو کنند کج دیده شود و هرگاه آن جسم
زجاجی باشد [illegible] محدب [illegible] اشعه که از او نفوذ کنند در خلف آن نقطه
معینی موسوم بمجمع الشعاع جمع گردند که اگر در این نقطه پنبه یا چوبی گذارند بواسطه
حرارتی که از اجتماع اشعه منکسره حاصل آید بسهولت محترق گردد و هر قدر که
جسم مذکور را محدب بیشتر بود نقطه مجمع الشعاع اقرب خواهد بود
و نیز چون اشعه اجسام بقرنیه رسد که جسمی زجاجی و محدب است منکسر گردد و
نفوذ نماید و در قدام غشاء شبکیه مجتمع شده و عکس آن شیء در آن موضع
منتقش گشته و غشاء شبکیه او را به دماغ که مدرک کل است رساند شیء مذکور
مرئی گردد [illegible] الابصار نیست مگر رسیدن اشعه شیء مرئی بغشاء شبکیه و [illegible]

شود و نور [illegible]

و [illegible] غشاء مذکور را او را به دماغ و درک نمود [illegible] شیء مرئی را و اگر [illegible]
[illegible] آنکه اشعه شیء مرئی منکسر در جسم زجاجی نفوذ و در مجمع الشعاع صورت آن عکس
منتقش گردد و نیز [illegible] قسم چون ابرا در مقابل شیء نگاه داشته و از خلف آن جلد [illegible]
شیء مذکور منعکس در غشاء شبکیه نقش بسته است [illegible] السان اشعه را
منعکس [illegible] جواب گوئیم اگرچه حقیقت این امر درست معلوم نشده لکن [illegible]
مدرک کل دماغ است [illegible] عادت است و حقیقةً منعکس مرئی شود ولی بواسطه
حواس خمس دیگر [illegible] بواسطه عادت است اجتماع الیاف
عصب مجوف در مجمع النورین و تقاطع الیاف هم اشعه درست مرئی شود [illegible]
آنکه [illegible] اشیاء بسطر [illegible] این است [illegible] نقطه متشکله [illegible]
و در [illegible] از شبکیه نقش بسته ترتیب [illegible] و در صورت [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] بجسم و در [illegible] مشاهده کرده [illegible]

باب دویم در طریقه استعمال کحول [illegible] در [illegible] تشخیص امراض [illegible]
تمام جلد حلقه در رو [illegible] و علائمی که در امتحان [illegible] تشخیص امراض [illegible] مشاهده
[illegible] است اول علائمی که از نظر کحول [illegible] و معلوم [illegible]
در و [illegible] مشاهده [illegible] امراض [illegible] علیل [illegible] حکایت [illegible]
وجع و غیره سیم علائمی که از جمیع [illegible] مشاهده [illegible] زیرا که در اکثر امراض [illegible]
[illegible] است [illegible] از مرض [illegible] امتحان [illegible] بواسطه نظر کحول [illegible]
[illegible] [illegible] جلد [illegible] است [illegible] که [illegible] و
[illegible] و جلد او را [illegible] از کثرت [illegible] و [illegible] از [illegible]
و [illegible] آنکه [illegible] حشرات یا [illegible] و غیره که در [illegible] اند

لا جفعان طبقه حفظ شود سطح و وسعت و مقدار ممتد با اشرفا نکه در رو با بر سه و لون و وضع و حرکت
انسان که صوص طبقه حفظ شود کس را انها از مژگان و وضع انها بکیفیت طبیعی است
یا اینکه از حالت طبیعی منحرف شده و بعده تحت مژگان بکیفیت طبیعی انتقال از
صحیح است وغیره لا ملتحمه بطلب استحال بحو لا و از اسعال با رحص فرود نیز اکیفیت
استعمال شود و حاسه او از استعمال معمول حو امع با یه از محققان کرده به ملیس
کشیده و میل یا قلم ریشه حو کذا زده و حو را از روی او منعطف سازند و در ملتحمه
طبقه حفظ شود کالج و التصاق و کوتاهی و لون و درو عروق که در رو رهم درظاهر است
یا در تحت ملتحمه و بما دات در جمیع اجزای ملتحمه است یا اینکه محفظ ملیاسه و یا بسبب
ان مشاهده ملیق که کوتاهی عشا و رقیق برو اها طه محوقصه است و طبقه حفظ دیگر رطوبت است
که از رو سیال باشد و اول رطوبت یا بلیغ رقیق یا حونابه است و هم باید طبقه حفظ شود [illegible]
ظاهر در و ملیاسه یا غیر لا استحال بحو الدت دمعه باید طبقه حفظ بحو عدد دمعه را
که کیفیت طبیعی است یا اینکه تغییر یافته حصول دمعه بر عمل او است شراه و ناقص
یافته باشد و نقطه مجرای دمعه مسدود است یا غیر و کیسه او که در ماق اکبر است
بکیفیت طبیعی است یا اینکه ظاهره گشته و مجری عظیم او به بینی داخل میشود مسدود است
یا غیر و این قسمیه که از حلک بینی از طرف [illegible] عنقله طبقه حفظ شود از مقدار
و اشکال و وضع و سوء و حرکت و جرام و در ابیال اول طبقه حفظ شود قرنیه از بزرگی
و تحدب و سطح و صلابت و شفافیت که طبقه حفظ شود هیئت مقدم چشم بر روی ثقبت
او کیفیت حفظ است یا آنکه از تحدب عینیه نقصان یافته و رطوبت بیضی درو ا
شفاف یا امتحه بابریم است و دم و یا مخلوط با اجزاء مخلفه و اشیاء خارج است و ای طبقه حفظ

از مسلو لی

حوث معلوم شود چون نور آب نظر بر چشم تابیده سیم طبقه حفظ شود عنبیه از تحدب
و سعت و نیخ و لون و التصاق او و لون و لعراان او معلوم شود چون مقابله با چشم
سالم دیگر تابیده و طبقه حفظ دیگر حرکت عنبیه است بر ارباب چشم سالم و سیع با چشم
مریض از شعاع و تبه انزواجی شعاع بر چشم معلوم گردد بر حرکت او و مقعر با ظهر
با سریع و یا مائره بحدود است و گاه احسلدحی در و مشاهده شود چهارم استحال بحفه
شود حدقه از بزرگی و شکل و وضع و لون یا اینکه مقدار او طبیعی است یا اتساع
و تضییق دارد و یا مدور یا بیضی شکل یا صاحب زاویه و یا غیر منطبق الکلف
و یا کشیده یا ملتق لسان لب شکری و یا مدور ملیاسه و وضع در مرکز و وسط چشم
است یا اینکه خارج از مرکز و غیر طبیعی است و لون او طبیعی و اسود است یا اینکه
در هم و مختلط با لونی دیگر است و این تغییر در جوهر حدقه است و یا آنکه از بیگانه
ان جوال جلدیه و مشیمه است که در حدقه دیده شود و از جوهر طبقه حفظ خفقه
و مشیمه و گاه رطوبت زجاجی و در تغییر اینکه در انها تا هم [illegible] جول آن کدورت و تغیر لون
وغیره لا در صلبیه باید طبقه حفظ شود مقدار و سطح و لون و عروق که در وی است و بیانیه
و استحال چشم را گاه در روشنائی زیاد و گاه در سایه باید دید و انحاکه از کراهت
ضوء و شدت تنفر مریض چشمرا [illegible] باید بر نور و جز چشمرا [illegible]
[illegible] و در میان میکه کراهت ضوء خفت باید با مریض چشمرا [illegible]
و یا اینکه سهولت در گشادن چشم ظاهر شد [illegible] استحال و طبقه حفظ ثانیه و هم لازم
است که در وقت امتحان چشم مریض را در اطاقیکه روشنائی از سمت [illegible]
[illegible] یا اینکه از کثرت اشعه عفت [illegible] در چشم [illegible] لا استحال بحفه

بواسطه اعراضیکه از علامات ... مجموع شود از آنجمله است اشیای حرارت یا برودت
وحکه وحرقت ... و ... یا ناخن یا فشار ... موضع
یافته است ... وقت خفقت یافته ولی اشتداد ... بزرگ ... اعضا ...
ورگ الحس است، بطبیعی الحسی واین را کحالی ازرقان داد دلا اشتداد ...
از ... دید تمیز دهد ... و ابر و مه و برق که ... یابد قرار است
بنظر آمده و اشیا و ... یا منبعد ... و تراشیده را ... یا ...
... و ... ملاحظه نماید ... از جمیع علاج ... در امتحان چشم کشف شود
از آنجمله است ملاحظه ... و ... و نزاع و ... و ... و اعراضیکه
... داشته است و علامات والاسیه که ... در اطفال بروز نماید و بواسطه ... قسم
از امتی ... معلوم شود ... موضعهای استعمال نمود ... اکثر اطبا
... باعلامات مراجعه نمود

فصل اول

باب سیم در جراحات وارده بر چشم و در وجنه فصل است
در جراحات وارده بر الات ... جراحاتیکه ... و جفنان بواسطه
... مرضیا ... و ... قسمتی فقط اکتفا
شود ان نمود ... بچه ... ملاحظه نماید
که ... یا ... در موضع مجروح نماید و اتجاله ... از جلد جفن باز
ملتحمه ... انقلاب ... یا ... و بر جراح
لازم است که در این صورت ... جراحات ... الله ...

الم انه

وسع نماید ما از الثقلت ... و کاه ... در ... است ... متورم
... انتهای ... موضع ... در ... ابتدا دقت تمام
در موضع ... در خارج ... حیوان از موضع ... آن معمول
... یا ... جراحت ... و ضربه و ضغطه و سقطه
... و ... طبیعیه و غیره لازم است و ... از ... رجوع
... مشاهده شود و این از ... مثل ... و غیره ... رفع
شود و نافع است ... و عرق ... و عرق ... و ... شود
... صغیر ... صورت ... کحال ... است و ...
از نتایج جراحت ... و ... ورم است با ... مقله و ... حالی
ان که جراحات وارده بر حفره مقله و جراحت ... مجاورت و ... کند
یا دماغ ... و عوارض ... و امثال او ... و ... بهم
و غیره دارد نتایج جراحت حفره مقله ... است ... مقله ... محو ...
و ... و ضعف ... و ورم ... و ... ریم و ... حالی ...
... سبب ... وارده بر چشم و ... بواسطه مجاورت ... صورت
... و ... گشته و ... کحال ... و در ... است
قسم از جراحات ... و ... و ... وارده و ...
... داشته ... بر مریض ... و ... داده ...
رقیق ... و ... ریم کحال ...
... تا ... جراحات وارده بر ملتحمه ...

دیگر جراحات مستقیمه باشد بدون خطر و سهل الالتیام است و از علامات اوست
ترشح قطره حول یا سه از سطح تحت آن و معالجه تحو دستمال ماء بارد یا محلول
سکر سرب مکرر تکرار بریب و کمپرس آب سرد و پیرلیته ترکیبه مرحمهای روی
چشم انداز فصل دوم در جراحات وارده بر حدقه مقله و معرفت
دو خواص طبیعت و تشخیص الدت مقله لازم است زیرا که با بایسته جراحات
عظیم مقله بدون ورم رخ تحو حالکیه در عمارت ... رو از ... زوال آب جراح
نصف قرنیه را بریده و در فاصله ۳ روز جراحت بالمره التیام
یافته و بالعکس گاه است که جراحت صورت خطر عظیم شده خصوصاً چون علتی در
مزاج بود جراحت صغیر مقله صورت اعتنایش و علامت عظیم گفته ما جراحات
قرنیه چون جراحت در عمق قرنیه و ملتحمه او لحق ابتدا بر لایقه زود التیام یابد
ولی چون ملتقت ان نکنند و از ... اتفاق نفعه مسعی ... دیگر
نکوتر علامات ورم قرنیه و شایع آن ... عارض شده و صورت خطر
عظیم که هوا انجار جراحت در ... طبقه قرنیه بود رطوبت بیضی خارج و عنبیه
فتق کرده مو بسرخ ماند ایند ما علاج باید چشم را از ... نوعی فقط
کمپرس و ادویه داخ ورم ... ردارند ولی چون ... درایته الکه عنبیه
مایل ... تحول ... چشم را به نور ... اثرا رند ما حدقه تضییق
بهم رساند منع آن کنند و چون ... ازمتفتوق شد ... ماده قطورات
ملتحمه ... بلادانه یا بزرالبنج در چشم بالبتد تا حدقه منع کنند و عنبیه

الفصل ...

زحمت نموده رفع فتق ان کنند
بکره آب معطر ... قطره ... بزر البنج ... کنند ... خوابانیده
منقطره بچشم او چکانیده و این ... بکمپرس آنرا دارند ... حدقه را وسیع
ما عنبیه را جمع نمایند ما جراحات ... خطر عظیم ... زیرا که ... بفرق
الصال ان ... عظیم باشد و بخیال قوت اکثر مشیمیه را نیز مجروح ... صورت
زوال آب سبز و سیاه و فتق مشیمیه باشد مو بسرخ در قرنیه گفته
ما جراحات عنبیه بواسطه ورم است و بیم از ... شدن ... خطر ... است
و از نتایج او التصاق ... باشد و ... مقدم چشم ... و گاه عنبیه
در مشیمیه ... بر لته ... بنول ... و آویخته ... و ... و ... غیر
طبیعی ... ما علاج در ... غشاء ... گور ... خواهد شد
ما جراحات مشیمیه اگر صورت زوال آب سبز گفته و تفصیل علاج و علامت
لو در زوال ... این ... گور ... خواهد گشت
ما جراحات جلیدیه و جراحت این آلت با بدون واسطه از جلیدی بدون
و عدسه بچشم و مجروح ساختن غشاء او لبه و ما از ضربه وارده بر اطراف چشم
و حرکت بدون جلیدیه از ... و صحیح ... از نتایج اوست کدورت
جلیدیه و زوال آب مروارید و ماشه جلیدیه از ... ضربه حرکت
... و به بیت مقدم چشم افتد و علاج در کدورت جلیدیه ... خواهد شد

۱۱ جراحات شبکیه اکثر نتیجه این جراحت نزول آب سیاه است و بسیار ملاحظه
شده که جوانی ضربه شدیدی بر شبکیه چشمش وارد آمده و آن چشم اعمی گشته چشم دیگر
منعطف بطرف شانه بلا وجه نزول آب سیاه گشته اعمی شد

۱۱ علاج در مطلق جراحات چشم بدانکه در هر قسم از جراحات چشم باید مریض را
راحت گذارد و در آرامش داشته در غذا تقلیل نمایند و بهتر آنست که بعد از ازاله شیئ
خارجی هر دو چشم را بسته تا هیچ حرکت نتوانند نمود بعد معالجه دفع ورم چون
وضع علق بر بن گوش و فصد لازم داشته و سورت ورم را تمامی نموده و طلیه
مسهلات برد مسکن بسازند در موضع ورم طلای الزحل و لی [illegible] غالب
جراحات چشم را رفع نماید و منع اثر جمود را از چشم البته در هیچ وقت
فراموش نخواهند فرمود

۱۱ جراحات جفن و ملتحمه که از جمله جراحات چشم محسوب میشود بواسطه ذره آتش
که در درون چشم افتد یا در اثر مشتعله شدیدی بر صورت رسیده چنانکه در ملتحمه
یا جلد جفن عارض گشته و در نتایج آن دست طاول نمود که جلد و ملتحمه یا جلد جفن
ملتصق گشته و التصاق چشم که از نتایج خطرناک است و یا شده قطعه از
جلد جفن را ایجاد شده و منطبق گشته و نتیجه دیگر است کدورت قرنیه

۱۱ علاج بعد از سوختگی زود طلای شیء بارد [illegible] مثل روغن بادام یا [illegible] کنند
در چشم چکانیده و گاه [illegible] ارسال علق بر بن گوش و حمل جلد طاول

۱۲۴۷ [illegible]

نمایند باید او را طمره ساقط کنند یا بی شرط با سوزنی تخلیص نمایند تا رطوبت مجتمعه از او خارج
شده و جلد بر جای خود باقی ماند و حمل بعضی ادویه گوناگون که از طلای سرب و [illegible]

باب جراحات بعضی در میان اشیاء خارجیه متوقفه در چشم و اثر آنها بدانکه اشیاء خارجیه
متوقفه در بصر یا اجسامی بوده که بواسطه کمیت اثر در چشم نمایند مانند غبار و براده آهن و
و حشرات و غیره و یا اجسامی باشند که اثر آنها بواسطه کیفیت و حدت آنها بوده
مانند آهک و تنباکو و نمک و غیره ۱۱ علامات ورود اشیاء خارجیه در چشم چون
شیئی خارجی داخل چشم گشته حرارت ایذای بصر و هیجان دم در رگها درد و عرق و سیلان
دموع و وجع و احمرار و [illegible] خفقان و تضییق حدقه گشته و افزوده طبقات متورم گاهی
هم بصر مانع گشته تا محل تمکن اشیاء خارجه یا در [illegible] الکرات یا در غضاریف یا
ملتحمه و جفن و گاهی در قرنیه مرکوز و یا از راه [illegible] در بیت [illegible] بصر متمکن
گشته و یا بر جلیدیه نیز رسیده صورت کدورت آن و نزول آب مروارید گشته

۱۱ علاج ورود شیئی خارجه بر چشم بنابر مختلف است چنانچه گاهی بعد از ازاله آن از چشم الم
در بصر رفع نموده و یا آنکه اثر کدورتی در غشاء ملتحمه باقی و در زمانی قلیل رفع گشته و یا
که چون شیئی خارجه در قرنیه مرکوز گشته صورت تورم آن شود و یا بجلیدیه رسیده نزول آب
حاصل آید و آنکه در جلیدیه [illegible] رطوبت زجاجیه رسیده تمام چشم متورم و آخر الامر
زوال باصره مانع شود و چون شیئی خارجه اکال بود قرنیه را کلیه [illegible] گشته مخوف البصر گشته
۱۱ برای بیرون آوردن و پیدا نمودن شیئی خارجی باید جفن را منعطف نمود به وقت تمام در چشم نظر نمایند

که شئ خارجی در چشم محکم نشسته است و گاهی شئ خارج بواسطه حرکت مقله خارج و سوزش
و احساس آن از چشم باقی می ماند لهذا اگر چنانچه از ملاحظه معلوم شود بر چشم چیزی نمی توان گفت که
لازم است استنباط معلوم و ازاله آن از چشم و باشد در محل ادراک شئ خارج رسم نشسته
و مانع شئ خارج دفع کند تا علاج ازاله معلوم تا شئ خارج است از چشم و این که بدولت
را باید کرد چنانچه از مجمع مرکز خارج نماید و لکن چون شئ خارج در موضعی مرکوز گشته با میل
مخصوص موضع را مشق نموده و باقات مرتبه خارجی را بیرون آورند با آنکه شئ مرکوز
در رطوبت بیضی یا در طبقه مرکوز گشته باشد آنکه در نزول آب میان خطایه
قرنیه را بریده و ازاله آن گشته و بعد از ازاله آن باید مداوای مسکن ورم
از قبیل قطور اکسیر سرب و ماء بارد و ... و وضع علق بر بن گوش استعمال داد و یکبار
سوده ... تخم آب ... مخلوط نموده برای رفعت ... که
تخمینا ... مثقال شود و انجا که ... بود بعد از دفع چند قطره
... در چشم قطور نمایند و در ... از قطور آب احتراز نمایند زیرا که آب
آهکی را ... صورت تقسیم ... کند و چون تا شئ ... از قبیل حشرات باشد
... از ... سنجاب ... بر جمیع نمایند و چون ... شئ ... منقلب
... باشد آنکه در ... تحت ... ذکر خواهد شد عمل نمایند

باب ششم در اورام چشم مشتمل بر دو مرحله و چهار فصل فصل اول

در علامات عمومی اورام چشم و اسباب و علامات و علاج بدانکه ورم چشم عبارت

از التهاب و زیاده از حالت طبیعی در یکی از طبقات چشم یا در جمیع مقله است
که با آن واسطه رطوبتی از عروق ... خارج نماید و ... چشم را چهار هنگام میباشد
اول امتلاء عروق از دم دوم ... دم در عروق سیم ... رطوبت خارج
عروق چهارم ... حاصله از آن سبب اورام چشم از چند وجه است اول بواسطه
استعداد شخصی دوم استعداد مزاجی سیم ... دم در چشم چهارم اسباب باعث
مانند ضربه وارده و رسیده تا صدمه شدید و شعاع ... و ... و انقلاب جفن
و تغییر هوا و ... از اسباب ... تأثیر هوای بلدان و ... کسالی
مرض است تا علامات در اورام ... حرارت ... و ... آن با اختلاف
اعمال باصره و حمرت ملتحمه که گاه سرخ ... رنگ و گاه بنفشی است اعم از آنکه حمرت
غلیظ و در جمیع اجزای ملتحمه بود یا آنکه رقیق و ... باشد و در سطح ملتحمه واقع
... در عروق آن و علامت دیگر وجع است که گاه ... و گاه ثاقب
و گاه ضربانی با سوزش و خارش بود و از علامات مخصوصه است کراهت
ضوء و سیلان دموع و باشد که در شدت ورم و در التهاب ... حس ... خارجی
کند تا انتهای اورام یا به تحلیل است و یا به غلظت و علامت آلت و گاه
منتهی ... شده و متحجر گردد و انجا که ورم در قرنیه بود ... است بلکه معمولا و ...
ساحات آن و اورام چشم منقسم گردد اولا بواسطه آلت معلول حول ورم قرنیه
... است ... و ... ساحات آن و اورام چشم منقسم گردد اولا
بواسطه آلت معلول حول ورم قرنیه و ملتحمه و غیره ثانیا بواسطه ... علیل ورم ... است

بالبلغم یا صفراوی یا سوداوی یا لینا از ترکیب و تجزیه مرض را بی واسطه حدوث و ترمیم مرض
حادثا واسطه سبب که موضع است یا مزاج لا علاج یا مزاجیه از رفع سبب نموده زیراکه
اکثر امراض علاج فوری از ازاله سبب بزوال انجام گیرد چرا که شفا یابد و چون ازاله
سبب نموده مرض سعی در مجاری ترکیب ثابت نماید از اثر ضعف مستاد یا کند و هم باید
که با ماده مبع صرف از حیثیت نامیه بود که الحق گشته و تجدید سود بواسطه رسیدن انرژی
صورت ها و عللهای ... وادو به شکل ورم حول وضع علق و لکا ... و ما را رد
وادو به منقطه باشد جمع ادهن و روغن فروان و دهن انتولا و حوش و داغ و
مسهلات رقیق بطن انصراف ماده از دماغ لکا ردادن و براینکه بطلق و مسهلات
ماده را نماید مرکز قرب تحسیم انزار ... غالب و اکثر السلکه در تعقیب
کرش انزار ... و باجی ... در نشیت کهول نمانید و بطلق میل دادن ماده بمحل
دیگر استفراغ منه مسبع و ذراریح ها و فتیولا و یا آنکه حوش در حال کهول استعمال
کنند و هم خوب است روغن و داغ و شمع را که جذب ماده در باز
و لکا ردادنه و در اکثر امراض علاجی بخصوص در امراض حاده بواسطه
مسهلات جذب ماده از دماغ یا معالجات معنیه است و تیر داغ
و سایر جاذبات مذکوره را بنماید که در تنقیه و قرب جسم استعمال نموده
تا بادمه آنکه در جای دیگر شده و در تراز جسم لکا ردادنه و در اکثر امراض
های دوای موضعی بر لازم نیست و موافق دوام و ... مرض و ... تحمل کند

بانضمی

بانضمام که موافق مرض و در اختلاف باید بود در موضع استعمال نمانید ملینات و مدرات
و حالصات و مرطبات و محللات و الکالات و الصباب ما و بارد
و این لعو ویر را با لطور محلول در ... و یا تنه دهن را حول سفوف و اختلاف
مرض در مجاری ... مذکور خواهد شد ان شاء الله
و علاج ... در اورام حجم ... اینکه ورم حجم بر دو نوع است یکی آنکه ورم در حجم حجم بود
و دیگر آنکه در ممتد و واقعه در تحت مرکانی ... ورم حجم ... است از ... الالتهابات
حق بواسطه حمرت که اکثر ... با حمره صورت و از علامات او است حمرت غیر
ممتد با اشتقاق خفیف و حمیرت نهال آن و سیلان دموع و ممتد و حکه و حمرت ملتحمه و باشد
که طاول جفنه نیز در اطراف حجم بروز نماید و انتو درم ... مرض اصلا باشد حول است
اوج موزون با تنه ... و غیره و با حمرت صورت ... و با عرض است حول عظمی
در تحت جلد ... و با ... حفره مقله ورم عارض گردد ... لا اسهال مرض با تحلیل
و ازاله لیتره است حول فلس ... باشد آنکه در حمره و یا ... آبی و بادر است
که مسبح شده و با ... لا علاج مسهلات رقیق نوشانیده و لکا ... قلاد و بابونه
و غیره نمانیده و هم استعمال ... محلول ... با محلول ... و با ... که عبارت
در محلول ... در ... و انجا که ... آماس ... عطره و ...
... سمات ... و هم ... است ... در جلد ... نمانیده تا دفع
رطوبات مجتمعه کنند قسم دویم از اورام حجم ورمی است ... بواسطه ...

رزوریق در این صورت باشد بر از رسیدن رطوبت زرده ریق تحیم بواسطه قدرت
ال ملتحمه بر متورم شود و هم باشد که بثره در قرنیه بروز نموده صورت متورم ال نمود
لا علاج جیم را با ملیبات شسته شد از سیماب سرخ ما بطلا در محلول سنگ جهیم رسخ
رزوریق بخاریه و طریقه اعداد این مذکور این است که یک نخود جیوه سرخ را در روغن درم
روغن بتدریج خوب سائیده نخود در اررروی تبره نهند نسخه دیگر شکر و گلاب چهار
مثقال سنگ جهنم نیم که هم حال نخود دو رحان باریک نگاه داشته روزی دو نوبت بالقم
نخشم کشند و استعمال مسهلات و معالجات تا که بتحت اذن بر یابع شد قسم سیم از اورام جفنی
التهاب اوست بواسطه فلغمونی لحم کت جلد بسبب ضربه وسقطه یا اشتعال ماده لا علاج
اوست مع حمره و تمدد آن با وجع وحمره متقنچی وجراحت شد بعد از حسول رطوبت
مرسخه بتدیدبان برم شده متقیح نمود و باشد قطعه لحم میت جوقا بیله یا برم خارج نمود
لا اشتعال مرض بخوان قبل از تبدیل رطوبت بریم معالجه ادویه بخاریه تحلیلیه نموده والا
متقیح شد لا علاج در ابتدا اطلیه زرده از قبیل شکر سرب وماء بارد استعمال
داشته در تحلیل ان کوشند و حال از استعمال انها ورم تحلیل نرفت و علامات
انقیاح دریافت شود ضماده حاره با لعاب کتان در بند تا متقیح گشته و دفع ریم
نموده لازم است تا صلابت در اطراف جراحت باقی است ترک ادویه
حفاظ متامیه و اکال که رعایت ویسی در موضع ما وقف بجهت نطول از آب
اکلیل حمل و نقتاع و سایر چنانی معطره باج و مستعمل است و لباب باشد کور
شده باقیه حمرت ال بدل بر اشمال شده بنوز جنبه در اطراف ورم بروز نموده و حال اضطراب

ناری که

وجای اضطرابی عارض نموده و جراحت متعاقب ال شود در این صورت جوک لخ مهل قوی نموده رالار
حد اطراف جراحت شده در صورت ضعف مراجع ادویه مقویه با شد و سیلیک
اسطلسک و گند گذر شسته در موضع ما وقف از محلول نورق نطول بخاریه و برای اینکه ادرارح جراحت
علاج در جفن باقی نماند در حال علاج باید قسمی نمود جفن بحالت طبیعی خود باقی ماند
قسم اخر از اورام جفن عروق شده سالک است در رو و حوال این علت اکثر تمامی یا بعضی
نمود اجلسم است نگاه فدری از جفن با قعتی بوسطه اثر عنادات در چشم ملتحمه متورم و بعض مجامع
ماند لهذا لازم است که قبل از خراب شدن جفن بواسطه برشی شقوررا با روغن جیوه سرخ سالک
نموده امر از خرابی احتراز نمود و هم لازم است که در حال استعمال ادویه مذکوره متعقب باشند
تا جری دا داخل چشم نشود و اطرافش که هم سالم است نسوزانند
لا اورام غده جفن بر دو گونه است قسمی شیره و ورم در یک با غده بلوطی حب جوانی ورم
در تمام غده جفن بلا رسد با شیره که ورم در یک با غده بلوطی حب عبارت. از تورم
از تورم یک یا چند غده معدود از غدد جفن است لا علامات اقتضا در ایلیا ارتفاع
جفن حکه و حمرتی منقبجی و غیره محدود با که بیع و رجع عارض شده بعد از حمرت محدود گشته
و دیاهیله بوجود آید لا اسباب مرض ضرورت تحلیل و اکثر انقجار است
لا علاج با مراهم ضماد حاره با لعاب از قبیل مطبوخ برگ باشد و غیره ملکه مردا رسنگ ورم
منفجر شود ریم دفع و جراحت التیام نیز نموده و لازم است که تا مبیه ریم خارج گشته است
ترک استعمال اصماد منامیه زیرا که حول بعله دفع گشته جراحت التیام یابد نیز حول نخد دگر

مستعجل نمود و باشد که اضطرابی در جراحت بهم رسد و چه بسا ورم صلب و موجب صلابت دیگر گردد
که او را برده باشد در این صورت باید که باعث مسح علاج موضع را منع نمود تا شش ... که صلب
شده خارج باز نمایند چون چشم عبارت است از ورم جمع شده در تحت مژگان و سقوط
موهای آن را سبب اکثر یافت شود در اطفال که مرطوبه و اخلاط ... که تا التحام
در چشم رسیده و اکثر یافت شود در اطفال خنازیری تا علامات این است حمرت در اطراف زیاد شده
جفن بالا رسیده ترشح چرک و بلغم از غدد تحت مژگان زیاد شده و مژگان بهم چسبیده خارش
در جفن عارض شود و بعد از آن مژگان ساقط گردد و باشد که در التصاق جفن بهم چشم و حرکت
در ملتحمه نیز متورم گردد و بعد از آن به طرف صعوبت در ملتحمه بهم رسیده تغییر نیز یابد خشک و منع
گردد و از نتایج این مرض است انقلاب جفن چه یا به بیرون و چه یا به داخل و چون در جمیع اجزای
جفن حمرت و ورم مساوات نباشد بعضی جاها بیش ورم بیشتر از طرف دیگر بود موها منقلب
و به رو منعطف گشته در ملتحمه چشم رفته داخل آن گردد تا علاج در اینها الطبیعه از معالجات
و مقویات ... عمق ... نمایند و بعد از کسر حدت ورم قطور از محلول
دار السلطنه یا محلول نیترات ... در چشم ریخته و چون مزمن گردد
دهن سماق احمر بر جفن مالند و اینجا که ورم سماق احمر بر جفن مالند
و اینجا که ورم مساوات نشود و موهای مژگان در میان بشره ... قطور ...
... است صفت آن یک گرم ... کنند و در شیشه برده ... گلاب
حل کرده و ده قطره ... افیون اضافه نموده روزی سه بار در چشم قطور نمایند

و چهارم سیم در اورام غشاء ملتحمه از آنجا که این غشاء نسبت به سایر غشاهای بیشتر مورد
صدمات و آفات میباشد علاج و امراض آنهم نسبت به غشاء اکثر خواهد بود
و کلیه التهابات ملتحمه یا محض مرض اصلی شود چون بسبب از جهات خارجیه باشد ضربه و سقطه
و غبار و اثر برودت هوا یا حرارت و مرض ثانی باشد چون بسبب امراض مزاجی و مجاورت
باشد و نیز کلیه اورام ملتحمه بر سه گونه اند اول ورم بسیط ملتحمه دوم ورم ملتحمه که بسبب آن
بیشتر ... سیم ... چشم که عارض شود از ترشحات ... و هر یک از اقسام
ثلثه یا حاد است یا مزمن اما ورم بسیط ملتحمه بر دو نوع است اول آنکه بسبب ضربه یا سقطه وارده
بر چشم آید ثانی آنکه سبب اثر برودت هوا باشد اما نوع اول که ... به چشم باشد
عبارت از ورمی است که عارض شود در ملتحمه بواسطه ضربه و سقطه وارده بر او یا از ...
... بر چشم رسیده یا مطالعه نمودن زیاد و ورود حشرات در چشم و علامات مناسب
... و کار کردن در ... و روشنائی زیاد اما علامات ... حمرت در ملتحمه
جفن و ملتحمه ... بیان ... در ... سیلان
دمعه و ... زیاد شده مژگان بواسطه کثرت بلغم بهم چسبیده و احساس ثقل ...
خارج در چشم نماید و اینجا که ورم شدید تمام اجزای ملتحمه ... رنگ ...
و ... که اطراف قرنیه باشد گوشت خام و ...
... بر قرنیه گشته است و نیز حمرت در خارج یا ...
... خارج در چشم یا ... سیلان و ... بلغم و ...

و وقتیکه در صورت شدت ملتحمه چراغ شدت مخصوصه عارض و در صداع خفت بورزد و انجا که ورم

در اطفال لعصه باشد از صفری عارض شود عملیات ماصره احتمال نماید مگر در وقتیکه در ان سنخ جزئی

از قرنیه را میپوشاند و ملتئم شود بتحلیلات تامه مگر در صورتیکه بر رفع سبب بالکلیه باشد و باشد و ورم

سرایت لقرنیه بشود صورت رفاوت و نرمی قرنیه وعنبیه و جراحت بصر گشود لا علاج ابتدا

بایستی رفع بیت نحوه شود و بعد از چون ورم خفیف شود از قطور محلول سنگ سرب و گذاردن

دستمال تر کرده در ماء بارد بر بصر و نوشته اسهال برقی رفع التهاب نماید

در صورت شدت وضع علق بر بن گوش بشود مسهل از گلکان و غلب نوشته نافع

است نوشتهای از این نسخه مکرر شده است که آب بادام ... سنگ سرب محلول مخصوصه در روز

بر فوقات نوشته و بعد از کسر حدت ورم نافع است قطور این نسخه مکرر شود الفات ... از ان

یک گرم در یک سیر نیم آب حل نمود در قطره محلول تریاک در عرق اضافه انگشت ورن

و مار چشم را بپوشانید و چون حدت ورم کمتر شود چشم ... وجه باز شود چنانچه شرط در ملتحمه

نحوه و وجه قیقال گشود مسهل از رنگ فرنگ و سنا مکی و ... و انجاکه اشرفا و سسن

بهر ساند قطور از محلول زاج سفید یا از محلول ... روز ماند و چون ورم سرایت

لقاح دیگر نماید موافق آنکه در وقت ... مذکور شده رفتار نمایند لا نوع تاسف

از ورم ملتحمه ترکه چشم او داو و دویمی است که عارض شود در ملتحمه بواسطه چابک

واقع در آب سرد و بخصوص چاه ایرانی یا لا عملیات جزئی محفوظ باشد

استقاع در ملتحمه بهم رسیده دالتهاب صغیر ... حستاتی ... مگر آنکه

دانا دارم

مگر آنکه مؤثر باد در چشم لطا لانمایند در ملتحمه بر کشیده و دمعه در ادامه احکام و بتدریج عارض

و در طو تری غلط سیال گشود چشمان را باهم ملتصق نماید و امکونه ورم مادر است که در

جمیع اجزای ملتحمه عارض شود بالاکثر او قات در بدهای ملتحمه هم محدود ماند و علامت دیگر

و هم است که در وقتی اشتداد بزیرد و هم عملیات ماصره ممنوع نیست مگر در صورتیکه ملتحم ...

بر روی قرنیه منجمد شود وان ورم متمادی شود بتحلیلات مانز سلیت و علامت مزمنی او تبدیل

2 حمرت است به برجی مانعه بیقش و انتفاخ ملتحمه چشمان و کثرت بلغم و باشد که از رطوبت

مرض ملتحمه جراحات یا قیه و انقلاب جفتی عارض گشود و باشد که در ترکه مزمن چشم

دیگر عارض شده پس از ان نفی رترکه شود لا علاج ابتدا نوع علق و طلیه اشیاء بارده

مانند آب سرد و سنگ سرب هوا و امثال آن از کسر حدت ورم قطور از محلول سوا لعاب ...

با سیک جذبیم ... گشود بکار رود و ... الرتاق چشمان بواسطه کثرت بلغم تریج

از روغن بادام وغیره نمایند نور صورت مزمن و اشرفا و کات گشود با سیک ... فرا

که مرکب از شوره و زنگار و کافور است بر ملتحمه مالند و چون با ... رفع ... نمایند

از روغن سیماب احمر یا روغن سیماب سفید نافع و مجرب است صفت نسخه نافع دیگر

سنگ ... ... گنده در هشت درم گلاب حل گشوده قطور نمایند نسخه دیگر یکیم گلاب

یکسیر ... زنگ ... هشت ... کرم ... و مرتبه ... کرم ... روان

و مرتبه قطور نمایند نسخه دیگر ~~مکرر فرا گلاب یک سیر سوا الفات ... زنگ~~ یکسر ... مسک

صدا ... مرکب از ... روراج سفید و شوره ملک هشت جزء کافور یک جزء از سنگ

الی چهار گندم تقطیر افیون دوازده قطره در هشت درم گلاب حل نموده قطور کنند

و انجا که محظورات و ضرورت ضروری شود با هر کف ال کنند و با مر استعمال ادهان
حملقه از نیه روی و سماب احمر با سماب ابیض با نیه صفت دهن بارح
مرهم روغن گل سرخ یکدرم و شکر سرب مکلس یک کنند با هم امیخته روزی دو بار در حملای
مالند نوع سیم از اورام ملتحمه ورم است که همراه نحوه با ظهور بثور از حول زرد
رقیق و اکثر بروز کنند در اطفال حاد زیرا و بلغمی مزاج و دحرا مکر علتی
در جعی الفا باشد با علامات در یکی از ما های عروق د ظاهره و محدود طی
الکثرا امتداد یافته در نقطه او کر قریب بقرنیه است اثر ها که گاه فرد و گاه
متعدد بود عارض شود و جعی ما حی ما کر آبنت ظهور و لشع شده حملای و
سیلان دمع ترکیب با و کم بود و ای اثر و گاه کبلان رفته و گاه مسح گشته
لعصیر در قرنیه پدید آید و باشد که متقرح بقرنیه اثر کند و اورا متلاد کش
و بحلت را مفتوق و صورت منور سرخ کند با رفتار مرض سرخ و لیا رایک
بعود است و اکثر تمواقفت باید با غلب از بثورات علاج با علاج انجا
که مرض خفیف بود با استعمال منضج رمع کند چون شده باشد و صمغ
عنق در بن کوش نهند و از این نسخه چشم را شوینه صمغ او یکی بر
کل در یکی لعاب به دانه یک مثقال عصاره برز البنج لکنند مخلوط نهند
روزی دو بار در چشم قطور نمایند و چون اثره بزرگ بود از این نسخه چشم را
بو تینه بکسره کلود سکینه از مثقال دارا سکه سم کنند لعاب به دانه نیم
مثقال درهم نهند روزی دو بار قطور نمایند و نافع است در نقطه مهلک

ورصع عنق وجوش

ورصع عنق و جوش میان ما که را الحاح دهند و در اطفال ضعیف و بلغمی مزاج که مجوهی حیلی
سبب خنازیر باشد تعلیل در ابتدا استعمال تسخو ملکه با مقویات نوشانند و در معالجه آسر می
حکم نباید باید و تا مال باید که لکه در قرنیه باشد و با مفرح گشته صورت مرض کشته لا نوع
چهارم از اورام ملتحمه که بعرانه بلبر لور در ای منه ور می است شده عارض شود در ملتحمه
و لسطه برات ماکر لور زنک با بلغم عشیمیکه میلها مرض مذکور ابوه در غشاء ملتحمه پلکها تنیر به
جناه از جای ورت با صاحبان آسرمی متعهد با این نوع ورم چشم کوک و بندرت ورم بسط
ملتحمه پلکهای پسیر ار مشته با سرمی شود با علامات التهاب باینه حمره در پلکها و ثقله است
با حرکه از عوارض و تورم ملتحمه بتوعکه ملتحمه کبود شده و شرف بر قرنیه کند و عروق دم باشد
مکلفه در روی قرنیه در وزن باید دمعه در ابتدا احک و متبرع سیلان کند و هر نی الم بسیار
که صورت جراحت اطراف جنس کند و هم کند و سوزش در چشم مثل سیه و گاه حمی تب عارض
کند و انجا در مزاج دموی باشد علامات امتلاء دم و حمرت و نمود و جریان رطوبات
غالب و درد از جبه و صبیانی در ورم کمتر ولی وجع و قلق و اضطراب عارض کند
و چون مریض را مزاج بلغمی باشد عمق و وجع اندک ولی سیلان بلغم و انتفاخ اکثر خواهد بود
با بلغمی در این مرض سیال بود و با لطعه حرقتی که در دوست بهر عضو یکه رسد صورت جرحت
و جراحت آن عضو کند و چون بقرنیه رسد باشد انتشار اکاله او را ضایع و متلاشی کند
و رطوبت بیضی خارج و بینیه مفتوق و چشم بزوال شود و انجا که مرض روبه تا قص لذ اورد
رطوبات کم شده و حرارت قاله و جرای عسالیه چون جاری کند
با اعلامات مرض چون مواکبه لا القرنیه ورم فانی و تشقق عاصلک بالیکه حرکش بشکند و مرمی کند

16

BLANK PAGE

و باشد در قرنیه کسی و متصل شده صورت مروارید شده و هم باشد که در دار بر سر انقلاب جفن [illegible]
تا آنجا از رمد بسیار خطرناک است و لیکن چون قبل از آنکه شاق قرنیه معالجه توقف
جبه و علتی اوردن است و هم از علامات ردیه است چون وجع در جبه و راس [illegible]
زیرا که این وجع دلیل است بر تورم طبقات داخلیه چشم تا بحدی در آنجا الدرست
که مرضها را متفرق و از هم دیگر از رطوبة و هم چشم را تمام از چشم علیل می خلط
کنند تا آنکه سرایت ما و هم بکنند و کسی صحیح بر حکیم فوج لازم است که در این مطلب
راه دقت و اهتمام نماید تا آنکه مبادا همه فوج کور شوند و بعد را ارباب سبق در پی کوشش
بکنند فصد قیفال کنند و نافع است هر چند شرط کوچک در ملتحمه و اطراف قرنیه زجاجیه
و دیگر چشم را با ملتحمه با آب زردک شوینده و این نسخه را حضور زجاجیه بگیرند یک جهام [illegible]
الی ستی کنند و در شب در ام آب حل زجاجیه روزی سه چهار رفت قطور کنند و چون
از استعمال این محلول [illegible] در چشم بهم رسد با تبرئی او را با استعمال رود برداریم
زیرا که اگر قدری در مکان محو باشد صورت نقرح الموضع بشود و چون بعد از کسر صورت
ورم و وجع با قیماند مرهم افیون در جبه بمالد و قدری هم بنوشد و بعد از آنکه بعوض
افیون قدری فیونا بنوشد تا نوع آخر از ورم ملتحمه ملحق است و او عبارت از
ورمی است که در ملتحمه تا بسبب [illegible] الاول ما ضعف عمری بوده روز اول البا
بچشم قرنیه متورم و عمل مانند ... کند و بعد از سوزش چشم و باشد که از [illegible]
ورم ملتحمه ترشح کند تا باد در دم باشد که [illegible] اصلا [illegible] او حق

[illegible]

از جنس غلظت و قصور و قیبت بهم رسیده تا لیلا اصفر لونی در رو پدید و ابتدای آن تا چشم مورث
ورم قرنیه و سیلان دمعه و کثرت بلغم و کراهت ضوء گشته و باشد که قرنیه کج و متلاشی
شده رطوبت بیضی خارج و عنبیه مشقوق گشته تا رفتار مرض لین و زمن است و اگر
و اگر ادویه لایقه نگاه دارند تحلیل رود ولی بواسطه اثری که در ملتحمه ماند که کالت اصلاح معالجات
شماره تا علاج از آنجا که این مرض مهم را بود باوره ابتدا وضع علق در بن گوش نموده
شورکا و سایر مبردات [illegible] علاج مسهله نوشانیده و برای رفع وجع قرار اصول بر چشم
و اطراف بصر مالند و بعد از کسر حدت ورم هر سه روز یک مرتبه کات [illegible] از
تحلیلات بردن تا لیلا بر ملتحمه و روی تالیلا مالند و بهتر آنست [illegible] شورکا و یک
حره سنگ جهنم را گداخته و مداد ساخته از آن بر روی تالیلا مالند و نافع است
[illegible] بار و حول تالیلا بزرگ شود تا مبضع اورا نشق کنند و دانه زردی
که در جوف او ملیاسته با ابزر گرفته خارج سازند و بعضی بگویند که در چشم رسانیده
مرض حادث شده و زود معالجه شود ولی بسیار خطرناک است و اینجا که انقلابات گشتن
عارض شود و بطوریکه در مبحث خود ذکر خواهد شد رفتار نمایند

فصل چهاردهم در اورام قرنیه از آنجا که قرنیه مرکب از سه طبقه

بعد اورام او هم بر سه نوع است اول ورم ملتحمه قرنیه تا ما ورم جرم قرنیه تا ورم
ملتحمه قرنیه و او هم بر دو گونه است یکی بثورات قرنیه و دیگری سبل تا بثورات ١
قرنیه عارض شود در اطفال خصوص اطفال خنازیری و گاه همراه با رمد و جرب چشم
ورز دریش تا علامات مرض کراهت ضوء و سیلان دموع با هیجان دم در ملتحمه

و درور عروق

آن عارض شده بعد از آن چند عرق از ما و آن مخروطی الشکل که قاعده آن در ناف و نقطه
آن در قرنیه بوده بعد از چندی قرنیه را خراش کشته در نقطه قرنیه مخروطی مرکز شده پدید آید
و آن نقطه مخروطی گاه فرد و گاه متعدد بوده هم از درور عروق حمرت در صلبیه و ا
طراف قرنیه پدید آمده تا به حلقه قرنیه مانند تا آنکه جرم قرنیه گسیخته و متلاشی شده
رطوبت بیضی خارج و عنبیه مشقوق و مورث رفع قدمای آید تا علاج ابتدا اما به وضع علق
در بن گوش و نوشانیدن مسهل و جلب رفع هیجان دم از چشم نموده بعد از رفع هیجان دوای
موضعی برای تحلیل عروق نگاه دارند صفت مسهل و جلب جهت اطفال مکرر مسهل
ملک کنند جلب ده کنند [illegible] رنجور شوند چنانچه در روز اول اضافه شود روز دوم و سوم را
هم بهمان طور عمل نمایند و برای کراهت ضوء مریض را در محل تاریک نشانده
و مخدرات چون روغن بزرالبنج و غیره بر دور چشم مالند و نافع است نوشانیدن تریاک کنند
برگ ترکان نسخه جهت تحلیل عروق [illegible] دار اسکته هم کنند در یک سیر آب حل نموده
روزی دو بار چشم را شوینده و واقع است که نیم [illegible] سنگ جهنم را در هشت درم
آب مقطر حل کرده روزی دو بار بچشم قطور نمایند و هم بعد از رفع هیجان دم از دوبه منقطع
چون مشمع دارایع و مشمع قرنفیلی در بن گوش انداختن نافع بود و چون قرنیه گرد زایل
نشد الطلیکه در مبحث خود ذکر میشود عمل نمایند تا سبب عارضات از تحلیل
و سنگ کشتی عروق دم است در ملتحمه و قرنیه و سبب او دوست مرض سل ق
و شرزاید و انقلاب جفن و مرض خنازیر و علت طمث و تنگ یابس تا علامات مرض

در ابتدا [illegible] ورم در چشم با کراهت ضوء و سیلان دموع و تشنج جفنان و وجع ملتهب
و ثقب عارض شود و چند عرق از ملتحمه بالا بر اطراف قرنیه و بسبب [illegible] و تشنج گشته
شبکیه [illegible] و رطوبت [illegible] کدورت و بعد از کدورت قرنیه اگر خواهد بود و باید دانست که
کدورت قرنیه بسبب کثرت عروق نباشد بلکه بسبب [illegible] رطوبت زجاجیه کدورت قرنیه
هم اگر خواهد بود الا اسباب منقسم شود بسبب رقیق چون شبکیه با رگ عنبیه و حاجب یا ورا
باشد و بسبب غلیظ چون اجزای شبکیه از رگ عنبیه و حاجب یا ورا نباشد و بسبب غلیظ چون
اجزای شبکیه سخت بهم آمیخته و حاجب ورا گشود و الا اشتداد مرض یا بتحلیل است که درون
عروق [illegible] و اثری در آنها باقی نماند و یا آنکه [illegible] در عروق مذکوره ظاهر رسیده
و [illegible] سبب مرض [illegible] باشد در مرض رفع ولی کدورت قرنیه [illegible] باقی ماند قرنیه
کلی و محترق گشته و رطوبت [illegible] از نقبه محترق خارج و بصورت [illegible]
[illegible] لا علاج [illegible] رفع بسبب [illegible] زیرا که اکثر از رفع بسبب مرض [illegible]
چنانچه اگر بسبب [illegible] زاید [illegible] و [illegible]
که مراد را از چشم بواسطه [illegible] و [illegible] چون [illegible] و داغ و حجامت و تشنج
منصرف ساخته بصورت [illegible] ادویه مقبضه چون [illegible]
[illegible] دارند [illegible] از [illegible]
[illegible] احمر [illegible] و کدورت قرنیه [illegible] از [illegible]
مکرر [illegible] در چشم
[illegible] سفید و تقطیر افیون [illegible] سفید [illegible]

١٢٨١ [illegible]

کدورت [illegible] در ورم [illegible] و تقطیر [illegible] دوازده قطره اضافه کند روزی دو بار
در چشم [illegible] و اینجا که اثر [illegible] در قرنیه بود تقطیر [illegible] باشد و هم
مستعملات [illegible] از جمله روغن [illegible] و صدف و [illegible] عروق مذکور [illegible] میتوان
شرط [illegible] ولی [illegible] و در این مرض [illegible] حکیم [illegible] زیرا که
گاهی [illegible] دوا [illegible] اگر [illegible] استعمال قطورات [illegible]
و بعکس [illegible] قرنیه [illegible] بواسطه [illegible] عروق و در این [illegible]
و عارض [illegible] خوش [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] در ملتحمه قرنیه [illegible] مرض حمرت در چشم ظاهر [illegible] چند عرق [illegible]
[illegible] قرنیه [illegible] و قرنیه را [illegible] و کدورت [illegible]
[illegible] کراهت ضوء و سیلان دموع [illegible] و اکثر [illegible] ورم [illegible]
که [illegible] قرنیه [illegible] بسیار [illegible] است الا [illegible] مرض [illegible] است چون
اثری در چشم باقی نماند [illegible] ولی قرنیه [illegible]
که [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] از [illegible] قرنیه [illegible]
قرنیه [illegible] رطوبت [illegible] و بصورت [illegible]
لا علاج [illegible] عروق [illegible] مذکور [illegible]
چون [illegible] بسیار [illegible] العلاج باشد [illegible] در [illegible]
و [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] از چشم [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] ضعف آن [illegible]

چون حبقطیا و استیلای ماکولات سوداویه و بعد از کثرت حرکت ورم حیاکیه قرنیه است
نوع فانضمات چون زاج سفید و مازو استعمال نمایند و برای آنکه قرنیه تقوا یابد نیکه
بود در مبحث خود ذکر شیوه رفتار کنند

و هار نیحم در ورم عنبیه و او عبارت از بیان دوم است در نتاء عنبیه و نشر رطوبات
در بیت مقدم یا در بیت مؤخر چشم اعم از آنکه رطوبت مذکور منتهی گشته تحلیل یا منصلد
و ملتصق نمودن عنبیه با قرنیه یا جلیدیه و یا بالزجاج بریم و هر آنکه ورم عنبیه با حو مرض
اصلی بود و یا عرضی بود بعضی از اعراض مانند داء افرنجی و غیره و هر یک از اینها
یا حاد بود یا مزمن لا ورم حاد عنبیه که حو مرض اصلی بود حول خفیف باشد اینه اجیه
عرق و دم از ملتحمه در دور نقطه و لون عنبیه از آنکه متغیر شود چنانکه اگر مریض سیاه چشم
بود چشم متمایم تیره گشته و چون ازرق بود سبز گون شود و این تغیر لونها اکثر ملاحظه شود
در اطراف حدقه و عنبیه کدر گشته و حرکت آن بطئی یا [illegible] مره فاتح شده راویه
در حدقه بیمار به کر حالت استداره آن ساقط گردد و لی چون مرض شده بود و خفی
منقلب در جمیع وگاه تیر در دنهای و زنهای بیمار به شبها را استعداد باید و این
وجع بود از ساعت ساکت شده در باره استعداد باید و این تسکین وجع [illegible] شود از
هدر شد لی صعب بواسطه شدت وجع که بعد از ازاله آن در باره وجع [illegible]
گشته و حجم شده بر تحو از رسیدن بالا و هوا بر چشم و کدورت در ضوء بالا رسیده
اشیاء را غبار آلود ماننه آنکه ابرهای حایل باشد بینه و از تحدب عنبیه
بیت مقدم چشم کوچک شده و عنبیه تقرب بیمار سازد که اهم ملتصق یا و شقا

[illegible]

و باشد که از شدت مرض حمی بیماری شود و گاه ورم عنبیه مرکب گردد با ورم قرنیه ما آنکه
منتهی بود و بعد از گذشتن هفته و منتهی با سه هفته یا ورم تحلیل رفته رفع مرض گردد یا آنکه رطوبتی
قریب البیضه با انعقاد در گردد و ملتصق و تسلطهای او عنبیه را با جلیدیه یا با قرنیه
ملتصق گردد و ما بین اسطه عنبیه بحرکت باز و باشد در رطوبت مذکور نقبه را بالمره
مسدود سازد و با آنکه از کثرت رطوبت منتشره اکثر طبقات بهم ملتصق شود
و گاه گاهی رطوبت مذکور منتشر بریم شده و [illegible] شکل [illegible] در خلف
قرنیه نمودار و متحرک باشد بحرکت ریش مانند آنکه در ورم قرنیه مذکور شد
لا سبب مرض عارض گردد از ضربه و سقطه و از ضوء شدید و از نگاه کردن بر برف
و از مکان تاریک به روشنایی نظر کردن و از جا شدن و در ذکور زیاده از اناث بروز
کند و اکثر در جوانی داء افرنجی مبتلا باد و گفته لا اعراض مرض در ابتدا حدیث است
که چون معاینه ادنی شود تحلیل رود و اگر عنبیه بواسطه رطوبت مذکور ملتصق
با بعضی از طبقات گردد ردی است لا علاج در ابتدا باید از مسکن ورم چون
وضع عمق در بنا گوش و گاهی فصد یا حجامت نمایند مسهلات برد نوشانیده تقلیل
در غذا کنند و هم مریض را در مکان تاریک نشانند و انجا که بسبب ضربه یا سقطه
وارد شده بر چشم باشد باید بارد استعمال دارند و بعد از او به تکاورد از نرد در رطوبت
کمتر شده و هم آنچه مشترکته تحلیل رود بجای استطلیه از شدت و ورم [illegible] کلمات را
چهار قیمت نمایند روی قسم صبح و قسم شام بنوشند و مدار [illegible] فی الحقیقت حالت
و انجا که وجع شده بر بعد [illegible] عصاره [illegible] داخل [illegible]
مذکور با قدر القوه نمایند برجه بالته ضعف نمایند [illegible] التصاق و السداد

مشیمیه و حدقه بیشتر در دهن سیماب سفیداب و مثقال عصاره برداشته شش نخود با عصاره
بلدانه ... درهم مخلوط نموده روزی یک دفعه و یک دفعه ... اطراف جفن
[illegible] که در ... دهن مذکور حدقه متسع گشته و مسدود شود و آنجا که سبب
... روغن کاهو یا عطر آن مفید است ... روغن کاهو
... در زرده تخم مرغ خوب مخلوط نموده سیر آب بادام شیرین
و بگیر تربت نافع و سه قطره عطر ... اضافه نموده روزی سه دفعه ...
... وقت نوشته ... اگر ... قدری کافور
... بزرگ نوشته ... استعمال منقیات و محللات
... کلمات ... سیماب سفیداب ... اطراف
... و چون ... تحلیل ... قرنیه را ...
... ورم عنبیه ... در بیان ...
... باشد ...
... علامات ... و باشد که
در صورت ... مرض حادث شده صداع و وجع ...
علامات مذکور ... بروز کند ... مرض ... عنبیه
... حدقه و کدورت ... و سایر علامات مذکوره ...
... است
... استعمال ...

[illegible]

و هم نافع است ... که عبارت از ترکیب کلمات ...
... سایر تدابیر مذکوره در صورت ...
... که در ورم عنبیه و قرنیه ... مداوا
... خواهد شد

فصل ششم در ورم مشیمیه و آن عبارت از تورم ... است ...
... عارض شود ...
... آنکه در ... جحیم ...
... و باشد که سبب
آن سوء مزاج و ضعف قوای ... مستعد این مرض اشخاص ... اجسام صغیره ...
... زرگران و قلم ... و ... و مستعد
... مرض ... علامات ... مرض حاد باشد ... عروق ...
... مذکور و عنبیه ... و عروق ملتحمه ... آنکه ...
... و کدورت آن ... و ...
... عارض ... حرکت ... اشربه
حاره ... رطوبت منتشر شده ... آب ...
حدقه ... متغیر و حرکت ... باشد علامات مذکوره
عارض شود ... آب ...
که شبکیه و ورم ... مشیمیه است ... علامات ... مذکور ...

ضعف بصر فانی و لون حدقه سبز فیروزه معتدل و جدید کبود و گاه طنین و صداع
سبز باغ ماده تندرت یافته و برودت هوا و غلبه دم و کثرت حرکات نفسانی و یابسه
که خواه زوال وجع گوش و صداع فانی شود و هم آمده صبح خراب حمق و سبب سبز بهار
حدقه برای آنست که رطوبت مترشحه در مقابل جلیدیه باشد تا آنکه آب در مکان جمع
شود و مانیته و سبز گون نماید و اسم فی اکثر عارض شود در سن کهولت که با دو قبل
از چهل سال بروز کند و اکثر ترکیب شود با نقرس لا تستقیم از نزول آب مروارید
تو استطاعت حرکت عینیه ضایع شود آنها از مرض بعد از کثرت رطوبت و عروض
نزول زردی است که دیگر معالجه پذیر نخواهد بود
لا علاج در ابتدا باید رفع سبب شود مع حصول از چشم کمتر و عینک سبز بر چشم
زده اغذیه حاره و قوی کم کرده و از حرکات نفسانی و تردد نگشته تا باشد اعضاء
نفخه میان دم را از سر منصرف سازند و برای اسطیل لازم است که سر را سرد
نخعه و وضع علق در بن گوش کنند و مسهل از کلمات و جلب با از جلب و طرطیر
باز نمد فرنگ بنوشند و در حبس حکمت از ارسال علق در پای القدمین یا صب
ماء ملایم در ... نافعه و برای انصراف ماده از دماغ حوش و داغ متمع
در ارج استعمال دارند در ضعف مزاج مقویات مانند وج و ... که
نوشانند و استعمال عشبه نیز جایز است و در صورت ورم وجع ... باد رنگ
سیاب و افیون در اطراف چشم منفعت کلی بخشد و سم الفار سفید دهن
ماهو ... که چون بنویسم عارض شود فصل مقدم در اورام کل طبقات چشم
هر ... ضربه و سقطه شدید وارد بر چشم جمیع طبقات متورم
شود ... لا علامات ... وجع شدید در چشم و ماقها با حمرت و حرارت

۱۱ انتفاخ ملتحمه

و انتفاخ ملتحمه حایل در سوزش چشم عارض و الوان عینیه مشعر گشته آرامی و کدورت
در چشم بهم رسیده آتش و مکس ... آتیره و هم حمرت و بدبینی و قلق و اضطراب مستولی
شده از کثرت نشر رطوبت بصر ... بهم رسانده از مرض منقبض و رطوبات
آن خارج گشته چشم ... ضایع مانده و علت شود او لابد نزول آب مروارید
لا علاج لازم است استعمال مسکنات و رم ... فصد و وضع علق و مسهلات و کلمات
و طلای میاه بارده و غیره ... و رم شدید و گاهی شود که امید شفا نیابد و کثرت
وجع صورت ازدیاد مریض شود نقبه در چشم نماید تا اینکه رطوبات دفع شده وجع
تسکین یابد

فصل مهم در اورام آلات مساعی بصر و در چند بیان است

بیان اول در اورام آلات دمعیه و او تقسیم است غده و کیسه دمعیه که هریک
مرض علیحده شمرده ... ورم غده دمعیه ... ارضربه وارده بر ماق
اصغر لا علامات ورم اندک حمرت و انتفاخ در ماق اصغر شده ریم و بلغم
از و خارج شود لا علاج وضع علق و گاهی فصد نموده مسهلات مبرد بنوشند و بعد از کثرت حرکت
ورم قطور از تسمه که ذکر ... در چشم نماید ضعف الانکسه تقطیر افیون بسیار قطره
در ... روزی سه بار چشم را الشوید و انفع آنست که ...
دارالشکم اضافه ... مذکور نماید لا ورم کیسه دمعیه و او عبارت از لزوم
غشائیت که در تقعیر ماق اکبر از اجتماع مجاری صغیره دمعیه حاصل گشته و عارض

از تراوه مرض شیم و حمی و حمره و ضربه و سقطه وارده بر او و اکثر حادث میشود دایم
وقوع فرنجی و خنازیری مستعد بر بیگونه ورم شود نیز لا علاج ب ممدود در ماق اکبر یا در ب
سخت محدود و لو جای سگال بهم رسیده که اورا غرب نامند هم حمرت در اطراف
چشم با ضخامت در لحم واقعه کنار ماق اکبر عارض و منقطعه و تورم کیسه نیز لوکر
حمره و سعه بهم رسیده اکثر بروجه سیلان و بعضی از طرف علت حک گردد
و لا انتهای مرض با تحلیل است و یا باقی را انجا که کیسه منفجر شود از جهت انفجار
بهمه صورت غرب گردد

لا علاج و درابتدا ادویه مسکن ورم و طلای از سگ گرب یا ماء بارد نیز
در تحلیل ورم گوشه و انجا که ورم مایل بانفجار باشد ضمادات حاره بالفعل
و منضجات موضع استعمال دارند تا منفجر شود و لازم است که تا صلابت در موضع
بود ترک استعمال ضماد نمایند و بهتر است که تمامی از دهن سیماب سنجابی بر اطراف
آن گسترند تا قرحه حاصل نگردد صورت غرب نشود و هرگاه غرب شود بطرز
نقیله در مبحث جلد ذکر یافته رفتار نمایند بیان حرقیم در ورم لحم محیط بمقله مراد
مرضیست نادر الوقوع و عارض گردد از فلغمونیا حمره و صورت
دا علامات او وجع شدید در اطراف چشم از جمیع جوانب با انتفاخ در جفنین
و الم از عموم حرکات ظاهر باشد حمی و هذیان عارض شود و در انجا که
ورم لحم گوشته مکان لازم دارد و مقله جاحوظ گردد و بعد تقریح نادر

عارض گرد

عارض گردد و گوشهٔ از چشم منفجر شده مده حاصله در خلف مقله خارج گردد
و باشد که از قرار ریم برعصب مجوف یا ازعاج ورم غشای عصب
مذکور متورم و صورت بروز آب شده عمل باصره ضایع با وجود باشد
که ورم عموم طبقات چشم بنتیجه این مرض گردد نیز لا علاج باشد مسکنات ورم جوان
وضع میق و مسهلات از کملک و جلب استعمال داشته دهن سنجاب بر اطراف
چشم مالند و چون مده حاصل آید بدون صبر منتظر گوشه چشم را منفجر گردانند
تا ریم خارج گردد بیان سیم در ورم ضرع مسطح خانه چشم عارض گردد از دوام
فرنجی و علامات او وجع شدید است که در چشم و جبهه و اطراف صدر
عارض گردد و ملتهب شود بتحلیل حول ملاحیه للدیقه مزمنه و الدمه حاصل گشته
صورت قروح گشته و مجاری متنادی در اطراف چشم و بینی پدید گردد لا علاج
درابتدا ادویه مخصوص آنگشت خصوص پیرره بطاس استعمال نمایند و در تحلیل
رحو و انجا که نواصیر عارض شود ملاحیه غلط ریم نحفه فتیله در قرحه گذارند تا غلظ ریم
خارج گردد باب ششم در اوراح مرکبه بعد از امراض مزاجی بدانکه اکثر از امراض
مزاجی مانند داء الفرنجی و خنازیر چنانکه در بسیار اعضا اثر و بروز نمایند هم
در چشم اثر نموده صورت الم آن گردد و این قسم از امراض چشم بسیار باشد اگر
بمزمنی و هر مریض شود نیز بکرار استعمال ادویه مزاجی و مخصوص بران مرض اگرچه
گاه از استعمال ادویه موضعیه رفع مرض شود ولکن زود اعاده خواهد گردید لهذا

لازم است که در این قسم از امراض چشم ادویه موضعی استعمال ننمایند مگر از را
اماله مواد و به مراجع و هم باید کحال عارف باشد بر اینکه در این قسم امراض
اکثر ماده منتقل شود به عضوی دیگر چنانچه در بعضی دفعه‌ها وجع پا سالک شده و اثر
در چشم بخفه مورث ورم شبیه کند یا ورم چشم بواسطه خنازیر حول عنق شاید
برای مرض معرفت بر احوال خنازیر لازم است لهذا در اینجا ابتداءً
مجملی از امراض خنازیر بیان نمائیم تا آنکه در تشخیص مرض کحال را اشتباه بهم نرسد
با خنازیر که مرضی است مزاجی و اکثر موثر در عروق رواضع و عارض شود در
اطفال و صبیان و در بعضی از بلاد شایع و در جاهای دیگر نادرالوقوع
و عارض شود از رطوبت و برودت هوا و از اکل روا افراط در اغذیه نباتیه
و مسکن شدن در سرزمینهای دامنه رطوبی و خلعت الاشاع و زیاد نشستن در
محلهای مذکور و اکثر عارض شود در ابتدای شباب و هنگام بلوغ و شدت
یابد در ایام رو حرارت لا متعدی بشه مرض اطفالی بودند که علامات
عمدهٔ ورم ما بین صفحات منظر و رکاوت ذهن و سرخی و لطافت
جلد با رطوبت و ضعف بعضی با علامات عمده بلغم چون سبزی و بیقع
در جلد و [illegible] در لب اعلی و بره بینی و استفاع صورت
و صفرت و بیاض جلد و صلابت و بطلم غدد [illegible] و بطوء
حرکات بدنی و بلادت ذهن در ایام غالب شود و اکثر سیاه
[illegible] که در ایران مشهد بمرض خنازیر که قریب بمرضی شتر است مبتلا شوند

باحوال مرض

باحوال مرض مذکور در چشم اثر نماید ملتحمه و غدد اطراف جفن اطراف متورم شده
در ملتحمه و قرنیه بثورات چند بروز نموده کراهت ضوء و سیلان دمع و تشنج
که در صبح اشد از سایر اوقات بوده عارض و در جمیع خواهد هست بهم رسد و انجا
که مرض در اطفال شیرخوار دموی مزاج عارض شود تشنج جفنین کبری بنوعی که تمامی وجه
چشم کشف شود و مریض دست بر صورت گرفته سر خود را از روی متکا کذارده بطوری
ریاه نگیرد تا از ضیا و چشم بپوشد و هم ملتحمه ملتهب شود حمرت زیاد بهم رساند
و اوعیهٔ دم مشبک شده بثره در قرنیه بروز و کدورت ضوء عارض شود و گاه بثره منفجر
و قرنیه متقرح گشته موبر بسرعت حاصل آید و یا اینکه در روز عروق مورث سبل خنازیری
شود و باشد که جز کراهت ضوء و تشنج جفنین علامتی دیگر بروز ننماید و گاه مادهٔ منصب
بجفن شده مورث بثره و حکت آن کند و چون مرض در اطفال بلغمی مزاج
عارض شود علامات مذکوره جمیع بهم رسد ولی بسیار خفیف و هم اکثر ملحق شود و از
مرکبات مرض است بروز خنازیر در عضوی دیگر یا جرب رطب و بعضی بثورات
جلد و دخش و سیلان بلغم از گوش و ورم بعضی اما نادر باشد که این مرض بتنهایی
بعضی از امراض جلد مانند جدری و سرخجه بود با اشتهار مرض با تحلیلات است
یا بعضی مت جفنی و انقلاب آن بر اغلب و باشد که لکه قرنیه یا موبر ملتحمه مرض
کهنه تر با اوائل مرض مرافق [illegible] مسلول و شدت و ضعف مرض و فقر و عیال
مریض است که چولا علت در ملتحمه و مرض خفیف و مریض غنی بود بر ازاله آن است
که علت در جرم قرنیه و مرض شدید و مریض مسکین باشد [illegible] ابتدا از مرض

لاد اما از مرهمی موافق نسخ معمول و تربت و ضعف مرض چیزی و قرو عطاس
مریضی است تا علاج آینده اسهال چون کلمات و جلب باشند کمی و ملک فرنگ
تا فلوس و رو جنس معمول دارند تا اسهال حاصل شود از امتلاء شود و خود را معقولات
مهره حول عصاره کاسنی و ریشه بنفشه با شکر آن و پوست بتر کرده و چایی
وج و قهوه بدون طا و ایضا و تریاک ذکر کرده روغن گیرد ماهی استعمال دارند
حمل روغن مذکور ربا حیث انگیز علاج آنرا انکار کرده‌اند و اغذیه نباتی کمتر
شادی لحم و ماهی و وقت غذا فاصله بگذارند که تا غذای تحت تحلیل رود
غذای رحم را کوتر و در آب قرصی شراب ریخته بنوشند و برای خشونت جلد
استحمام از میاه نباتات عطره نحو و لباس گرم پوشند و کفش تعبیه بر پا
ولو ... روند و برای کراهت ضوء کلمات و جلب پوشند و هم نافع
است ترک شوکران و طلاء از افیون و مرالنج در اطراف چشم
رفع آن کنند و هم رفع آن با استعمال [illegible] و برای [illegible] قرنیه
قطور از محلول دار [illegible] با افیون [illegible] و [illegible] از محلول
[illegible] از این نسخه قطور [illegible] صفت آن [illegible] درم
[illegible] ده قطره [illegible] صمغ عربی [illegible]
روز [illegible] چشم را بشویند و آنجا که قرنیه متورم [illegible]
[illegible] علاج آن [illegible] مثقال بود [illegible]

ساعه مثقال

[illegible] مثقال روزی [illegible] صبح و یک مثقال شام [illegible] دهند [illegible]
[illegible] چشم بواسطه [illegible] قرنیه و [illegible] که در [illegible] قرنیه کاهی [illegible] مثقال
[illegible] و غشاء ملتحمه با صلبیه عنبیه متورم [illegible] و از علامات او [illegible]
ملتحمه [illegible] آنکه درد [illegible] قرنیه را [illegible] حلقه [illegible]
[illegible] و سیلان دموع [illegible] آب [illegible] برودت و خلاء [illegible]
[illegible] چشم [illegible] برودت و رطوبت هوا [illegible] حرکت
عنبیه و کراهت ضوء و سایر علامات مذکوره در ورم غشاء [illegible]
[illegible] آب [illegible] اگرچه اغلب این مرض [illegible] استقلال [illegible] ولکن [illegible] آن [illegible] شود ولی
باشد که [illegible] روز [illegible] علاج [illegible] ابتدا چشم را راحت [illegible]
اغذیه مقویه اجتناب [illegible] کرده [illegible] در آب
[illegible] استعمال دارند منفعلات [illegible] و داغ و [illegible]
[illegible] افیون [illegible] طلا کنند و هم [illegible]
سایر [illegible] در ورم [illegible] ملتحمه [illegible] نافع است [illegible]
بود [illegible] مذکوره [illegible] در [illegible] قطورات استعمال
[illegible] خواهد [illegible] ورم چشم بواسطه [illegible]
[illegible] غشاء عنبیه و علامات او [illegible] در ورم غشاء مذکور [illegible]
[illegible] و برودت رطوبات [illegible]

مبتلا گشته شبیه منقبض و حالت استداره اش ساقط گردد و ببلاد اینها که بثورات
کوچک مانند [illegible] بلوطی و [illegible] و غیره در جلد بروز نموده و صورت گرفته شود و یا اینکه بثورات
مزبوره قبل [illegible] و بعد انفلاقات ظهور نمایند تا علاج لطیف نقیه که در ورم السطح مذکور
بیان شد و جمع شدی در بن گوش و [illegible] مبهم از کلمات و جلب نوشانده متقیم [illegible]
انگشته استعمال دارند و آنجا که درجه سیم [illegible] دارانکه اصلاح سریعه بکار روادارند
و برای تسکین وجع طلاهای زعفران ره بزرالنج ما افیونی یا [illegible] از دهن سیماب [illegible]
بر حقهای و اطراف چشم نمایند و باید که در این مرض معالجه را زود نمایند زیرا که اگر
تاخیر در علاج افتد بصر بزودی ضایع گردد تا ورم چشم در فعدی باید دانستکه هرچند
در اکثر امراض [illegible] چشم متورم شود تا غیر از فعدی [illegible] مانتی زهری و فوری
صورت زائل [illegible] چشم و [illegible] بصر نگردد زیرا که این مرض هم شده در چشم
[illegible] از دهن [illegible] ماطراف چشم خیفتی و چشم نمود چون تیره بروز نماید قطورات [illegible]
دارانگشته در چشم نمایند و برای حفظ بصر قبل از بروز تیره [illegible] قطورات [illegible]
در چشم نهند [illegible] شاره متقال دارانگشته [illegible] یک گرم جمع [illegible]

باب پنجم در بیان قرحه و توابع آن

[illegible] بدانکه تقرحات
قرنیه بر ۳ نوع بوند اول آنکه تقرح در غشاء ملتحمه قرنیه عارض گردد و از آن [illegible]
آن [illegible] دوم آنکه تقرح بجرم قرنیه اثر نموده جزئی از ورا مبتلا ساخته
صورت [illegible] گردد سیم آنکه جمع قرنیه متقرح و متلاشی گشته رطوبات چشم
خارج شده و بصر زائل باید و هر یک از این تقرحات یا در وسط مرکز قرنیه بوند

و یا در کنار

و یا در کنار و اطراف آن [illegible] بسبب مرض عارض شود یا از اورام [illegible]
که تیره در قرنیه [illegible] و صورت تقرح آن گردد [illegible] رنگ چشم که جمع
قرنیه متلاشی گردد و یا از اورام حار زیر بصر و یا از ورم جرم قرنیه و هم بجهت
[illegible] پنجم از [illegible] دماغی و انتقال ماده محرقه و یا [illegible] از وضع
[illegible] مستعد [illegible] مرض [illegible] برداشت مزاج و نقصان تغذیه بدان چنانکه [illegible] ایشان
اکثر مبتلا بمرض مذکور گردند تا علاج مرض انکه [illegible] والتهاب در چشم [illegible]
[illegible] منقرح شود و چون بسبب [illegible] بیرون التهاب در چشم و قرنیه
[illegible] منقرح گردد یا اینکه از [illegible] خشک و خشن شده [illegible] اجزاء
[illegible] گردد [illegible] قرنیه یا در ظاهر آن بوند که اثری در قرنیه [illegible] و یا سرایت
بجرم آن کند و قرنیه [illegible] اعم از اینکه این اثر صورت کدورت آن شود یا اینکه
صورت کدورت نشود و یا آنکه قرنیه [illegible] و متلاشی شده رطوبات چشم خارج و قرنیه
معدوم گردد و صورت [illegible] گردد و از آنجا اینکه این خروج قرنیه شبیه بدانه انگور بود
[illegible] انگور چشم [illegible] که [illegible] حکما [illegible] اول [illegible] نامند باید دانست که
[illegible] یا در جمیع اجزای قرنیه بود یا در یک جزء آن و در صورت اخیر یا در
مرکز قرنیه باشد که [illegible] ضایع شود یا در کنار که ضرری [illegible] کمتر
و هر یک را هم از این اقسام یا فرد بود یا متعدد مانند توت سیاه تا علاج چون
قرنیه متورم شود در صورت [illegible] آن و [illegible] و جمع شدی در بن گوش و فصده و [illegible]

و صعود و سیلان بکار رود داشته باشد از کثرت ورم محلول سنگ جهنم را ~~با سوزن قطع~~ نباید
بالعطر احتیاط در چشم قطور کنند بعضی مراد سنگ جهنم را بر روی قرحه مالیده و نا
مع دیده اند لا الیبار [illegible] برای استعمال لازم است و آنجا که قرنیه میان با التصاق
[illegible] بلادانه را در چشم قطور نمایند تا اتساع حدقه عارض شده و عنبیه
خارج [illegible] صفت قطور نافع است که یک گرم [illegible] بلادانه در بیست قطره
آب حل کنند یک قطره از آن در چشم قطور نمایند و چون عنبیه ملتصق [illegible] واقع اسب
مرض باشد مریض را در مکان تاریک راحت داشته یک قطره محلول [illegible] بلادونه
در چشم بریزند تا حدقه متسع شده عنبیه رجعت کند چنانچه [illegible] بسیار [illegible] شده
باشد حرارت در قرنیه دهند تا رطوبت مجتمعه در و خارج شده بعد از آن سنگ جهنم
سوده آن بمالند تا آرامه که مانع [illegible] وجود آن در این صورت قرنیه تا عنبیه
ملتصق شده و [illegible] بعد از [illegible] چشم دیگر شقی در قرنیه [illegible] واقعه
از عنبیه را اگر خارج گشته با مقراض بچینند و آنجا که از زخم قرنیه کدورتی در [illegible]
و مقابل حدقه بهم رسیده باشد ضایع مانده از مکان دیگر که قرنیه کدر نگشته
حدقه تازه بسازند [illegible] در مکان خود ذکر خواهد شد در [illegible]

باب هشتم در تشریح [illegible] و شکل چشم از حالت طبیعی و امراضی که اعراض
چشم یا خلقی بود یا عارضی اما آنکه خلقی بود قسمی است که در [illegible]
از [illegible] شق [illegible] اینکه [illegible] بهم رسد [illegible] الا [illegible]

که در کتاب جراحی

که در کتاب جراحی در علاج لب شکری مذکور شده است دیگر بریدگیها در [illegible]
گوشت زیادی است در ماق اکبر یا آنکه در اکثر آن [illegible] شده
علاج آن بریدن گوشت زیادی است [illegible] موضع است و قسم دیگر فقدان جسمی
[illegible] چشم است از [illegible] الف [illegible] که [illegible] نیست و با شد جسمی
کوچکتر از دیگری [illegible] و قسم دیگر از این امراض [illegible] عنبیه است یا آن چشم [illegible] سفید
[illegible] اشخاص [illegible] لون و موی سفید در روز [illegible] دیگر [illegible] عنبیه است
یا آنکه در [illegible] و [illegible] است [illegible] حدقه از مرکز چشم و این
اشخاص [illegible] قسم دیگر [illegible] حدقه است و این [illegible]
در [illegible] طبقات چشم [illegible] و [illegible] در [illegible] بعضی از [illegible]
و بعضی [illegible] از الجمله است عنبیه که [illegible] موضع حدقه [illegible]
[illegible] عنبیه و حدقه [illegible] در عنبیه [illegible] و صورت [illegible] حدقه [illegible]
[illegible] علاج در باب [illegible] ذکر خواهد شد [illegible] که در جمله امراض [illegible]
چشم [illegible] عارض شود از [illegible] قرنیه و [illegible] سطح [illegible]
قرنیه و [illegible] رطوبات چشم و از این سبب است که [illegible]
[illegible] و [illegible] مرض [illegible]
[illegible] آنکه [illegible] خدا [illegible] اکثر [illegible]
بود [illegible] دیگر مرض [illegible] چشم [illegible] است [illegible] علاج

تا علاج باید عینک محدب بچشم زده و در صورت ضعف بصر تدریجاً از عطر اسطوخودوس
در جای شانه تا نزدیک بینی که عبارت از تحدب قرنیه و جلیدیه بود از کثرت
خواندن و نوشتن در وقت مطالعه بهم رسیده چنانکه اکثر طلاب و اهل قلم مبتلا بدین مرض
بوده و هم عینک نامناسب بچشم زدن موجب این مرض میشود و باشد که موروثی بود و اکثر
عارض میشود در سن شباب و این اشخاص خط خوش را بهتر خوانده و هم بهتر نوشته و در وقت
شعاع بهتر از دیگران دیده و چون حدقه را تنگ نمایند دور را بهتر دیده و باشد که
از فرط [illegible] لا علاج در ابتدا و سن شباب باید عینک زده و مشق [illegible]
[illegible] گفته که چون قریب مطالعه نمایند چشم را از روی صفحه برداشته دور را تماشا کنند
و به [illegible] رفته سبزه زار نظر نمایند و آنجا که در این قسم علاج کنند عینک گذارند
و عینک باید که تغییر و تحدیش بر خلاف کثرت و نقص چشم بود و این را خیال
نمایند که چون عینک بچشم زنند اشیاء [illegible] بطور [illegible] و [illegible] دیده
عارض شود و خط را از مسافت متوسط بخوانند و هم لازم است که عینک صاف
و [illegible] بود و در گذاردن عینک بچشم باید ملاحظه نمود که نقطه وسط و مرکز
عینک محاذی و مقابل نقطه مرکز چشم باشد و آنجا که چشمی از چشم دیگر متفاوت
باشد [illegible] عینک هم باید متفاوت بود که هر چشمی موافق لیاقت خود عینک
زنند و لازم است که ابتدا عینک ضعیف بچشم زده بتدریج قوی نمایند
و برای [illegible] در [illegible] از [illegible] عینک [illegible] مختلف [illegible]

کم از او نابود

که از او نابود [illegible] عینک [illegible] که قوی ترین [illegible] عینک [illegible]
و ضعیف ترین عینک [illegible] باید [illegible]
عینک قوی تر [illegible] نزدیک بین [illegible] عینک ضعیف تر لازم [illegible] و برای [illegible]
عینک باید [illegible] چشم خسته [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] عینک [illegible] چون چشم خسته [illegible] عینک را [illegible]
که [illegible] و بعد [illegible] و آنجا که عینک چشم را خسته [illegible]
را [illegible] طبیعی [illegible] آن [illegible] که [illegible] کدورت
قرنیه عارض [illegible] قرنیه [illegible] قرنیه [illegible]
[illegible] در قرنیه [illegible] و باشد که [illegible] اطراف
که اطراف قرنیه [illegible] دایره سفید [illegible] در [illegible] صورت [illegible]
[illegible] و این کدورت واقع [illegible] در وسط قرنیه و حرکت حدقه [illegible] در اطراف
آن [illegible] کدورت [illegible] هرگاه کدورت در [illegible] چشم [illegible] و آنجا
که در [illegible] علاج [illegible] چشم [illegible] مختلف است از [illegible] حیثیت
[illegible] و [illegible] علاج [illegible] از ازاله کدورت قرنیه
چند طریقه [illegible] اول [illegible] است [illegible] بواسطه [illegible] محلله [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] از ازاله
کدورت است بواسطه [illegible] [illegible]

ولطوال شامی یا قلیات قمی هم کهو در رمد در آب حار قطره قطور نمایند هم رفع کدورت
نماید بواسطه ادویه محلله مانند تقطیر افیون و حلول دار شکسته و نوره ارمنی و مروارید
و تربت و [illegible] نطرون و سیماب ابیض و زنجار احمر [illegible] هم از ازاله کدورت
شود از استعمال ادویه که [illegible] بواسطه ملتحم [illegible] مانند بقوه از کحل
وقنه و صدف و مشک و [illegible] و قطر طیر و کلاهه قلیع
نزول آب مروارید است و او عبارت است از کدر جلیدیه یا از کدر رطوبات [illegible] او
و یا از کدر [illegible] آنکه جول نزول آب در بعض از اجزای جلیدیه دون
بعضی شود او را نزول آب مخطط و جول کدورت در وسط جلیدیه [illegible]
مستقیم شود آن را نزول آب سهمی و آنجا که نقطه از وسط او کدر شود [illegible]
نزول آب [illegible] و جول کدورت در همه اجزای او باقی شود نزول آب
مروارید [illegible] و نزول آب [illegible] که جلیدیه [illegible] کدر
و [illegible] مانند [illegible] نزول آب مروارید منقسم شود
نزول صلب [illegible] آن جول نمک [illegible] خشکیده شود و نزول
[illegible] که قوام جلیدیه [illegible] و باشد که [illegible] جلیدیه زیاد و حرکت
او در [illegible] نزول آب ریزه ریزه محسوس شود و گاه بواسطه
ضربه جلیدیه متفرق و [illegible] و در [illegible] مقدم [illegible]
و باید دانست که جول جلیدیه [illegible] و با آنکه سبب کدورت مانع گشته است

ملصق

[illegible] در [illegible] که عمل ممنوع شود [illegible] عمل [illegible] امتناع [illegible]
جول جلیدیه [illegible] گشته یا [illegible] قرنیه و [illegible] مستعد [illegible] آنکه
مرض [illegible] جول [illegible] و [illegible] داشته باشد که [illegible]
اصلاح مزاج [illegible] باید کرد [illegible] در وقت [illegible]
عمل در هر فصل و وقت میتوان [illegible] و [illegible]
[illegible] اوقات قبل از ظهر و در [illegible] ممنوع باشد [illegible] در اطفال
رضیعه و [illegible] و [illegible] عمل و [illegible] که [illegible]
[illegible] در [illegible] قبل از عمل [illegible] اول [illegible]
[illegible] است [illegible] ازاله [illegible] است که در [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] و [illegible] و امراض [illegible] و غیره که [illegible]
اصلاح [illegible] باید [illegible] عمل [illegible] و در [illegible] عمل [illegible]
[illegible] که [illegible] در مقابل او [illegible] دیگر که [illegible]
قرار [illegible] و [illegible] مریض طفل [illegible] که [illegible] را [illegible]
[illegible] را [illegible] که [illegible] اگر [illegible]
[illegible] را [illegible] در [illegible] مریض [illegible] او را
[illegible] و [illegible] مریض [illegible] و [illegible]
دست دیگر [illegible] و [illegible] ملصق [illegible] داد

تا دو را آنکه بعضی سفیدات از محققان کرده و لیکن اینها ملتصق نباشد پس عملیکه قدری آب
فشار برکیسه مقله بر آن اکتفا و تکذیب مقله منفجر شود و با آنکه اطبا الهام و سابه و دو
سطور دیت دیگر العاب لازمه در عمل را لطفی دیگر در فرهنگیان قلم در رویت
گیرند کرده‌اند آنکه حصر را بروی و حتی الان معتمدی برقرار گذارده معمول عمل شق
لاطریقه عمل اینکه بر آن مبادرت ورزند سه طریقه است اول آنکه قرنیه را منشق
نموده جلیدیه را ~~چنید~~ خارج کنند دوم آنکه آنرا در خلف رطوبت زجاجیه
فرو برند قرنیه پنهان سازند سیم آنکه جلیدیه را چند قطعه نموده بعضی از آنها را
در رطوبت مقدم و بعضی دیگر را در رطوبت مؤخر چشم اندازند تا بتدریج تحلیل رود
لاقسم اول معمول است حول جلیدیه صلب و [illegible] باشد و با آنکه در رطوبت مقدم
چشم التهاب [illegible] را امتناع باید در حال برش جلیدیه و التصاق آن با عنبیه
و در ضیق حدقه و کوچکی بطن مقدم های که تحدب قرنیه اندک بود و جحوظ
عینی و ضعف بازکاوت قرنیه و ورم عنبیه با زکاوت آن و هم در اشخاص
حیوانات و اطفال لیکه زیاد گریه کنند و صاحبان سرفه مزمن و مرض صرع
و سر مصدوع است در صورتیکه مراکز بلدان سردی و حرارت در آن بلاد دیر
التیام پذیرد [illegible] لها اسباب کدورت در عمل کارد محروطی الشکل در دم با یک
مخروط سیخ و گاهی از دو قاشق هم لازم است و برای احکام رسانیدن عمل
سه هنگام ملاحظه شده هنگام اول برش قرنیه و برای آن سه شرط است یکی آنکه
ضعف قرنیه

دوم آنکه ضعف قرنیه بریده نشود سیم آنکه جراحت حاصله ملایم شکل باشد شرط آخر آنکه جراحت
در جوف قرنیه وارد آید یعنی آنکه قدری از قرنیه در صلبیه باشد لاطریقه بریدن کارد مذکور را
بحرکتیکه ذکر شود در رطوبت کرده و از جانب ماق اصغر عمودی به قرنیه فرو کنند تا آنکه
نیش کارد در رطوبت بیضی رسد آنوقت او را سطحی نموده و بسمت ماق اکبر حرکت
دهند تا نصف قرنیه بریده شود و قریب به صلبیه رسد که هنوز قدری از قرنیه بریده
نشده است کارد را سطحی نگاه داشته و بعد از آن ترک تا مایع بیرون نشود و جفنهای را
رها کنند البته ~~رطوبت بیضی~~ تا مریض چشم را بروی هم گذاشته بیاساید و لازم است
که در حال عمل کارد در آن [illegible] که از قرنیه تجاوز نموده به صلبیه رسد و در این وقت
که جفنهای [illegible] البته رطوبت بیضی خارج خواهد شد لاهنگام دوم بعد از دقیقه که
که چشم [illegible] نمایند و [illegible] جفنهای را [illegible] نموده و [illegible] میل مذکور را گرفته از [illegible]
که در قرنیه [illegible] کارد مخروطی [illegible] آمده [illegible] دسته میل [illegible]
در چشم [illegible] تا رسیده [illegible] جلیدیه آنوقت شان دسته را [illegible]
و [illegible] عرض [illegible] جلیدیه کشند تا آنکه [illegible] مستطیل از [illegible] مذکور
بریده شود [illegible] دسته میل [illegible] بیرون آورد و جفنهای [illegible] کنند
تا مریض حرکت و فشار [illegible] داده جلیدیه خارج شود چنانچه از فشار [illegible] جلیدیه
خارج نشود دسته میل را [illegible] چشم گذارده قدری [illegible] تا خارج شود و اگر که
که با [illegible] خارج نشود با [illegible] قاشق مذکور بیرون کشند و [illegible]

الف ملتصق شود به چشم رالبته بعد از التیام قرنیه نیز دیگر دوم کدورت ثانیه
با هنگام بستن کردار آلت جلیدیه ؟ پاره چشم را باز نموده بطریق ثانیه تاجیری و روباه
نموده که باصره کشود هرگاه نقطی در عمان وره تقارع آن نقطه ما مشع دافلیون
هر دو چشم را البته و مریض را در میان ظلمات بخوابانند
با اسبابها آنکه در میان تمام احتمال ورود از نزول آب صلابت متللة است که از گداز
سطح کارد بر روی مقلة رجوع شود و هرگاه ستوان از فرش کشود برگ عمل گشته حکم آنکه
کارد و نطق را لاین فرو برده و در این صورت باید بیرون آورده با پاره فرو کشند
سیم آنکه از نصف حقیقی قرنیه کارد را فرو نماید و در این وقت ها آن موضع را آبیاری
دایره عرضی نقطه تا نصف دایره شق قرنیه ثانیه چهارم زخم شدن عنبیه است
در جای بریدن قرنیه در این صورت باید که نیش قرنیه فرو برده تا عنبیه
عقب رفته مجروح نشود پنجم گسیخته شدن ملتحمه شد که گاه از کندی کارد بریده
شده پاره نشود در این وقت باید موضع مذکور را بریده با مقراض ثانیه ششم خارج
نشدن جلیدیه است و این هرگاه از همین حدقه شود بعد از اتمام آن خارج
نشود و هرگاه از التصاق باشد باید چشم را البته بعد از التیام منوع و دیگر عمل
نموده و رفع کدورت ثانیه هفتم مفتوق شدن عنبیه است که از اقسار رطوبت
ثانیه هم خارج شدن رطوبت زجاجی است که باید بزودی عمل کرده سرگردان
مترشح و الا چشم هزال باید و این عارضی شود از زیاد بریده شدن اتصاع

جلیدیه

جلیدیه

اما طریق دوم میل زدن که استرداد جلیدیه است بخلف رطوبت زجاجی واداوردن
راه است یکی از صلبیه دیگری از قرنیه اما طریقه عمل از صلبیه چنان است که مبتلی بان
بتره با التماء ملک در پیش او بتوسط شده انگله مذکور در فوق گرفته نیم خط از سمت محور
چشم و یک خط دورتر از قرنیه بصلبیه فرو نمایند بطوریکه نشان دسته او محاذی
صورت جراح باشد آنگاه حول جراح بقهقرا صلبیه مثقوب شده در آن وقت کارد را
بجز خانه کرنش دو بفوق هشته و بالحیثیت در آن نزول سپرد تا نک سوزن متسلط
باشد از فوق و استرداد جلیدیه و البته نک سوزن را جراح از مردمک مشاهده بنماید
یعنی باید دانست که با میل از صلبیه که و ز نمونه است عقب تنه شده در رو پدید شود
که بعد از رسیدن میل به رطوبت زجاجی فاصله کشود پس لازم است که با این عقب
~~شده در رو پدید شود که بعد از رسیدن میل به رطوبت زجاجی فاصله کشود پس لازم است که~~
تا این عقب فاصله شده است میل را فرو برند و حرکت بقدام دهند تا از مردمک
مرئی شود آن وقت با نیش او فوق جلیدیه را القمیلة سمت محدب نیش رو بخارج
و طرف مقعر محاذی جلیدیه باشد گرفته از جانب انسی و انسی مایل بسمت اسفل
و وحشی چشم ثانیه تا آنکه جلیدیه از مکان خود خارج گشته در خلف رطوبت
زجاجی قرار یابد و در میان است که برای قرار دادن آن حرکت مذکور را باید
مکرر نموده و هم بعد از استقرار زمانی میل را در چشم نگاه دارند تا اگر باره رد شود
مکرر نمود استرداد شن ثانیه و سیم از قرار دادن جلیدیه میل را از چشم خارج

سازند و هرگاه بحقیق رسید میان کپسول جلیدیه قطعه قطعه شود بعضی از آنها را
در بیت مقدم و بعضی را در بیت مؤخر چشم اندازند تا بتدریج تحلیل رود
و هرگاه جلیدیه ملتصق بعنبیه بود البته باید میان الیاف را قطع نمود تا بعد از آن
[illegible] ثانیه [illegible] الیاف [illegible] که در این عمل میتوان وارد آینه یک
رنگی دوم است در سفیده چشم دیگر التصاقات دوم است در بیت مقدم
در این صورت باید یک عمل [illegible] و دیگر رد شدن [illegible] از جلیدیه باشد
[illegible] که [illegible] میان [illegible] و برای این باید که چند حرکت دوری بعمل دهند
تا رد [illegible] اتفاق دیگر مجروح شدن عنبیه است که باید بعد از عمل [illegible]
اکتفا کنند دیگر [illegible] جلیدیه است در بیت مقدم چشم در این صورت
باید چشم را بسته بعد از چندی بقیه او را از آنجا [illegible] کنند و اتفاق دیگر معاودت
جلیدیه است بمکان خود پس از اتمام عمل برای این باید بعد از آنکه چشم
اصلاح یافت دوباره عمل نمایند طریقه دوم که استرداد جلیدیه است
از قرنیه و این عمل خیلی بسیار خطرناک است و حکما در این عمل خطر عظیمی
[illegible] این عمل لازم است و بعد [illegible] طریقه این
عمل را ذکر نمودیم
طریقه سیم که عبارت از قطعه قطعه نمودن جلیدیه است بر دو قسم میباشد
اول آنکه از قرنیه میل را فرو برده جلیدیه را از اقسام منقطع سازند
[illegible]

31
و این عمل جایز است در صورتیکه جلیدیه نرم و ملتصق بعنبیه باشد و حدقه را حرکت [illegible]
و قرنیه سالم باشد و تا آنکه جلیدیه در بیت مقدم چشم افتاده باشد و ممنوع است در ضیق
حدقه و در [illegible] حس قرنیه و [illegible] عنبیه [illegible]
طریقه عمل از طریقه سیم اینکه ابتدا [illegible] میل را داده قطره [illegible]
یک یا دو قطره از او را در چشم قطور نمایند تا حدقه متسع شود [illegible] میان عنبیه مجروح [illegible]
[illegible] میان [illegible] در فوق [illegible] خطی که دایره [illegible] قسمت [illegible] قرنیه فرو نمایند تا
[illegible] جلیدیه در آن وقت جلیدیه را [illegible] چند قسمت نمایند بعضی از آنها را
در بیت مقدم و بعضی دیگر را در بیت مؤخر چشم اندازند اینکه جلیدیه [illegible] نرم باشد
[illegible] کفایت نماید [illegible] جلیدیه را از وسط [illegible] آب در
[illegible] چشم پراکنده شود و [illegible] باید که [illegible] از عرض و [illegible] از طول در جلیدیه
[illegible] در بیت مقدم و مؤخر چشم پراکنده [illegible] چشم [illegible] آنکه
بتدریج تحلیل رود [illegible] در عمل مجروح [illegible] عنبیه است که [illegible] نمودن
[illegible] بعضی است [illegible]
در این صورت عمل [illegible] جلیدیه است در این صورت
باید که عمل را تغییر داده [illegible] قسم [illegible] زجاجی [illegible] قسم دوم
[illegible] جلیدیه [illegible] و این عمل [illegible]
در التصاق جلیدیه با عنبیه و ضعف قرنیه و ضیق حدقه ممنوع است چون [illegible]

حمی مرض بعرض و ریاح افزیه و سایر امراض مزاجی در مریض موجود بود
آن طریقه عمل نامه اکتمله در استرداد جلیدیه بخلف رطوبت زجاجیه مذکوره
مگر آنکه در اینجا چون کیلیه به رشته او را قطعه قطعه نمانیه و به سوت چشم
تقسیم کنند و هرگاه در این عمل معلوم شود که جلیدیه صلب است بطوریکه
قبل مذکور شده او را بخلف رطوبت زجاجیه بعنه متمکش نمایند و هم در عمل
معلوم شود که جلیدیه صلب است بطوریکه قبل مذکور شد او را بخلف رطوبت
استرداد جلیدیه لکن معلوم شود که جلیدیه نرم است منقطع باجرا بقیه در سوت
چشم تقسیم نمانیه الا انما کلکه بعد از عموم اقسام میل زدن باید بعد از اسعراء
که بعد از اتمام هر عمل خطی را با متمع داخل چشم و دستمال البته در اطاق
تاریک مریض را بخوابانند مگر در طریقه چهارم که بعد از اتمام عمل بستر اشتما
تا چند ساعت مریض همان طور نشسته باشد و بعد از آن تا چند روز بحرکت در
مکان تاریک باشد و بعد از آن رقیق حرات حریره و بحریره نوشیده و دوا از
بعد آن از لوب خطمی و امثال آن امالة نمانیه متبع را هر روزه کنند
با حلت با کلک و شش روز در مکان تاریک کم روشنائی چشم را کشفه و نیمی کرد
بنمانیه بعد باز چشم را البته هر چند روز مکرر بسته و مرتبه بمرتبه چشم را
کشفه و به هنر و کم کم روشنائی منزل مریض را زیاد کنند تا نیز بریج
سومکار ۲ چشم عادی به سپیدی شود پس از آن اقتصار کرد آنا نیز از ریشتن پیش چشم گذارده

لکم و اگر که نا

لکم اگر که حرکت کند بعد از چهار ماه برای اعادت بصر عینک زمره لا عوارض و علتیکه بعد از عمل متوجه
والد و رحاریض شوند که ورم طبقات داخله چشم است خصوصی ورم عنبیه که بواسطه رخورد دن
میل و ما را از شرحو منوره کشته سیلان دموع که در رو رعروق و کرامیت جفون و ماخ سایر
علامات مذکوره در آن باب عارض شوند و برای رفع آن و جع علق در پس گوش و فصد تحقه
کلمات با احتول ما بر زبان مرشته الفاق دیگر آنست که جراحت قرنیه التیام نیابد یا آنکه
ناسور حاصل آید که از آن سیلان سنگ جانم رفع آن شود و باشد که عنبیه متعلق با حرکت آن و قرع
کند و دیگر آنست که حدقه منقبض شود و جلیدیه خارج شود در آن وقت قرص کحل تحمار
بلدانه در چشم ریزند تا حدقه متسع و جلیدیه خارج شود و باشد که از ضعف مزاج ما حرک
در تحلیل جلیدیه افتد در این صورت باید مقویات و محللات استعمال نمایند و حرکات
بعد از رد کردن جلیدیه بخلف رطوبت زجاجی قلم شی خارج نمی باشد که صورت
تو ورم غشیه داخلیه چشم شود و هم باشد که فتقاً از حصول عشا نیز در جلیدیه بواسطه سرفه
با حرکت و نیز مساودت نماید در این صورت باید مجدداً عمل نمود و باشد که در حالی
عمل مریض را تا عارضی شود مانع عمل نماید در این صورت باید دوا از جوش حصول از
قلیاب و ترش لیمو با آب یا دوا تاثیر بسوزد شه تا استحال نماید

باب سیم در التصاقات چشم و مشتمل بر سه فصل است فصل اول در التصاق جفنین
و او بر دو گونه است یکی آنکه هر دو جفن ملتصق بهم شوند دیگر آنکه جفن ملتصق
با مقله شود و او بر دو گونه است یکی آنکه تمام جفنین ملتصق بهم شوند دیگر آنکه جفن

ملتصق یا متعلقه نبود لا التصاق حقیقی یا خلقی است یا عارضی که بسوختگی و جراحات
جلد و قروح تقارنی بصورت آن شود و این التصاق یا در جمیع حقیقی بود و یا در
جزئی از او در این صورت هم یا در کنار چشم بود یا آنکه حقیقی از وسط ملتصق شود
علاج که التصاق در اطراف چشم بود کارد یکه داری دو سمت موضع ملتصقه که
قطع التصاق آن کنند و چون التصاق در وسط بود ابتدا امیل ... را داریر از
سمت فوقیه از سمت دیگر قایع ساخته تا موضع مذکور رفع التصاق ثانیه و هرگاه
التصاق در جمیع حقیقی باشد تخفیف از وسط آن نموده میل ... ثانیه بعد بطوریکه
التصاق اطراف مذکور شد تا موضع نگه دار ... و بعد از ... تا هرگز ملتحمه را
با جلد ... آنکه ... ثانیه بخیه کنند تا آنکه دیگر ملتصق نشود التصاق
لا التصاق حقیقی یا متعلقه یا رفع شود از سوختگی و ورم شدید و ... التصاق
حقیقی ... و این التصاق هم یا در جمیع متعلقه است و یا در یک جزء او
لا علاج سوزن ... برداشته مفتول از سرب با دکمه و سوزن از ...
فوقیه و از جانب دیگر قایع و سوزن را برداشته و مفتول را در جوف
التصاق گذارند و بعد از یک ماه که ... در و محیط ... هر روز مفتول را
قدری بفوق حرکت دهند تا آنکه ... هم التصاق تمام شود و هم ...
دران ... که دیگر ملتصق نشود فصل ... در التصاق حرقه ... آنکه
التصاق حرقه یا خلقی است که در ... تا آنکه ... عنبیه

از نزول آب تام و رسیده و چون بالعکس ... نزول آب ناقص و نارس
باشد و سبب این مرض یا خلقی بود یا عارضی است یا از ضربات خارجیه مانند ضربه و سقطه
وارده بر نرگس و غیره عارض شود یا از اسباب داخله چون ... و نقرس و ریاح
و قلت تغذیه ... و باشد که از ... عشاء عنبیه و جلیدیه ... مجاورت
... و مورث کدورت آن شود و ... بر مریض ... که ... تا ... زجاجیه
و همچنان ... و خط استوا و ... طوبیه ... چشم ... و از زرق را مرض
پیش از ... عارض شود ... مرکب ... نزول آب ... و نزول آب
سیاه که ... و هم مرکب شود ... ملتحمه و التصاق عنبیه ... اگرچه
مشتبه شود ... نقطه عنبیه ... در ... عشاء مذکور و ... نزول
آب سبز و ... از حرکت ... عنبیه ... مذکوره ... نزول آب ...
... تمیز و تشخیص ... مرض قبل از وقوع نزول که در ... حالت
... آن ممکن است ... که قدری کدورت ... و اشیاء را
... اگرچه ... عشاء ... و چون ... اشعه ...
در چشم ... تغییر در لون جلیدیه و ... شود ... آنکه فلک
در حرکت عنبیه ... در قلت ... اشیاء ... و دیر تا
... و الوان مختلفه در اطراف شعله چراغ و ... اشیاء
و تمیز ... مراتب ... که گاه ... شود در آن وقت

و در این وقت مرض شبیه بنزول آب سیاه و لی از [illegible] حرکت عنبیه و قلت
کدورت ظاهر تشخیص از آن کنند و چون کدورت ظهور پیش از کدورت جلیدیه
بود علامت دلیل آنست که نزول آب سیاه ترکیب با عرض خواهد شد
که دوام استیلای آن چون سبب از جهات داخله بود لیکن [illegible] است و لی
چون سبب ضربه یا سقطه وارده بر رأس باشد در صورتی مبتلی بکدورت شود در ۳ روز
جمیع جلیدیه کدر گشته است که اعراض مرض چون سبب داخلی بود از آنست
که اسباب خارجه باشد که علاج کلی [illegible] نزول ادویه منفطه و [illegible]
و داع [illegible] ولی برای رفع آن جز عمل به چاره دیگر نباشد
که علاج قطعیه در عمل [illegible]
علاج قطعیه عمل در صورتیکه عمل [illegible] جایز است
در صورتیکه نزول رسیده و تمام چشم [illegible] و جلیدیه را با عنبیه
التصاق نباشد و هم اینکه کدورت در مرکز جلیدیه بود و چون کدورت در یک
چشم باشد عمل جایز نیست مگر برای حسن ظاهر و هرگاه چشمی کدر و چشم
شروع بکدورت نماید باید ابتدا چشم [illegible] را میل زده بعد از اینکه چشم
دیگر [illegible] و اگر کدورت
در هر دو چشم بود و مریض عاقل و صبور باشد هر دو را میتوان یکمرتبه میل زد
اولا باید ابتدا یکی را میل زده بعد از حصول [illegible] آن دیگر را میل زد

[illegible]

34

در مقابل [illegible] که از تورم عنبیه و التصاق
آن با جلیدیه یا قرنیه و از انسداد ثقبه عنبیه بواسطه ترشحات لیفی در ورم غشاء مذکور
عارض شود و چون کدورت قرنیه را علامات و علاج [illegible] التصاق عنبیه و انسداد ثقبه
است در این مقام مذکور میشود علاج اینکه رطوبت ترشحه رقیق و ابتدای
مرض بود استعمال منضجات و محللات با [illegible] و غیره در [illegible]
و چون رطوبت ترشحه غلیظ و مرض مزمن بود جز عمل و [illegible] مصنوعی چاره
نباشد و در استعمال [illegible] که چشم [illegible] قرنیه از موضع [illegible] عنبیه را [illegible]
با جلد و شفاف بود و هم در چشم مرض [illegible] نباشد دیگر اینکه چون چشم سالم بود عمل [illegible]
مگر آنکه بتوان ثقبه مصنوعی را از وسط و مرکز [illegible] که موضع ثقبه مصنوعی
در صورت امکان باید از وسط چشم باشد [illegible] در عدم امکان آن از جانب
[illegible] و بعد از جانب اسفل چشم و [illegible] مذکوره ممنوع بود [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible] اسفل [illegible]
[illegible] طریقه عمل [illegible] آنکه در نزول آب مذکور شد
متمکن گشته [illegible] طریقه است [illegible] ثقبه در عنبیه نماید
طریقه اولی که [illegible] اخراج [illegible] که در [illegible] جلیدیه [illegible]
رطوبت زجاجیه مذکور [illegible] از [illegible] موضع مذکور [illegible]
[illegible] و این عمل [illegible] بعضی [illegible] کدورت جلیدیه

طریقه عمل ثانیه

و التیام و قاعی شق مذکور بود موقوف و متروک شده است تا طریقه عمل ثانیه
که حکیمی موسوم به ... فرانسوی مخترع آن بوده است و بعضی مخصوص ثلث قرنیه را
از پایین صلبیه و قرنیه بریده و بعد دیگر حصه اسفل را نیز بقیمیله ... گرفته
بود نگاه داشته و عاملی قلاب کوچکی از شق مذکور فرو رفته و عدسیه را گرفته
بسمت خارج کشد و آن عضوی که در عدسیه بریده آید مقراض قطع کنند و استعمال
ملتحمه بود در صورتیکه قرنیه شفاف و انسداد ثقبه حدقه خلقی بود و هرگاه عارضی
هم باشد ثقبه بالمره مسدود تا اینکه در جای عمل شق ثانیه اول قطع قرنیه است
بطوریکه لایق که باید در باره شق نمایند دیگر اینکه قلاب کچم را استحراق
ملتحمه وارد کنند در این صورت با ... کوچکی او را گرفته بیرون آرند ... دیگر
کردن ثقبه جدیدیه است بواسطه برخوردن قلاب و که بعد از درست نمودن
را نیز بطور ثقبیکه در ... جدیدیه مذکور شد خارج سازند و باشد
که در جای عمل ... آنکه قبل ذکر شد رطوبت زجاجیه خارج شود و در اثنا
... ذکر گشته باید عمل شود و اسباب دیگر ... ثقبه کوچک و ...
... باید در باره ... بریده و ... سازند تا طریقه سیم که حکیمی
انگلیسی ... تام ... اختراع کرده در صورتیکه ملتحمه شود که جزئی از قرنیه کدر بود
تا طریقه عمل ... موضعیکه از قرنیه شفاف باشد ... قرنیه ...
... شفاف بود ... در قرنیه ملتحمه و با قلاب از شق مذکور

تا موضع با جلد

تا موضع با جلدی عنبیه فرو رفته عدسیه را از موضع مذکور گرفته بجانب خود کشند و بعضی
حکمای الکحال که ... در عدسیه ... مقراض ملتحمه حدقه را ... مذکور
شده ببندند و باید دانست که در استعمال شق از قرنیه باید از قریب مرکز آن بود
و آنجا که بعد از اتمام عمل ... از تورم طبقات چشم بود ... در بن گوش
ملتحمه ... بارد در چشم ثانیه تا ... در استعمال ... وارد آینه
اول تورم قرنیه است و عدسیه ... نزول آب ... نزول آب ...
و به اینکه ... عمل ... با بطور ثقبیه ...
و السلف از ... اعمال میباشد
وصل سیم در التصاق ... دمعه تا مسدود شدن مجاری ... دمعه عارض شود
از تورم ... که ... مذکور ... آنکه در ضعف ...
که ... آب ... خارج سازند تا ... دمعه عارض شود از
... و ... اکبر ... خفیه و ... باشد
که خلقی بود و از ... بینی ... دمعه ... و صورت
و باید دانست که در ... مجاری ... بود چون میل مخصوص با ... مذکور
... در و فرو کرده ... مسدود است چون میل مذکور ...
... تا طریقه فرو کردن میل در نقطه دمعه ... میل ... باشد
فرو کنند ... سازند و در ... فرو کنند بعد

سطحی نمانیه لاعلاج الا که مجری اشک مسدود باشد معالجه [illegible] باشد و در همین آن
خصوصی چون سبب ضعف است [illegible] اگر که خوب گردیده باشد و ملتحمه باشد
قطور از قابضات چون محلول [illegible] زرنک و دارا شکینه و سنگ جابنم
و سنگ [illegible] و [illegible] زرنک با قطره افیون در چشم معمول راجع آن بعد [illegible]
انکلیه قطورات مذکوره را آب وزدک محصوص چشم در مجری نمانیه لا انسداد
لکه و مجری کبیر دمعه انیام بر دو نوع است اول همین مجری [illegible] انسداد آن و عارضی
شود از ضعف است [illegible] بواسطه ورم [illegible] مجری لاعلاجات در ابتدا
آماس مجرای سرد آن وجع و غیره محدود و محال کیسه دمعه بر امده [illegible] از
[illegible] کهو و چون فشار برای نماینده چند قطره بلغم از ماق اگر خارج شده [illegible]
و شرب [illegible] در ابتدا [illegible] بارد و رطب بعد از [illegible] که رجع ورم [illegible] بلغم مذکور
مجری بینی را مسدود نموده ورم [illegible] در محل مذکور بر امده محدود و هم
این ورم سرد آن وجع و [illegible] بود چون فشار بر او کنند چون قطره ریم
غلیظ از ماق اگر خارج کهو و این ورم [illegible] بزرگ [illegible] که [illegible] بیضه
کبوتر کهو و بعد منفجر گشته و از انصباب دمعه در موضع منفجر شده و حدت
آن تقرح [illegible] و چون خواهند که در این صورت [illegible] در مجری فرو برند عمل کهو
لاعلاج در ابتدا اگر [illegible] روزی سه بار [illegible] ورم
[illegible] بلغم مجتمعه [illegible] و قطورا از املاح [illegible] و سنک جابنم در مجری

نهم توق ازماء

نهم توق ازماء بار دهند و چون مجری مسدود باشد [illegible] را شکافته دفع بلغم مجتمعه
نمانیه و برای این مطلب لازم است که اول بمریض سفارش کنند تا [illegible] فشار [illegible] 8
بکنند تا کیسه مجتمع گشته و [illegible] کهو و بعد [illegible] را [illegible] برداشته از فوق
و سمت انسی کیسه تا اسفل و سمت وحشی [illegible] شکافته بعد از دفع بلغم قدری نقیک در
موضع گذارند تا آنکه بواسطه ایراد الیاف نقیک بر جراحت زخم [illegible] استیام
نیابد و هرگاه بواسطه سوء تدبیر مجری [illegible] متبادل [illegible] مجری مذکور را شکافته
تا انکه [illegible] در و بواسطه جراحت [illegible] مجری متبادل کهو و از آنجا
که انسداد کیسه مذکور اگر [illegible] تا انسداد مجری کبیر دمعه طلب را لازم است که بعد از
[illegible] کیسه [illegible] مجری کبیر را تر بکنند تا اگر [illegible] در [illegible] گوشه و انسداد
این مجری بواسطه [illegible] میل مخصوص که از [illegible] در [illegible] کهو
و برای رفع انسداد دو طریقه است یکی آنکه در ابتدا مجری را از ماء [illegible]
[illegible] وزدک شسته و قدری نقیک در موضع مجروح گذاشته رفاده [illegible] نماید روز دوم
بعد از [illegible] جراحت و مجری زه [illegible] بار [illegible] برداشته و یک سر [illegible] مجری فرو
برند و این زه بسهولت فرو رود هرگاه نرود [illegible] در فرو بردن او را
[illegible] چنانکه روز اول زه فرو نرود روز بعد عمل را اعاده کنند تا آنکه
زه به بینی فرو رود و بعد از آن سر زه را بریده قدری [illegible] در
موضع جراحت گذارده بعد از چند روز که مجاری قدری [illegible] زه دیگر که قدری

ضخیم تر از زه اول بود در مجرای فرو برده رها دهند و بعد از جراحت مرتبی رها کنند و بسته
و بینی را از سمتی که سالم است گرفته و از سمت علت بقوت اخراج نفس نمایند تا سر زه
از بینی بیرون آید آنوقت زه را در بینی گذارده و همه روزه سر زه را با ماده فتیله با پای کشیده
و قطره از فاضلات در مجری نمایند و بعد از پانزده روز که مجرای قدری وسیعتر شده
و آن قطعه از بینی خارج شود آن زه را برداشته زه دیگر کلفت تر از او در مجری
فرو برند و این عمل را تا دو سه ماه باید مداومت نمایند تا آنکه مجری [illegible] وسیع گردد
بعد از وسیع شدن مجری چون میل [illegible] گذاردن زه نماید مجدد مجری مسدود
خواهد شد لهذا میخی که از سرب درست نموده باشند تا مدت سه ماه در مجری گذارند
که پس از برداشتن مجری باز مسدود خواهد شد و انجا که از ابتدا [illegible] میل
را در مجری نمود باید نیشتر و کارد نازکی که سر او را موم گرفته باشند برداشته در
مجری سیر کنند و هرجا که مسدود شده است نیشتر و کارد را فرو برده ثقبه نمایند
بعد نیشتر و کارد را فرو برده ثقبه نماید بعد نیشتر و کارد را خارج ساخته زه را
از خلاف نیشتر و کارد فرو برده و اعمال مذکوره را مقدمةً بجا آورند و جراحتیکه
در اسفل [illegible] حاصل شود اگر بعد از رفع انسداد خود التیام یابد و هرگاه رفع نشود
قدری سنگ جراحت را ابرو مالیده رفع آن کنند یا طریقه [illegible] که در میان حکما ٥٠
متداول است چنانکه در [illegible] تحفه
و برند در مجرای فرو برده مدت دو سه ماه [illegible] تا آنکه رفع تضییق مجری [illegible]

باب دهم

باب دهم در تدبیر آفات الات حیثیم از سوی محور [illegible] و [illegible] بیان
بیان اول در انقلاب جفن و این بر دو گونه است یکی انقلاب بخارج و دیگری
بداخل. اما انقلاب جفن بخارج عارض شود از تمدد جلد بواسطه جراحات
و سوختگی و از قرحهای جفن عصبی و متدره مقله و از صنعت [illegible] جفن
با زحمت [illegible] آن یا [illegible] حول سبب تمدد جلد بود باید از محل دیگر
که اقرب باو باشد جلد را آورده پیوند کنند و چون سبب [illegible] باشد معقولات
[illegible] استعمال [illegible] و انجا که [illegible] ملتحمه [illegible] آن بود [illegible] تا لیدن
[illegible] بر روی جفن یا طریقه او ردن جلد از موضع دیگر چون انقلاب در
جفن [illegible] جلد را که کشیده شده است از قلیلی شکاف بدهد [illegible] را به [illegible]
کنند که جلد برداشته شده باشد و بقیه جراحت [illegible] از جلد [illegible] بریده و [illegible] با جلد
اطراف جراحت بخیه نمایند و باید این جلد برداشته شده از [illegible] تیمت اتصال
بود با [illegible] از اطراف [illegible] و هم لازم است که شکاف جلد با خوذه بشکل جراحت
[illegible] و [illegible] قدری بزرگتر از آن و البته معلوم است که چون جلد از [illegible] اتصال دارد
در وقت انعطاف [illegible] در موضع [illegible] که بعد از التیام [illegible] باید
آن [illegible] را [illegible] انقلاب در [illegible] جلد موضع را [illegible] مثلث
[illegible] که قاعده آن در [illegible] جفن و زاویه آن در صورت [illegible]
[illegible] که قاعده آن متصل [illegible] زاویه آن از جلد [illegible] و [illegible] الوقت

و در القهری لذ کنند که جفن بموضع طبیعی خود رسیده رفع انقلاب شود پس از آن نقطه
و طرفهای آن را با جلد یکجا و در خود بخیه کند و رفادتی سازند طریقه دیگر آنکه جلد موضع را بریده
و از جانب اعلی و وحشی چشم مربعی اسک و سنج کند بجانب انسی کشیده بخیه نمایند
و جراحت مثلث شکل که حادث آید بر رودی رفع کنند و باید دانست که هرگاه سبب تحدد
جلد بخطم رسیم بود از مزاج حواله جمع ناکهان اقدام در عمل بر نشاید الا آنکه سبب صلابت
غضروف جفن بود با ابزی از وسط غضروف گرفته جفن را پیش کشیده و با مقراض جفن را
قیچی جراحت مثلثی که حادث آید بخیه کنند رفاده سازند لاانقلاب جفن سرافل
خارجی بود از استرخاء جلد و تشنج عضله منسدیره بصر و التصاق جفنیان لاعلاج
حول حمی استرخاء بود با ابزی مثلث مخصوص قدری جفن را گرفته از تحت آن بمقراض
بکنند جراحت را بخیه کنند ولی چون اکثر که انقلاب جفن غضروف تیز منقلب شود
این عمل کافی نباشد و برای این باید شقی از ماق اصغر در جفن کنند بعد را از مژگان گرفته
جفن را منعطف و حلقی تیز از تحت مژگان گشتند که ملتحمه و نصف غضروف بریده شود
آنوقت بطرق مذکور جلد جفن را بریده بخیه نمایند و باید ملاحظه شود که در شق کمون
جفن از ماق اکبر نقطه و مجری دمعیه بریده نگردد بیان دهم در شعر زائد و او را
اقسام است یکی آنکه شعر طبیعی از زیادی و ترتیب خود خارج شده باشد رو به
چشم رود و دوم باشد که این شعر زائد لین باریک نباشد و صغیر بود که جز با ذره بین
دیده نشود سوم منحرف نگردد قسم دیگر آنکه دسته مرتب از آن خوشه کنند در ماق اکبر روید مرتب

لاعلاج

لاعلاج حول شعر طبیعی از سوی خود خارج و منحرف شود بواسطه ملک البطم و غیره او را با مژگان
ملصق نمایند بسوی طبیعی برآرند و آنجاکه شعر زائد باشد و منقاش گرفته بکشند و در
کندن آن مو باید که بر خلاف سوی خود بکشند و الا چنانچه اندک منحرف گشته شکسته خواهد شد
و آنجاکه شعر زائد کثیر و مژگان رکیته و بیم از حرارت شدن بصر نمود جز عمل چاره ندارد
و برای این مطلب باید که جفن را بروی تخته گذاشته با انگشت پیش کشیده با مبضع محدب
از ماق اصغر و از محاذی روییدن مو جلد را تا ماق اکبر قریب بنقطه دمعیه شق
سازند تا رسید نشتر بر غضروف جفن بعد با مقراض آن قدر از جلد را که منشق شده
است با نصف غضروف قیچی کرده بردارند و هرگاه بعد از مقراض کردن نقاط سیاه
در روی باقی غضروف دیده شود هر پاره قدری از غضروف را بچینند زیرا که آن
نقاط نیشه مکرر ریشه مو که حتما باقی ماند باز خواهند روئید و بعد از اتمام عمل قدری
مشمع داخیلون بر روی جراحت گذارند که بعد از بیست و چهار ساعت خود التیام یابد
باب یازدهم در انعقاد الدرت باره در چشم انجم از آنکه بواسطه ورم والتهابی
عارض شوند یا آنکه خلقی بود و برون التهاب روز ثانیه و هر آنکه انعقاد الدرت
صدره در چشم عیب است خون مزاجی نتیجه باشد و بار دیگر است خون مهلک و مزاجی
بود لاعلاج اول از آن قبیل است که منحجر گرد باید از جلد یا از ملتحمه هر کدام
که اقرب باشد با نشتر سلعه بریده خارج سازند قسم دیگر تالیل یا وزن است در چشم
و این تالیل صاف است که بمالیدن سنگ جهنم یا کات کنند بر روی آن رفع شود و یا با قمع
بیایند کرده بریده و حواله این قسم اکثر خلقی دارانه بر شق دم تیز بیتانی که حائطه

از قسم آن محکم بهم بسته نشده باشد تا بتدریج بریده شده باشند و آنگاه که عسرتی در این آن بعد از آن
بر سوزن کشیده و سوزن را بریع آن فرو بگیرد بعد از خروج او از سمت دیگر سر آن نخ خیاطه را
از بعطرف بالبک محکم بهم بسته شود و چون آن نخ از غدد چربی حقیقی بزرگ و زیاده شود
نقل رجیه آنرا خارج سازند و هرگاه بعضا رخارج شود بیشتر زده و جابجا
محیط او را ماند که سلعه خارج سازند قسم دیگر سلعه است که در چشم
بروز کند و آنرا الیطر لقیله در کتب جراحی ذکر شده باید بریده خارج نمایند
در طفره که قسمی از انعقادات چشم است و او عبارت از بروز زیادتی است مثل
محروطی که در یکی از ماقین بروز کند و زیاده بغرنیه ملتصق شود و بعضی
قاعده آن در ماق و نقطه آن در کنار قرنیه باشد و گاه باشد که وسط آن
در صلبیه ملتصق نگشته باشد ایلی کند علاج آن با بزرگ کرفته و با مقراض بریده
بردارند و لازم است که در وقت بریدن ابتدا از ماق بریده بعد از از
قرنیه رفع الصاق آن کنند و بعد از بریدن قطوری از محلول اسید ترب
نمایند تا صورت ورمی نکند و از این جنس است زیادتی گوشت زیادت
در چشم و بزرگ شدن گوشت ماق اکثر کنار لیه لی سنگ جانشین با کمال کند
رفع آن نشود تا حوالی دملی در اطراف چشم بروز نماید از قسم عصب ناخره نور
صاف و از رفتار رفع و قطع مار رفتن و در رفتار مقله محفوظ باشد که بهم رسد و این
دملک الیفنی است که ضرورت یا بکمک کوچک باسلعه یا محرق مدنی و هم از این
حیل است اتوریزم چشم و علاج حوالی مرض معلوم نیست علاج سوال نخود

اگر هم گاه گاه از ورم چشم

اگر چه گاه گاه از کثرت چشم بروکار در رده بواسطه تیرگی که خارج شود تشخیص آن کنند در
هر صورت اگر سلعه باشد محلول بعد از آن بروکار در کشیده رفع آن نمایند
در نوع دیگر از انعقادات چشم سرطانی است در دوم در اوست که اکثر در حقیقی جنس مغز سیاه
از سرطان بروز نماید از علامات اوست حجم زیادی و فراخی بصر علاج باید چشم را خارج
ساخت تا صورت هلاکت مریض نکند و این عمل بعضی شود چون قصر هالع با چشم تکلیف مجوز
بعضه باشد در طریقه عمل جفیان را با قلاب بالا کشند و از زده مقله را گرفته پیش کشند
و با مضغی از جانب اسفل کرفته مقله فرو رفته الصاق آنرا از بالای فانی ساخته
بعد با مقراض محدب از بالای جانب تیز الصاق آنرا قطع نموده عصب باصره را بریده
مقله را بیرون آورد بعد را حیاتیه چون ریزش ستال کند با فتیله وادویه قابضه
محل مقله را محلو نمایند و الدمحل مقله را فانی گذارده مریض سه کوبا بند عصبی از شرم
علت دارد هم در امراض ساذجه و عصبانی نصر به آنکه این قسم امراض چشم
از علامات دماغی باشد سکته و فشار بر مغز و یا از علامات عصبانی مفروشه در اوور
بعضی بثورات و دانه های صلب در رفش عصب و باشد که عروق الغا باشد
بود بعد که در وقت معینی خارج و فانی شود و اکثر سبب از ران الغا مستحق نگردد هر
زیرا که هیچ تغییری در اعصاب ملاحظه نشود و بواسطه اختلاف اعمال اعصاب بصر این
نوع امراض را و منقسم نمود بر مرض عصب مجوف که سرو آب سیاه بواسطه اوست و با مراض
اعصاب حس و تغذیه و با امراض اعصاب محرکه مقله در مرض عصب مجوف که عبارت

از نزول آب سیاه باشد عارض شود از اثر ضعف شبکیه که بعینه بچشم رسیده باشد شعله نور وغیره
و دفعةً از مکانی تاریک بیرون رفته باشد بتصور کنونی چنانچه محبوسان و معدن کاران
و مقتیان که بعد از خروج از حمّام و معدن و چاه و امثال آنها مبتلا باین مرض شوند
و هم عارض شود از غلبه دم در چشم و از فشار بعضی شبکیه و از ضربه وارده
بر جبهه و بروز میشود در غشاء عصب منکور و گاه سبب او شود مرض اعصاب
حساسه بصر و هم مورث این مرض شود امراض دماغی مانند سکته و ام الصبیان
و لقوه و تغیر لیح دماغ و هم ورم نخاع و حشاء و ضعف قوای بدنی و نشر زهر ٤
کثیر از مرق مانند جماع کردن زیاد وغیره و اکل بعضی از سموم ات گذرنه مانند
تاتوره و مرز انگلیز نیز مورث این مرض شود و باشد که خلقی و مادرزادی باشد و مبتلا
باین مرض اندر اشخاص سیاه چشم که بیشتر از زنان بیمی مبتلا شوند و دیگر عارض شود از نظر
بحول با شیاء مهنار در روشنائی کثیر یا در ظلمت و نظر بحول در برف و نور آن
با علامات مرض قبل از بروز او کنند ان کدورت ضعف بصر و تغیری در آلات
چشم با شکسته بحول اشیاء و مقصودات [illegible] قلعه چراغ عارض و در خواندن خطوط
کلمه از نظر و حرف از کلمه بنظر نیاورد و آنکه علت در تکیه [illegible] شکسته شود از تغیر
دا اول سوی نظر علامات ظاهر شده و هیچ گیر در اشیاء منظره دیده شود و اغذیه
و [illegible] ماکله و حاره و اعراضات نفسانی مورث شدت مرض و خلاف آن
باعث خفت او شود و بتدریج علامات مذکوره شدت یابد اشیاء منظره بالا

در ظلمت بنظر آمده

در ظلمت بنظر آمده بالاخره اکثر مرئی باشد و باشد که قبل از بروز مرض
بصر رکاوت [illegible] سیاه ملون در یک نماید و حول شیئی ٤
نظر کنند بعد از رد آن اشیاء بنظر آن پدید هم که اشیاء چشم شیئی مذکور را از نظر
محو شود ولی در این صورت لباس آتش نمودار باشد خصوص حول آن مریض
را اس محو شود مانند باعلی نماید و باشد که حس الوان کم شده چند رنگ را
تمیز نتواند داد و هم از علامات او است بدل [illegible] وغیره بیرون
تغیری در روشنائی و تاریکی و هم در این مرض حرکت عنبیه و حدقه قائل
شده مریض همیشه سر را بالا نگاه داشته راه رود و اگر دوای [illegible] ولد شده
مریض زیاد شود و گاه نیمه بینی تیره عارض شود بعینه اشیاء را نصفه بینند در
این صورت نصف از الیاف عصب باصره در جمیع نور
ضایع شود که در تشریح مرض معلوم شده
این مرض اکثر بطور مزمن است مگر چون سبب اکالی [illegible] باشد لقانی
مستوی [illegible] باشد که مرض در روز عارض و شب را [illegible]
و این اشخاص را اعصبیه شرع [illegible] سفید مانند خرگوش ابیض
و گاه برخلاف روز قوه باصره صحیح و شب [illegible]
از طلوع تا غروب چشم سالم و از غروب تا طلوع چشم کور شود در
این صورت بعضی او [illegible] و نوبه و سوء هضم با مراض [illegible]

بوده و باشد که مرض واقعه شود و هم عارض شود از سرمای خورده و مانند آن
در اماکن رطبه و هوای وخیمه حاصل شود بقدر نباتی
که اکثر از مرض زوال است و تحقیق داده شود از علامات مذکوره
که علاج اینها در صورت امکان بیرون سبب شود چنانکه اگر سبب
امتلاء دم بوده حال گرفته مسهلات باشد و داغ و خون و غیره
بکار دارند و گاهی هم نافع است اخراج زالو در پره بینی
و استعمال مرطبات مانند کلاب و مبردات مانند نمک فرنگی و غیره
نافع بود و نیز نافع است نوشیدن گلاب با جلاب و ترهای از روغن
سیماب زیادی و چون امتلای دم مزمن بود بهای مسکنات نافع
بود و چون سبب امتلاء دم نوایر باشد زالو بمقعد انداخته صبر زرد
و دیگر قوی طبایعی دهند و چون سبب مرض احتباس مطبوعات
و مسهلات و دوای گرم دهند و چون جهت امتلاء در طول بیشتر
بود با بیرون پاره او را انگشت بینه و اگر بواسطه مرض قلب عارض
شده باشد دوا دل در تقابل لسان ارباح است و نیز لازم است
که حرکت کمتر نموده و تقویت چشم نمایند بقسم که سر را بیالایی جمع نموده
و نزدیک آتش و پیش آفتاب ننشیند اغذیه و اشربه حاره مثل سیاهیه
و حرارت سرکه با سیر و لبن روغن چشم را از شعاع برف و آفتاب

می‌شکافت عضو

می‌شکافت عضو و کمیک بیرون آید پیش چشم گذارند و اگر با ترکیه
امراض لابد نمود آب گرم در بینی ریزند و اگر چنانکه ریم در جوف
جبهه باشد جبهه را باید شکافت و ریم را خارج نمود و آنجا که وجع
مفاصل مبتلا بود شراب سورنجان و لیمو در دار و لیمو درد بیلوس
بکار برند و چون ... گوری بود و صمغ علق و ... مطبوخ ... و انیسون
بمقدار منقسم نوشند بطریق که ... کنند انیسون ... را با بیت
نحوه ... ساخته ... و ... و بزور و اگر
با مه نوبه عارض شود قسقریره دهند و دست دهد که به استعمال
نمانید ... رشته اوراست بنجه چشم با نکار ... گوسفند و ترهای
از روغن الوده لدک و خوردن گاه و مرکبا تامل باشد و در صورتیکه
سبب مرض گوشت باشد احتمال با ورم بود دهند و گاهی استعمال
بود و دار استکند رفع مرض شود و این در صورتیست که سبب
بروز تشور در مصعب محرف باشد و چون سبب اتزعاج دماغ
بود حوال گرفته ادویه داخل ورم بکار برند و آنجا که ضعف
غالب باشد مقویات داده ترهای از روغن الود لدک بمخصه
بر ... روند احوال مرض در بلغم محلل بود که علامات ضعف
غالب باشد مقویات ... و عدم امتلاء دم ... شود

برای آنکه ملکی در حرکت حول ملتهبه ابتدا از منفطعات بجمل مشمع
وداع استعمال منفعه بود از مقویات معده مانند همطبات و کل ابیا و
پوست کنکر و کرنبات جوهر که با خود قهوه از خروج خول نطرول
شامی ماراح سیاه مالماوی و بعضی از محرکات مانند از رنگان و
کافور و جرثی سفید و توسعور واسترکنای استعمال دارند اشمام
ارطرطول و جرثی سفید و تر و معدن ساکه مرکب از اشمول و جیوه
و کلمات بت نمانیه و درجه جوهرات محرکه مانند استرسوالوریک
و جوهر اسطوخودوس و جوهر فرحمشک و شوزافیون وادو دکلول
مالند و نافع است استعمال لسان ملکی والیود لاک ورد و مح کندر
و مصطکی و تنهای از این دهن که ذکر شد بعضا بکر بر بینه حرف
چهار درم پیه گوسفند نیم درم ورشته دهن ک دی کد اخته و بعد
چهار درم لاماک الکال اضافه نموده رشته را با پوست آهو
محکم بسته در جای ضرورت لکار ببرند و جیوانی از این روغن
موضعی مالند اول سرخ شده بعد از چند دقیقه طاهر عمامه در
اسفنج باید چند دقیقه بعد از ته های قبل ازآنکه طاول نماید
موضع را بپوشانند زیرا که طاول بمحل خاص عضو در اینجا مطلوب
نیست و تیرها نافع است که قدری اطر دررت مالیده و قریب

بحجم لفار دارند

بحجم لفار دارند تا بی رآن بحجم برسد و مفید توصیت ما و بارد در جبهه
وهم استعمال مشمع درازیح برنزه در جبهه وبن گوش و انجا که استرخاء
و سستی مرا لو بود از ابتدای مشمع درازیح بشره جلد را با مقراض
برداشته نیم گندم استرکنیای که مخلوط با نشاسته یا غیره کرده باشند در روی
نمانیه و حول از استعمال ابتر و عدم احتلام حقیقی عارض شود و بخواهد
بهر سه ترک نمانیه و حیلها و لیا زیاد است استعمال جرع الماس
که یک پایل اورا ابریت برنفیها که و یک دیگر شرا بموضع عصب جبهه نهاده
و در آنجا حرکت دهند و اگر از استعمال آن اذیتی بحجم رسانیده
ترک استعمال او نمانیه و باید که برای استعمال ماده از رکت علوکوس
در پشت گوش مشمع و غیره لکار دارند بطوریکه نزدیک چشم باشد
و انجا که جبهه از اثر سم نفعه باشد حول انشو لعضی دیگر مالی مخفه
وحموضات نباتی مانند آب غوره و سکنجبین و غیره دهند واگر از
اثر سم سرب بود روغن فرقیول داده و الکتریک لکار دارند حموضات
مانی بنوشند اما امراض عصب حساسه که عارض شود در عصب
زوج پنجم از اعصاب دماغ که املاک‌ها عارض گردد دفعتا و جع شدید
که حرکت نماید با روتش شعب عصب و اینوجع گاهی خلیده و گاهی بره بره
بود و از جائی بجائی حرکت نماید که در یک موضع برقرار نماند و از آنجا

که مانی اعصاب حساسه و تغذیه نسبتی میباشد از طول مرض تغییر
در خود چشم پیدا میرسد باین نوع که عروق دم مجتمع شده و دسمه زیاد
گشته شریانهای اطراف و قریب بصیر را ضربان زیاد کند و بلمس
خفیف وجع شدید عارض گردد و از فشار شدید و تام وجع
ساکن شود و باشد که اینوجع فانی شود و باشد که این وجع مانند نوبه
عارض گردد اسمر مرض اکثر این عارض شود در سن شباب و نادر الوقوع
است در سنهای طفولیت و شیخوخیت
لا علاج مرض اکثر عارض شود در هوای نوبه و از انداد نزله و دسمه
و دم نواسیر و حیض و غیره لا علاج لیس از عسر العلاج است
ولی بمزاج اذیت نرساند و اکثر مرض از شدت وجع خود را
هلاک کند در سابقه در صورتیکه مرض بطور نوبه عارض شود باید
کنگینه و سم الفار دهند و در اینجا قوت سم الفار زیاده از کنگینه
است و نافع است استعمال کرمنات و فر و طریقه تربیت آوردن
دو انبیت که قلیاب صاف و راج برا با کمادی و در آب
ممزوج باهم کرده در دوازده ساعت که کرمنات فر است
و آن رسوب را بزودی قبل از تاثیر هوا بدان جسب کرده استعمال
نمایند و اگر هوا و... باو اثر نماید صالح و سیاه صلاب است و حرارت

کخواهد داشت

وحواصتی کخواهد داشت و قدر شربت آن از نیم درم تا یک درم است
در یکروز لیبار نافع است عصاره تا توره که از نیم تا یک گندم را هر
قسمت نموده در یکروز در دفعه دهند و از ادویه موضعی استعمال نمود مخدرات
مانند جوهر افیون و جوهر خربق سفید بگیرد جوهر خربق سفید سیب کنده
روغن هشت درم با همدیگر دربست مخلوط نموده روزی سه مرتبه بر موضع
بقدر یک نخود بکشیده بمالیده بمالند و گاهی نافع بود مالیدن مقناطیس
و طلای جوهر اطر بحیه و استعمال الکتریک با آن سوزنها چنانکه در کتاب
فرنگ مسطور است و بعضی از اطبا عصب را قطع نموده و منفعت
دیده اند ولی در اینوقت چون سبب در دماغ باشد عمل سالهاصل است
و چون اسبابی مرض گوشت باخنازیر بود معالجه آنها را نمایند لا تشنج
شرائی اعصاب چشم بر چند که اینمرض خود ابتدا و ضرر آن ندارد ولی
حوالی حس اعصاب عضوی که چون قوه تغذیه العضو تغییر یافته و هزال
ظاهر میشود از زانی یابد شود که قرنیه ماننده پوست ایهو خشک شده و بعد
بواسطه رسیدن غذا بر دو متقرح گردد و باشد که در مرض لقوه چشم
متقرح و مبتلی گردد در اینمرض اگرچه حس فانی شود ولی باشد که نقشه
رجعی شده مرض گردد لا علاج باید مقویات عصب مانند دهن البود الکترک
والکتریک و مقناطیس استعمال نمایند و از داخل جوهر کوچوله و والیریانات

زنگ

در رنگ که عبارت از ترشح سبلات الطبیب با روی باشد بکار برند
و اینکه قرنیه خشک شود باب دار الشکنه قطور نمایند شیحه
دار الشکنه یک گندم دار الشکنه بیست مثقال لعاب صمغ عربی
حبه قوام صمغ چند قطره بعضی دیده لا امراض اعصاب محرکه
بصر بر دو نوع است نوعی اختلاج و تشنج نوع دیگر استرخاء
و سستی لا امراض تشنجی از آنجمله است اختلاج جفنیان و اینها
تشنج یا دائمی است جوانان لا انفصال بود و ناگذرنده است
چنانکه تشنج مستصلار باشد اختلاج عارض شود از علامات
اوست که بر روشنائی نظر نتوان نمود و جفنیان در روشنائی
بهم وصل کرده نشود عینکه کبود دل الا از همه بیک حال مجتمع
بود لا جهته مرض گاهی متصل اتفاق و گاهی عارض از نزله خوردنی
و اعلاب سبب او مرض اعصاب حساسه کلیمومی اعصاب
حاسه جفنی است و متقدمین مرض صاحبان کرم و اشیاء چنانکه
دم مواسیر الا مسدود شده باشد ولنبت تامی دارد با امراض
رحم لا دوام مختلف باشد که گاهی رفع شده و گاهی بطول
انجامد و از نتایج اوست انقلاب جفن لا علاج ابتدا با رفع
رفع سبب شود زیراکه بعد از زاله سبب رفع مرض شود چنانکه اگر سبب

ضربه بود

ضربه بود مثل اکبه ضربه و سقطه نمایند و اگر نوالسله بر ما حوردنی و اوجاع
مفاصل باشد اشیاء مسهل به مقدار منقسمه و بود در بلوبر سوری ان و محدرات
و معرقات جوان لوت در وغیره استعمال نمایند و اگر سبب کرم
اسهال بود دوای مناسب آن و اگر جانری باشد بود بکار برند و اینجا
که مرض زیاد خیره و عسر العلاج بود قدری روغن بذر البنج با افیون
بر جبهه مالند دیگر از امراض تشنجی اختلاج مقله است و عارض
شود در اطفال لیکن وجع چشم شدیدی کشیده باشند و تیر به سه ار نزول
دت مرواریه و نزول آب سیاه که مثل اکبه بنظر رسیده
و علامات او آن است که مقله دایم در حرکت بود و اسهل حرکت
انقلب بعرض البصر است و باشد که بطول البصر متحرک گردد و نادر است
که حرکت دوری و استداره نماید و از این جنس است حول و اینها
مرض اکثر عارض شود در یک چشم و گاهی در دو چشم و بعضی اوقات
حولا حول در یک چشم بود اگر چشم سالم را سه هفته ز چشم علامت تر یا لم
نماید لا سبب او یا در عضله است چنانکه عصب عضله
تشنج گشته و مقله را مجذوب بیک جانب خود سازد و عصب فرو نره
عضله مسترخی گردیده و عضله مقابل او که قوه عصبانیش تمام
و کامل است مقله را آن جانب خود جذب نماید و گاهی عارض شود

عارض شود از درد سر اول امتلاء و نیز عارض شود از آنکه در وسط
مرکز قرنیه بثور بر آید و باید دانست که حول چون در هر دو چشم
بود یا حول مقربه است چون روی نظر بجانب انف میل
باشد و یا مبعده است حول روی نظر بجانب دو گوشه ان میل
داشته باشد و عارض زشتی صورت و کوتاهی نظر که بیک شبر دورتر از
نمی‌تواند اشیاء را دید و دیگر تابع اوست ضعف بصر
که زود خسته شود و با شیای مشابه نظر زیاد نماید

و علاج باید رفع سبب شود چنانچه اگر سبب کرم امتلاء بود رفع او
کنند و چون از بروز در ابتدا باشد چاره کنند تا در ابتدا نزول
برزودی بیرون آید و لازم است که چشم را مشق دهند یا بطور
که در هر دو سالم را بسته و در مقابل چشم معلول بطرف خلاف
دو چیزی را نهاده و نظر را بر آن ابرو انداز زد تا چشم بنگاه کردن
در اطراف مخالف عادی کند اگر بدین طریق رفع شود باید عضله
معلول را ببرید تا عضله مقابل دو چشم را بجانب خود جذب
نماید تا طریقه عمل باید انقباض بقدر یک شعیر دورتر از قرنیه
ملتحمه را گرفته و بسمت مخالف آن عضله بکشند و با مقراض جا که
در رو داده بود یا قلابیا از محل ملتصقه فرو رفته بیرون عضله

1

ابر احتیه بالا کشیده و در سیمان ده تا معراض محدب و مقعر بود ز را
مقطوع نمایند و بعد از قطع چشم سالم را بسته و لیکن آگهه از شکر سرب
در چشم عملیات لدا زمینه و سایر متعلقات او را بکار برد تا زخم مرتفع
جراحت گردد و بعد از استعمال باید تا یک ماه چشم را مشق دهند
تا در دیدن عادی گردد و بعد از عمل سه ماه حواله شد
و اسباب اینکه در استعمال عمل سه اول باز نشد آن چشم است و الطفه
تشنج و انقلاب دوم آنکه متقابل از ملتحمه زیاد کشیده و او را نگیرد تا
ملتحمه را او پاره گردد سیم آنکه در گرفتن و تر عضله عرض آنها رسد
چهارم آنکه بعد از اتمام عمل مشاهده شود که و تر عضله بالمره بریده نشده
باشد در این صورت باید مجدداً قلاب انبر احتیه و و تر را بالا کشیده
درست ببرند و باشد بعد از عمل از محلی که ملتحمه را بریده اند گوشت
زیادی بیرون شود در این وقت باید بسلک جهنم یا لنسه تا رفع آن شود
قسم دیگر از امراض اعصاب حرکت بصر لقوه است که اکثر
عارض شود در عضله راجعیه چشم ایمع و نادر است که در عضله محرکه
مقلته و عضله سنداره چشم بار سه و اکثر هم را یا باشد بالقوه صورت
و از علامات اوست که از طرف عملات حاجب و جبه را ابتدا
بالا برد بلکه عملیه بیاوری انتقه و گوشه لب علیای از سمت عمل ...

باشد حالتی که قلقان میکشند میباشد و صفیر بگوش میرسد و چشم را شکوه
سبب و تمدد در طرف سالم بواسطه شل و سستی طرف مفلوج بالمره
و از آنجا که قوه جاذبه محرک در معه بنقصان بالمره اشک از چشم
بوجه ریزد و برای آنکه چشم هم میخزد ناشسته شود و باشد که از اثر
غبار قرنیه مقرح شود تا جهت رعی یا در مبداء عصب است
و یا ارتفاع در ماده میل جهت در گودی است اعم از آنکه دماغ
جانب زیرین باشد و یا اعراض دیگر و بتر عارض شود از اثر ضربت
زیرا که برودت سخت و ماده نجمه رطوبا بلغم باید دفع شود
در زیر جلد و غلاف عصب باشد و لیس حفظ از عصب مورث
لقوه شود و باشد که سبب در عصب روح سیم از اعصاب دماغی
که عبارت از عصب محرکه مقلة است در این صورت حقیقی مقلة
حرکت فانی شود مگر از سمت عضلة متورب فوقه و مستقیم وحشی
که حرکت الا از این عصب اکثر لقوه بسمت وحشی بود و چون
حرکت عشاء بهیشه هم بواسطه این عصب است در دوام شلی
عارض شده عمل باصره بواسطه نقصان حرکت منبسه فاسد
و ناقص شود و مندرست باشد که عضلة مستقیم وحشی شل شده
و لقوه یکی مسبب التی بود و نیز شود که عضلة متورب فوقانی از حرکت

اشد و انقبا

۸۴

اشد و انقباض این اقسام را علت در دماغ بود و در شبکه ملتحمه
معلوم شود از حرکت آن و در شبکه عنبیه سه جبر ملاحظه شود تا اتساع
حدقه حوم تم تضییق آن سمت حرکت آن انقدام و خلف و اتساع
حدقه عارض شود از دوام استعمال و سکته و بعضی امراض دماغی
و از استعمال سموم نباتی و باشد که خلقی بود و شود که از دیدن مقوس
بالمره و جهته ~~کالا ایمرض~~ تا تضییق حدقه گاهی خلقی و گاهی
عارضی است که از امراض دماغی و نخاعی بالمره و جهته
کالا ایمرض یا در مبدء و یا در شعب عصب است و چون در شعب
عصب بود عارض شود از زیر خورده که و از ضربه و سقطه
وارده بر اطراف چشم و از بروز و امثال در ماده بصر و چون
سبب در مبدء اعصاب بود از سکته و دوام استعمال مزمن و ترم
شدن دماغ و در ماده میل با زرده در دماغ عارض شود تا
[illegible] مزمن است و چون سبب در مبدء
عصب باشد گاهی معالجه محال بود تا علاج باید رفع سبب
شود چنانکه مبال دم غالب باشد فصد و حجامت و زلو
مفید است و اگر سبب بر ضربه خورده که بود با برقار
بر سر عصب [illegible] که رجع محسوس شود زلو انداخت

در ذکر شمعات اول شمع مرداسنگ صفت آن یکی مرداسنگ
مسحوق سه جزو روغن کنجد نه جزو در پاتیل ریخته بروی آتش ملایم
گذاشته و مضروب بهم زده تا بقوام آید در حال جوش باید سه یک
آن اضافه کرده روغن لوزرد بهمان قسم زیاد نموده تا بقوام آید
و بهم خوب مخلوط کرده مرداسنگ در روغن کنجد حل شده و این
شمع از برای جراحت تازه و پوست بدن جلد مفرح سخت است
و حول تو [illegible] چسبیده که او کم است لهذا اگر محتاج شود با شمع
شمع چسبیده و یا شمع دیاخیلون بنمایند صفت آن یکی شمع دیا
خیلون تازه که مذکور شد چهار جزو موم زرد سه جزو با یک
ملایم در ظرف گداخته از روی آتش بردارند تا قدری سرد کرده ربع
جزو روغن زیتون با روغن سقز سفید ربع جزو اسفیداج و یا زرد
را قبلا در آب حل شده باشد علاوه نموده و بهم زده پاره پاره با آتش
ملایم خوب ریخته تا روی آن است خوب بهم زده و ملایم خوب مخلوط
نمایند و چون تمام سوختن دارد لهذا باید در حالت سردی کم کم
آن اضافه نموده و بهم زده و چون این شمع چسبیده کی زیاد دارد
لهذا در اکثر جراحات زیاد معمول است لکن شمع در آرخ
صفت دیگر موم زرد روغن سقز و روغن کنجد ملکد ۳ جزو

داد و به موقع باید که کمال احتیاط و سوزنهای و نخیره داده شمع زرا
بر سر گوشت انداخته و در قسمت او جوهر گوگرد را در زور نمایند
و اگر سیفوق و رد ماییک بعد اهتمام در تحلیل آنها نمایند
روغن بود و خوردن املاح بود نمایند بخصوص جوال همراه لابد
سر آمدن ریم از گوشت که دلیل بر ریم شدن عظم است پس در
این صورت باید بود و روغن ماهی دهند و از ادویه دیگر
گوگرد و جوهر با عصاره او خورانند و ما لیدن ادویه
معطره از قبیل تقطیر سنبل الطیب و اطریسوالفریک و جوهر
الطوچو اس و تقطیر دزاریح نافع است و لکن بیشتر به همه استعمال
جرح الماس که در این مرض منفعت کلی دارد و چون در این
کتاب محتاج به شرح نشود که به تفصیل ذکر گشته است
باید به کتاب قرابادین فرنگ رجوع نمایند که در آنجا هر نسخه
به تفصیل نوشته شده و این کتاب را چون
خواستیم مختصر نوشته شود لهذا از ذکر آنها
نپرداخته و بهمان اسم مختصری [illegible]
گشت اکتفا نمودیم تمت الکتاب
۱۷ شهر رمضان المبارک
۱۲۸۷

در روی آتش ملایم با هم مخلوط کرده و چهار بیر نیز از مشمع گداز روی
آتش بردارند تکان دهند تا قدری سرد شود بعد شش جزء دراریح مسحوق
با و اضافه کرده و باهم بهتر مخلوط شود و این مشمع است در شش
ساعت جلد سوزد جایی که چهار دم ازان لها است مشمع دراریح جنیده
دائمی صفت او دیگر نیز موم زرد دو جزء زفت سه جزء پیه گوسفند
سه و یک دو جزء باهم دیگر خوب مخلوط نموده در روی آتش ملایم خوب
پخته قریب لرو شران دو جزء دراریح مسحوق داخل نموده خوب
بهم زنند تا داخل شود و چون جنیده که زیاد گلد وارد شود
استعمال نمایند اگر خواهند مدتی زیاد باشد از چهار ماه اقلا ده روز
طول کشد تا این مشمع از عضو کنده شود و مثلا این مشمع را باجزای
مذکور در وصلکه داغ است نیز بزنند در اریح میوه زرد واز جزای
تمام معقود قوه الکالیت میرهد نیز از آنها مشمع شوکرانست صفت
او دیگر نیز موم زرد یک جزء فلفل و روغن گنجد یک نیم جزء چون
با آتش ملایم گداخته و بهم مخلوط نموده اگر بیکجزء گرد شوکران اضافه
کرده و خوب بهم زنند تا مخلوط شود این مشمع محلل اورام خنازیریست
و نقرس و عقده را و اکثر استعمال شود در امراض جلدی منتشر از آن
کهاست مشمع اکلیل الملک صفت او دیگر نیز اکلیل الملک تازه
سه جزء پیه گوسفند گداخته چهار جزء و در آتش ملایم گداخته

۱۷۶۱۱۹

دار عرنال گذرانند و بعد سه جزء زفت و شش جزء موم زرد
اضافه نموده پاره با آتش ملایم گداخته مخلوط بهم نمایند و این مشمع
محلل اورام خنازیریست مقسم مشمع با زرد با زعفران است صفت
او دیگر نیز اکلیل الملک و مشمع مرداسنگ ساییده یک و سه جزء موم دو
جزء با زرد محلل در روغن ترنابادی شش جزء روغن کاج یک جزء
زعفران سه ربع جزء با حرارت آتش ملایم بپزند تا مشمع گردد
و این هم محلل اورام است مشمع آتش است با برگ عشبهای صفت
او دیگر نیز آتش بلجزء با برگ عشبهای که آنقدر بپزند تا مشمع شود بعد در روی
تماع بتوان گشته و این مشمع لیا زخوبیت گفته اورام مفاصلیا بهم مشمع
الکلیین موسوم مشمع باقیه صفت او دیگر نیز تا قیه صاف فرنگیا زخوب
پارچه در که زکاه قیلدب دو ریخته کنند لطوریکه جای ناشسته باشه
بعد نسیم مادر سو حل کرده با قلم موئی روی آن گذشته و بعد از خشک شدن دو
پاره نسیم مادر مالند و مکرر نمایند تا خشک شود سه مرتبه بهمان طریق
عمل نمایند تا ماده در روی او گیرد خشک بعد یکجزء خوب رفش لبه در عرق
حل کرده مجدد روی او با قلم مو مالیده خشک نمایند بعد از کار کاه با مسطح
نگاه دارند و هم مشمع جیوه است یکجزء مشمع مرداسنگ پاره بلجزء
موم سفید ربع جزء با آتش ملایم گداخته و بهم مخلوط نموده از روی آتش بردارند
و مسلکه قدری خشک شد جیوه ثلث جزء روغن کاج ربع جزء اضافه نمایند تا کشته

و این شمع لیار مجرب است
کهف بعد کم کم در داخل شمع و موم آب شده تا نیه
کهه کلیات اورام

نسخه جات درد کمال

اول دهن ساله بگیرد موم تمحره ۱۰ جزء روغن گند لداخته برد بگذارد شیر آل
یک جزء گلاب اضافه کرده معمول دارد لا محل استعمال در تشقاق جلد احتیاج
لیار ملکیت حریم دهن سلیقیون بگیرد روغن کاج بیه گوسفند فلقلو ما
موم زرد ملد جزء روغن گند شش جزء طبخ مدام داده استعمال نا نیه
لا محل استعمال کهه مجرب مراد ملکو لیار آز معه است کهه دهن در ارع
روغن گند هشت جزء موم سفید چهار جزء با بگذ بگذ طبخ داده در ارع
جزء اضافه کرده استعمال کنه لاخواص کهه مجرب مراد ملکو لیار
آز معه است بگیرد ترنا دوازده جزء علک مصطکی چهار جزء روغن
زیتون ۳ جزء صبر زرد یک جزء نا هم لداخته دهن حاصل کف
وخواص او کهه مجرب مراد است دهن کهه حاصل سه ال رحم بگیرد
روغن ساله ۳ جزء اشمول ۳ یک جزء صلدسه کهه تا دهن حاصل کف
وار کهه معمول اجراحت ترها نا نیه روغن خاکستر بگیرد جوه
دوازده جزء ... جزء بیه گوسفند صلدسه کهه با کسته کف بعد ازانی
ما شا ترده جزء بیه خوک سحی کهه گند ملکه ما زیره ای گلو لیار جمره
محسوس کف وار عمل صلدسه اما شرح ... کف انکاه قدری از روغن لطور
مذکور اوکار کهه کلیات اورام در نظیر است

۱۳۴۲۲ هم

دهن ... بگیرد روغن ساله چهار جزء بید ور قلیا یک جزء سه حالی بحر سا ئیده
دهن کف و کهه تشقاق لب و بینی وغیره لیار در نظر است
دهن خمیره قرمز بگیرد خمیره سرخ کهه روغن ساله یک مثقال کا صفت آل جوره را
ولد با چربی دهن سا ئیده و بعد دهن ساله را اضافه کرده و صلدسه کهه با دهن کف
کهه تشقاق و لب و بینی در نظر است دهن معطر بگیرد اسپرال کا و مصفی شت
مثقال عطر گلاب سرخ یک قطره اضافه معمول نیه دهن کف کهه معطر دانش شود
استعمال نا نیه
دهن مخصوص قروحات بگیرد بنیه روی یک جزء روغن ساله ۹ جزء صلدسه کهه
دهن کف کهه کثیف قروحات ترها نا نیه
دهن کافور بگیرد شمع عربی مثقال پانزده مثقال آب حالص سا ئیده ۵ ماده
مخلوط کف بعد یک مثقال کافور عصفوری سا ئیده نا روغن کف کهه قروحات
خبیثه و سبب خواهید باشه ملکیت مفید است
دهن کهه ... بگیرد روغن برگ بقدر کفایت آب ... مصفی بقدر ریخته
... دهن کف وازو مسح روغن مرئی کف
دهن مجرب رطب ورزده ریش بگیرد روغن قیطران یک جزء در روی آتش
مدام گداخته کرده با روغن کف
روغن ... بگیرد ... روغن ساله دوازده جزء کهه کثیف قروحات

روغن ... یک جزء

مفید است

آب دلدک بگیرند صابون حلبی ۳ جزء کافور ۳ تخم عرق [illegible] آسته جزء مرارت
ملایم حل نموده بعد از سرد شدن روغن خاش ارشاتر ده جزء یک جزء عطر اسطوخودوس
تخم جزء جوهر [illegible] در در ۳ جزء مالکدیس مخلوط نموده تا در [illegible] مرهم مالم عرق شده
آب دلدک کو [illegible] کهنه اوجاع و اورام مزمن بی نظیر است

در مائیات

اول است آب [illegible] مرهم با اسم حکیم محمد بگیرند [illegible] بیست چهار جزء عرق
[illegible] آلبه یک جزء نیم عرق کوکب سیم جزء عناب [illegible] یک جزء مخلوط کوفته کهنه سیلان
دم و کلکل خونی [illegible] در [illegible] جلد مرده بائنه مفید
آب کرلادر بنام حکیم بگیرند [illegible] سیم جزء آب [illegible] عرق [illegible] آسته ملکه جزء
مخلوط نموده کهنه تخلیطک و کلکل حواس مرده مفید
آب ملیک موسوم بنام حکیم بگیرند کافور دار السکته ملکه ۳ جزء [illegible] سفید و
[illegible] ملکه سپیده تخم [illegible] و عرق [illegible] ملکه [illegible] جزء مخلوط نموده تا [illegible]
لک آب شده [illegible] گشته [illegible] مرسوم [illegible]
از جهته [illegible] او بی نظیر است

در عرقیات

با عرق کافور بگیرند عرق [illegible] آسته تا [illegible] مخلوط کرده تا حل [illegible] صاف کرده

کهنه کلکل حول مرده و غلیطک و کرفتگی اعضا بسیار مفید است اگر با دوازده
جزء عرق کافور [illegible] جزء زعفران اضافه نمایند اقوی کند

در ضمادات

بگیرند بزرک [illegible] گاو طبخ داده تا مرهم شود در [illegible] لیته [illegible]
آلتهاب کهنه [illegible] مولولیا [illegible] ~~ضماد دیگر بگیرند بزرک بیست جزء~~
ضماد دیگر بگیرند بزرک [illegible] یک جزء برگ [illegible] یک جزء بزرک [illegible] جزء در
گاو طبخ داده تا مرهم شود و از جراحات کهنه [illegible] و کلکل ضماد نمایند
ضماد دیگر بگیرند بزرک بیست جزء زعفران یک جزء روغن گاو و [illegible]
طبخ داده ضماد نمایند

سفوف

کهنه دندان [illegible] کف دریا صدف [illegible] بگیرند [illegible] ملکه
در مثقال [illegible] کنند سفوف نموده کهنه [illegible] لثه [illegible]
سفوف دندان بگیرند [illegible] دوازده جزء سفوف صدف [illegible] جزء
[illegible] یک جزء [illegible] ۳ جزء سفوف نموده [illegible]
[illegible] دندان [illegible] کهنه [illegible] دندان و محکم [illegible] لثه [illegible]
بسیار مفید است

در [illegible] مسهله

[illegible]
[illegible] ۳ [illegible] تقویت [illegible] سیلان [illegible]

نسخه سائیده ۲ مثقال در ۴ سیر آب نیم دم کشیده بعد صاف کرده نمک فرنگی شش مثقال
سرکه ده مثقال اضافه کرده بنوشند مسهل است مکرر آزموده رفع ثقل و امتلاء
و صداع ماده‌دار را اعلی

نسخه دیگر کلمات ۳ گلوله قبل از خواب بخورند صبح هشت مثقال روغن کرچک
مسهل است در کلیه اورام و صلابت بسیار مفید است

نسخه دیگر تربد [illegible] چینی هشت نخود [illegible] سنا مکی [illegible] از جمله رفع
و استسقاء در [illegible] و این [illegible] الیه [illegible] مکرر [illegible]

نسخه دیگر [illegible] سرکه و عرق [illegible] از هر یک چهار درم [illegible]
[illegible] تازه [illegible] نمایند

نسخه نمک طعام و [illegible] و [illegible] از هر یک مساوی [illegible] فعلی [illegible]
محلل است [illegible] مقام [illegible]

نسخه دیگر [illegible] در چهار درم سرکه و عرق از هر یک ۳ درم [illegible]
سرکه و عرق از هر یک چهار درم عرق کافور [illegible] محلل است بسیار
مخصوص در [illegible] اطفال را [illegible]

نسخه [illegible] در چهار سیر آب دم کرده [illegible] درم اضافه کرده
در [illegible] نمایند

نسخه قطرون [illegible] سیر [illegible] بسیار [illegible]
[illegible]

در حرقة البول استعمال نمایند

نسخه دیگر بگیرد [illegible] پانزده قطره صبح پانزده قطره شام بروی قند چکانیده
میل نمایند [illegible] حدت و شدت حرقة البول تسکین شده باشد

نسخه بگیرد [illegible] چهار مثقال [illegible] مثقال صبح [illegible] مثقال شام میل فرمایند
حرقة البول را مفید بود

نسخه بگیرد روغن [illegible] [illegible] کنند [illegible] قطره افیون
[illegible] صبح [illegible] آب [illegible] صبح و شام [illegible]
حرقة البول بسیار مفید است

نسخه دیگر بگیرد [illegible] باشد چهار [illegible] آب خالص [illegible] صبح و شام
[illegible] نسخه دیگر

نسخه دیگر بگیرد [illegible] [illegible] مشهور است [illegible] شامی از هر یک هشت
[illegible] ۳ درم آب خالص [illegible] بگیرد دو [illegible]
در صبح و شام [illegible] و [illegible] بسیار مفید و [illegible] استعمال [illegible]
[illegible] و [illegible] دم [illegible]

نسخه بگیرد دار [illegible] الی [illegible] السوس چهار ده [illegible]
[illegible] صبح و یک [illegible] شام [illegible] دار [illegible] الی [illegible] هشت
و هشت مثقال [illegible] صبح [illegible] مثقال شام [illegible] رفع
[illegible] ترکیب [illegible] اجزاء [illegible]

وبعد حرارت شبها اثر دارد الکته تیشی و الترو کنند در یک ساعت جاریست
نسخه دیگر اشتمو ۳ کنند الی یک تخم در آب جانسی حل نموده میان جانانه
هر روز آب گرم میان تاتیه مقرر بسیار نیکو است
نسخه دیگر مکرر اشکال موقت شش تخم اشتمو یک کنند هر شب زبانی میان
سقف بسیار نیکوست
نسخه دیگر اشتمو یک تخم اشق و بارزد از هر یک یک مثقال شصت
حب نموده یک حب صبح و یک حب شام میان تاتیه در تحلیل ورم بخود
صلابت او بسیار مفید است
نسخه دیگر مکرر بوره ارمنی یکدرم عسل یک درم آب جانسی چهار سیر
تغرغر تاتیه که رفع قلاع بسیار مفید است
نسخه دیگر زاج یکدرم جوهر کوکنار ده قطره تقطیر مرکب یک درم مطبوخ
پوست به ۳ سیر غرغره است بسیار [illegible]
نسخه دیگر مکرر سفوف مازو یکدرم شکر سرخ ۳ کنند افیون یک گندم
کنند با جلو تشتی حب تاتیه دوای یک بیم در ۳ نوبه صبح و یک ظهر و یک شب
که رفع اسهال بسیار [illegible] که از دواهای [illegible] متاثر [illegible]
نسخه دیگر مکرر [illegible] ۳ تخم در چهار مثقال گلاب
حل نموده یک مثقال شام یک مثقال صبح و [illegible] نسخه که رفع [illegible]

ازار شرکوفت

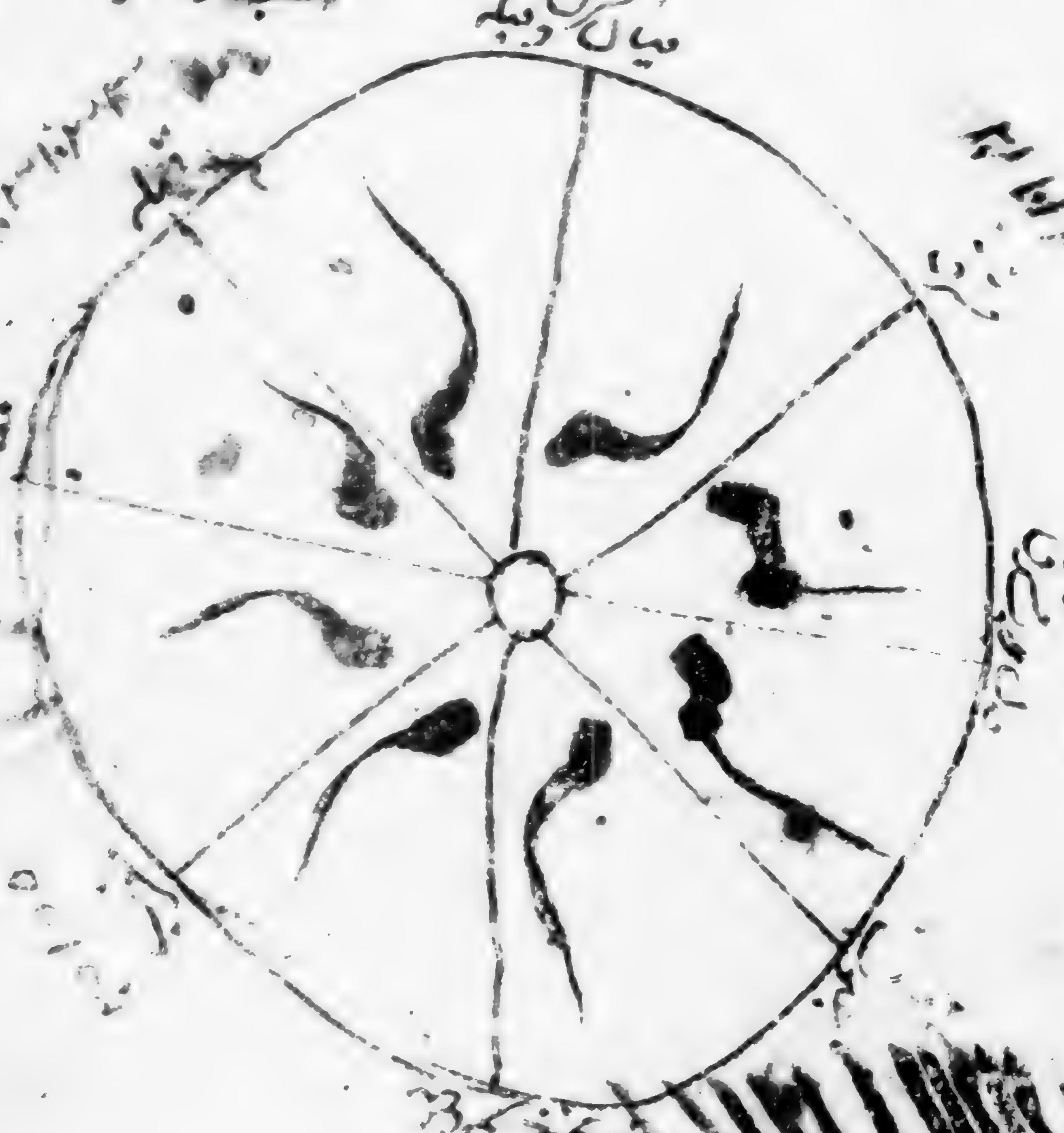
ازار شرکوفت و تقرحی بسیار نیکوست
نسخه دیگر سفوف مازو یکدرم شکر سرخ نیم درم و [illegible] گل ارمنی هشت درم [illegible]
بواسیر متورم بندهای تاتیه
نسخه دیگر [illegible] شکر یک درم [illegible] بیست درم محلول نموده [illegible] قطره صبح
بیست قطره [illegible] قطره شام [illegible] میان تاتیه در
حرقة البول [illegible] بسیار مفید و مجرب است
نسخه دیگر زاج سیاه صبر زرد از هر یک یک درم [illegible] یکدرم شصت
حب نموده در هر شب یک الی یک حب میان تاتیه در [illegible] استعمال
تاتیه [illegible] بسیار مجرب و مفید است
نسخه دیگر [illegible] یک تخم [illegible] پوست [illegible] یک مثقال
آب [illegible] صبح و نصف شام [illegible] مجرب است
نسخه دیگر مکرر زاج سیاه یک تخم [illegible] یک تخم [illegible] باد
گلاب حل نموده دوای [illegible] است در [illegible] بسیار مجرب است
نسخه دیگر مکرر [illegible] محلول در [illegible] لیمو باشد و بعد [illegible]
باشد مکرر ازو دوازده کنند شربت [illegible] ۳ درم گلاب یکسیر و نیم
دوای ۳ روز در یک وقت میان تاتیه که قبض [illegible] در اطفال [illegible]
عروض نوبه و [illegible] التحلیل از سایر محللات و [illegible]

نسخه دیگر باده آهی چهار رکعت در ۳ سیر آب قره قروط حل کرده در ان ۳ سیر روز ا ...
... ۱۰ ... و ... حال میباشه
... راج سفیده ... مثقال فلفل با وصمع عربی از هر یک نیم سیر مخلوط
... موضع ... دم در زور ثانیه محرب
نسخه دیگر ... الفار سفید یک ... قیه ... ۲ ... تکمال
... مسحوق نخوده یک لکه صبح و یک لکه شام ... دوای ... تردده
... باشه ... ربع عصبی و نبات الیک مرض و سرطان از ... سعت
نسخه دیگر ... بزر و ... الی ده لکه ... الوس
... حب نخوده ... صبح یک شام ... کوفت ...

نسخه دیگر آب ... ایک ... سیر ... یا باشر شیمکر
... ربع ... نموده ...
وحرقة البول و کثرت ... ماله ...
مفید ... میباشه ...
شنه ... الدول
۱۲۹۷

53

نیز ستاره ... بلدور ... تا ... باید کرد چنانچه مثلا
یکم ... بدیشد سوم ... سوم ... پنجم ... پنجم ...
هفتم ... بیستم ... دهم ... بیست نهم ... یکم ...
سیم ... چهارم ...



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله
الطيبين الطاهرين وهو يشفي بلطفه الكريم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
بر آنکه ایدک الله تعالی که دستور فاضل استاد افلاطون دورانی و جالینوس
زمانی میرزا محمد کاظم طبیب خونساری اصل و اصفهانی مسکن رحمه الله تعالی
در باب نسخه چند که بتجربه رسانیده از اسرار غریبه وغیره به این حقیر
ذخیره نموده هر کس که کار فرماید از دعای خیر الصاحب و این کمینه را یاد نماید
واز جمله مجربات است دفع سنگ دافع این است بگیرند هر روز نه بقدر دو
پنجاه مثقال از شیر بز نر ناغ چشم لاله بشم و در ظرف عصر او را در دیگ سنگی
کنند با دیگ تا نه قلع و بچوب انجیر بهم بزنند و انیقدر بجوشانند که تا

دفوکف

دفوکف نکنند که بنزد دیگ بر کنار شود آن وقت بقدر پانزده مثقال سکنجبین لیمو
نرشی با هم فنجان دیگر سرکه لیمو ریزند ببر بزنند و باز بچوب انجیر بهم بزنند تا
واز آتش بردارند و باز فوری بچوب انجیر بهم زنند تا بر بریان شود و بگذارند تا سرد شود
واو را در کرباس محکم دو تایی یا یک رسی ببر بزنند و بالا بیند و بعد از آن باز در دیگ
کرده بجوشانند تا کف نکند و کف سفیده تخم مرغ که در میان سرکه گرفته باشند
ببر بزنند و باز در کرباس محکم دو تایی با یکبار سی کنند و چوبی میان تا بچه کونه و کیسه
در چوب اندازند و قرع حبیس در زیر کیسه گذاشته تا صبح بچکد و آنرا سه حصه
نمایند حصه اول را با هفت مثقال سکنجبین افتیمونی بخورند و مساوی دو بیست
کلم سال بر دهند دان و حصه دیگر را نیز از این قرار با پیر خورد و جا ثبت کالی
منفعت رنجانند و گاهی که بسیار خواهش بغذا میکنند شوربای تمر یا آلو با لیموی عمانی
بخورند و گاهی هم شوربای سفید میتوانند خورد و از گوشت جوجه یا بزغاله یا تخم
میتوانند خورد و اگر غذا نخورد بهتر است و شام هر شب طرحلو یا کیزه با قورمه
کم کاو و گوشت مذکور را فشره سکنجبین با شربت زرشک و هر گاه گوشت
واز شرشی مذکور زیر غلیه کنند با کشنیز یا سفناج عیب ندارد و هر گاه طبیعت
مجیب است هر سه اوقیه دفوه از معجون نجاح و یک دفوه از حب لاجورد
حصه اول ماء الجبن با سکنجبین افتیمونی بخورند و هر گاه طبیعت خشک است

در سه روز یک دفعه از معجون با حب لاجورد بخورند و هر روزه در طرف عصر بقدر پنج
مثقال مفرح ... با عرق نیلوفر و فرنجمشک با آب سیب بخورند تا چهل روز
بهمین دستور عمل کند و بعد از چهل روز مفرح ... روزی یک مثقال با ...
بیدمشک و عرق نیلوفر و عرق گاوزبان و فرنجمشک با آب سیب بخورند و در
که غبار بپرهیز شکستنی میکنند از اول بقدر ده مثقال نان بنا میکند و در ...
ده مثقال الی ده میکنند تا بحد اشتهای خود برسد و غذای شبها بنزگاهی نخود آب
و گاهی طیهو و تابستان از سماق و بادنجان و جمیع سبزیها و گوشت مرغ کهنه
و از گوشت طیهو و وحشی و گاو و میشی بپرهیز میکند ... افتیمون

افتیمون ... بسفایج فستقی تخم کاسنی تخم کرفس تخم خیارین ریشه کاسنی
ریشه بادیان سرکه ... آب خالص شکر سفید معجون ...
هلیله سیاه پوست هلیله پوست هلیله کابلی آمله مقشر افتیمون ... اعلا
بسفایج فستقی اسطوخودوس تربد سفید غاریقون حجر لاجورد حجر لازورد ...
هر دو مغسول سقمونیای مشوی کوفته و بیخته با ... مثقال عسل ...

حب لاجورد ... لاجورد مصطکی گل سرخ پوست ...
پوست هلیله زرد بسفایج فستقی غاریقون اسطوخودوس عود قماری تربد سفید
صبر کتیرا پوست هلیله کابلی سنا مکی گل بنفشه افتیمون ... با آب سیب حب ...

مفرح یاقوتی ... شاهتره بادرنجبویه گل گاوزبان بهمن سرخ بهمن سفید
لاجورد طباشیر صدف گل تخم ... گل داغستان زعفران درونج عقربی زرنب
زرنباد پوست هلیله کابلی ابریشم مقرض صندل سفید پوست بیخ ... کهربا ...
مروارید ناسفته مرجان دانه هیل عود قماری ورق طلا ورق نقره یاقوت ...
شکر سفید رب به شربت ... آب سیب شیرین گلاب عرق بیدمشک
... لیمو ... آب لیمو ... بادرنجبویه ... که مناسب است
... شیر خوردن بگذارد اول مسهل و منضج میباید خورد و بعد شیر میباید خورد
و در میان شیر هر ده روز یک دفعه ... میباید خورد ...

عناب سپستان ... بادیان ... تخم خطمی ... عنب الثعلب ...
... هلیله کابلی شاهتره افتیمون ... تمر هندی ... سیاه ... مغز فلوس ...
... سیب آب کاسنی ... بادام منضج ... عناب
سپستان ... بادیان ... تخم خطمی بسفایج اسطوخودوس عنب الثعلب شاهتره
تخم خیارین ... آب کاسنی ترنجبین شیرخشت ...
تخم خیارین تخم کشنیز عرق بیدمشک شیرخشت ... قرص ... آب سیب ... لیمو ... عدد
داخل کرده میل نمایند ... از عرق بیدمشک و نیلوفر ... بادرنجبویه و ...
... و غذای شام ... گوشت ... و کشنیز ... شیر ...

55

... دار ... ... دار ...

مختلف است و هر کسی موافق رای خود درین باب دستور العملی دارد نهایت آنکه فقیر
تجربه نموده است آنست که الاغ جوان صحیح البدن که چهل روز یا پنجاه روز از زمان
شیردادن کره گذشته باشد و از چهار ماه تا پنج ماه بچه وزن نکرده باشد بگیرند تا شش
روز علفهای مناسب از قبیل قصیل و کاهو و کاهی و اسفناج و خرفه تعلیق کنند
و بعد ازان الاغ را بموضع فراش علیل برده و دیگر ابریز آب جوشان نموده در
بالای کرسی کوچک گذارند تا به پستان الاغ نزدیک شود بعد ازان ظرف را از
چوب یا نقره یا چینی در میان لخت آب گذارند و شیر را از پستان بدوشند و بلا
فاصله بنوشند و اگر شیر را در ابتدای از روز قبل از ذبول دهند روز اول
ده مثقال تا پانزده مثقال دهند و روز دوم پنج مثقال اضافه نمایند و کذالک
هر روز پنج مثقال اضافه نمود تا روز هفتم و بعد ازان روز هشتم پنج مثقال
کم نموده تا بحد اول رسد و چنانچه شیر را در انتهای مرض میداده باشند روز
اول پنج مثقال و در روز دوم نیم مثقال نیم و کذالک هر روز دو مثقال نیم افزا
نمایند تا نصف روز و بعد ازان بهمین طریق کم نمایند تا بمرتبه اول
رسد و در بعضی مزاجها اندک نبات سفید صلایه کرده با شیر میدهند و بعضی
اطبا نیم مثقال شکر تبغاله صلایه کرده بجهت تخفیف سرفه با شیر میدهند
و بعضی سفوف سرطان که در مطلب استسقا فاضل سفوف مشلول نسخه میشود

بمقدار یک مثقال با شیر میدهند و تعیین این مراتب مناط بحدس طبیب
و اعتماد بمعتبر در این مرض باعث طول مدت حیات علیل میگردد و بهترین همه
معتبرات افیون است که خالص باشد و حب مرکب در سمت میزند فاضل استاد بحسب
انفع و لعوق خشخاش نیز ازاد و بسیار موافق است و مرض مردار اگرچه بسر قسم
قدری مضر است لیکن بحمی دق که از لوازم این علت مناسبت تمام دارد و از
جمله معقولات فاد زهر معدنی و گل ارمنی مغسول و گل مختوم یا داغستان با عرق
نیلوفر مناسبت دارد بسیار که قدما و متاخرین در باب مرتوقین در طب کرده‌اند
از لوازم است هر چند مستحکم این علت علاج ندارد هر چند که این مرض
تمام اشود از بهر تسع لذ دواست مدار ولیکن آنکه علاج حادث
هنوان علاج کرد تعلم اتردا بچه تجربه شکل این است اما بحسب اصطلاح
اطبا و متاخرین سل بر دو قسم است یک روش و دیگری حادث اول بعد از
استحکام کم علاج میشود و ثانی اکثر آن است که باستعمال تدابیر مناسبه
هر نوع معالجه میشود و این بیشتر بسبب انتقال از ذات الجنب و
ذات الصدر میشود [illegible] ذوایر چوب چینی بران ای
عزیز که ذوایر چوب چینی لیبا راست اما بیست قاعده ازان بیرون نوشته اند اتشک
کهنه داء الفیل دوم استسقا سیوم قولنج چهارم برص پنجم ششم جذام هفتم

صمغ عربی [illegible]
[illegible]

لقوه هشتم فالج نهم کزاز دهم اقرع و سوزش مقعد دوازدهم عرق النسا سیزدهم مفاصل و اوجاع آن
چهاردهم تب ربع ۱۵ دهم جرب و حکه در بدن ۱۶ دهم نقرس شود ۱۷ دهم بواسیر هیجدهم داء الفیل
هیجدهم داء الثعلب نوزدهم داء الحیات بیستم دق اعضا مادام که بپرهیز
تمام کوشیده باشد و در ادوار بعضی معالجه کند و باید که اول هفت روز جلاب خورد
از سفیده گاوزبان و بادرنجبویه از هر یک سه درم تخم کرفس دو درم سپستان بیست عدد
عناب ده عدد ترنجبین ده مثقال گل قند آفتابی ده مثقال جوشانیده
صاف نموده بنوشند و میان روز شربتی از نبات سفید با گلاب و عرق بید مشک
و گاوزبان و رازیانه از هر یک سه مثقال تخم ریحان قدری بر شربت بپاشند
غذا نخود آب گوشت بره یا مرغ و از مزورات دارچینی و زیره کرمانی و شیره خشک
دانه بی نمک بنوشند تا سه روز و روز چهارم پوست هلیله زرد و کابلی و هلیله سیاه
و پوست بیخ کاسنی از هر یک دو مثقال مویز منقی و عناب از هر یک ده عدد
سپستان بیست عدد جلاب نموده بنوشند تا روز ششم و روز هفتم سنا مکی
۱۰ از سفیده گاوزبان تخم کاسنی افتیمون بسفایج درتحان لبته از هر یک سه مثقال
آلو سیاه ده دانه سپستان و عناب از هر یک ده دانه پوست هلیله زرد
و گاوزبان گل سرخ بادرنجبویه از هر یک سه مثقال شیرخشت و گلاب
و گل قند آفتابی از هر یک ده مثقال جلاب نموده بنوشند و سه روز مهلت

دهند و روز چهارم

دهند و در روز چهارم شروع در خوردن چوب چینی نمایند و قاعده آن است که یک و
نصف مثقال باشد و هر روز هشت مثقال را ریزه کرده در دو دیگی
آب بوزن تبریز بجوش نهند تا به سه چهار یک رسد بعد از آن دیگ را نزد
خود آورده لحاف در سر کشند و بر بالای دیگ استاده سر دیگ بگیرند تا آن بخار
در روی و گلوی وی رود و بعد از آن آب را بپالایند و یک پیاله نیم
گرم آن بنوشند و در محلی گرم آسایش نموده تا عرق کنند آنگاه نخود آب
گوشت بره یا جوجه مرغ با چند دانه مغز پسته و شیره خشخاش بخورد و از شربت به
شربت لیمو و بالنگو با نبات هفت مثقال یا گلاب و عرق بید مشک و عرق
رازیانه بنوشند و اصلا نمک در غذا داخل نکنند و آبی که سه چهار یک آب را
در یک شبانه روز صرف نمایند تا روز بیستم و در روز بیست یکم ثفل این بیست
روز را جوشانیده با همان مقدار آب به دستور سابق عمل نمایند تا روز چهلم تمام شود
و ثفل را نگاه دارند که ضرر میشود و در این مدت آب نخورند مگر با همان آب چینی
و اگر میل بغذا دیگر نمایند برنج با جوجه مرغ یا گوشت بره یا کبک یا تیهو با چند
دانه مغز پسته بی نمک میتوان خوردن و از ترشی و شیرینی و سبزی و جماع خواه
مرد باشد و خواه زن اجتناب نمایند و اگر در اثنای خوردن اسهال بهم
بهم رسد اصلا اندیشه نکنند و اگر خون بسیار آید بعد از آن هشت روز که

کزنت شوربای که اخر میشود از کوتت برنج با شیره بادام مقشر بخورد و در ایام
دسهال از ترش و شیرینی و چربی اجتناب نمایند و اگر درد شکم با مقعد بهم رسد
بار هنگ ممغ عربی گل ارمنی دم الاخوین از هر یک دو درم تخم خرفه بریان کرده
ده مثقال با سبت مثقال عرق بید مشک بیاشامند و بعد از ان بحمام رفته سفل
چوب چینی را خشک کرده سائیده اول اعضا را بیرون گل و کاو بچه بمالند تا عرق
کنند و سفل را نیز بیرون بالیده بعد از تأمل و عرق کردن کامل بشوید و بسیار
در حمام درنگ نکنند و بعد از ان نارسیده و به شیرینی میل میتوان کرد و باید که
درین اوقات از ذکر خدا غافل نباشند و مدام صلوات بر رسول صلّی الله علیه
و آله فرستند تا شفای عاجل و صحت کامل حاصل شود
بجهت کسی که خشم کرده باشند یا بجز دعا کرده باشند و تب و عارضی شود
عناب زرشک بی دانه با سه پیاله عرق کاسنی بجوشانند تا یک پیاله
شود ترنجبین و صاف نموده و ترنجبین را اضافه نموده و یک مثقال تخم خرفه
در او جلاب بریزند و میل کنند بجهت بادفتق و ورم انثیان
و ورم ظاهر از جمله مجرب است زراوند طویل تخم سنبل بیخ ریوند چینی
بوذنی در بنفشه بجهته بنفشه شک انزروت طلا نمایند که بجهته نفخ
بواسیر که در میان هر دو شانه حرکت کند و نفخ در اکثر بواسیر میشود صفت ان

واکی زراوند طویل سورنجان مقرب بیخ بنفشه نعل جبر مغز بادام تلخ
طلا کنند بجهته برقان آرد جو گل خطمی گل بابونه پوست خشخاش ایوند
زهره گاو بیخ بنفشه اول بمالند و بعد ضماد نمایند بدین صفت گل خطمی آرد جو
عنب الثعلب ملک بید خرفه سبز نیلوفر بنفشه سرکه بجوشانند و ضماد نمایند
بجهته مفاصل سورنجان مقرب بجهته بیضه انیسون مازوی راسنی
زراوند طویل انزروت بوتی دارچینی بیخ لاله سرکون عود صلیب طلا نمایند
طلا بجهته با درد خاه زانو باشد و ظلمه بجهته بیضه بیخ لاله سرکون افیون
طلا نمایند بجهته سده تا سارینی گل قند مصطکی از بینی بخورند
و از عقب ان منضج میل نمایند صفت ان عناب سپستان کاوزبان بنفشه
نیلوفر پرسیاوشان تخم خطمی خیارین تاج ریزی گل سرخ ریشه بادیان اصل السوس
ترنجبین گزنگبین امرود بادیان اکر برد بجوشانند میل نمایند
عناب سپستان کاوزبان قبه خطمی خیارین تاج ریزی برگ بید جمع
بادیان ریشه خطمی در روغن بادام و هر گاه خون داشته باشند ربع انجبار داخل میکنند
طوسی بیخ بدین صفت عناب سپستان تاج ریزی با ریشه جمع ادویه بادام
طوسی لعاب ریشه خطمی مجموع بوداده بعد از کاوزبان و لعاب خطمی را بعرق بید گشنیز
و غذای ان شله بادام و شام تر حلوا با شیره بادام و از عوض آب عرق بید میل کنند

لواحق من الحکما
دستوری که از او وحید زمان ...
[illegible]

بجهت ناخوشی دسترخا کل قند مصطکی اول میل نمایند و بعد منضج سه
صفت عناب سپستان آلو زرد بنفشه نیلوفر تاج ریزک تخم خطمی خیار اخیر بزوری
اصل السوس بادیان تخم کرفس بیخ کرفس ریشه بادیان تر کتانی کز انگبین بر سیاوشان ۳ ماشه
روز این منضج را میل کنند در روز چهارم اضافه منضج نمایند دوا خنه بوی صفت
فلوس پوست هلیله زرد هلیله سیاه کلنجبین شیرخشت و این مسهل را سه دفعه میل
نمایند با بیخ دفع تجدید طبیب لیسه است و غذای روز منضج هر بیرنج و شام
شیلی برنج در روز مسهل یک دفعه شام تر چلو با گوشت ماهیچه یا طیور یا دراج بعد از
دوا بجهت فلاسفه در دفع قصب الذریره ... کنند منتخب بجهت سعال که صاحب
چند صفت آن عناب سپستان گاو زبان تاج ریزک مغز حصه آلو بالو تخم بنفشه
تخم نبت نبات منتخب دیگر از برای بچه که سعال کند ... بیرنج که بخورد زیر
چشم تنقیح نکند صفت آن کل قند مصطکی میل کنند از عقب آن تخم ...
ریزه سبز مغز حصه آلو بالو ... بجوشانند و میل کنند بالشد
بجهت یرقان بیری صفت هرگاه با شیر بار بیند و هرگاه ... بیند و هرگاه ناید
چوب بید و گل خطمی دارد جو نیلوفر بنفشه در ... فرو آب بجوشانند تا در
فرو نماید از بار بردارند و بعد از آن ... تاج ریزک را در میان که
ریخته جنبش انند تا حل شود در میان دوالمار بچه از زانو ... با شوره کهنه

در قطور نفس

و قطور انفس جکان بندن در بینی شیر دختران با شیره خرفه و صندل و بنفشه قطور
کنند بجهت سقط الحیض دیغ خالص عناب سپستان بنفشه نیلوفر
تخم کاسنی بیخ کاسنی کلنجبین آلو سیاه تمر هندی تر کتانی از برای بچه که ...
بکمونش شیره جو بو داده تخم خرفه بو داده با یک پیاله عرق بید شیرین کنند با ...
بو داده و خاکشیر داده در روی عرق بید انبرز میل نمایند ... بجهت قوت حافظه
پوست نارنج حصه آلو بالو تخم کرفس گردو بیا افیون بادیان هیل نبات سفید
بجهت قوت حافظه دو در حب دیغ پوست نارنج حصه آلو بالو
تخم کرفس نانخواه گردو بیا افیون بادیان تخم بنفشه هیل مصطکی کمند ر مقل
نبات مصری قوی بجهت قوت حافظه مغز حصه آلو بالو بادیان پوست نارنج
تخم نبت مغز هیل کشنیز نبات
بجهت نزله و سرفه و نشات مجرب است افیون سرالسیح تخم لفاح زعفران تخم خشخاش
تخم کاهو مغز ... مصطکی ابونه حب ... سوس کتیرا صمغ باب
نبات حب ساخته ... بجهت سرفه کهنه در بو و ضیق النفس و امراض
سینه نفع دارد ... زیتون تربد سفید اصل السوس تخم حنظل ایارج فیقرا
انزروت باب حب ساخته شب یکی بکنند مجاو العمل مجرب است
حب دیگر که آواز را صاف کند و سینه را پاک سازد و حرارت و سرفه

[illegible marginal notes]

دایم را نافع باشد مغز بادام شیرین و مغز بادام تلخ بزرک و بریان کرده علفوشه

کتیرا و افیون صمغ عربی اصل السوس رب سوس فانید و قند از هر یک چهار درم

باآب رازیانه و قوام عسل حب ساخته حب که نزله را مناسب باشد

افیون تخم خشخاش کتیرا کوفته و بیخته باآب باران حب سازند و در وقت خواب

خوراک مسبک کند حب که نزله را نافع باشد زعفران افیون نشاسته

تخم کاهو ... لعاب بزرالبنج کتیرا صمغ عربی کوفته و بیخته حب سازند و در

وقت خواب میل کند حب که نزله را نوبت نافع باشد و مجرب است

بزرالبنج خشخاش سفید افیون تخم کاهو زعفران رب سوس نشاسته کتیرا تمام

اجزا را کوفته و بیخته باآب گشنیز حب ساخته حب که سرفه را نافع باشد

مغز بادام صمغ عربی رب گل نبات تمامی را کوفته و بیخته با جلاب به دانه خلیبا

و با انگشت مخالطه نمایند تا چون شود و بعد از آن حب مقابل نخود

تخمین کرده و در سایه خشک کند و در وقت خواب یا دانه که سرفه لعوق ...

اورد یکی را در دهن نگاه دارد تا آب شود و یک حب دیگر را ... در ...

مروارید حب ... که نشاط آورد افیون صمغ عربی کتیرا اسفید نشاسته

رب سوس حب الحب مروارید ناسفته کهربا یاقوت رمانی کوفته بیخته حب ساختن

در ظرف عصر یا صبح میل کند و تجربه سرفه ... مجرب والله اعلم بالصواب

باید علاج ...

هر کاه بینی ظاهر درد نکند و یک ساعت خوب بخسبد و یک ساعت

بر این طریق علاج کنند جواشیر کرفس فرو برند و از عقب آن یک ساعت فاصله

یک پیاله عرق کاسنی با سه عدد حصه ابوا بو و تخم خیارین و نبات شیره کشیده

میل کنند کل قند کرو بیا افیون مصطکی کوفته و بیخته

با کل قند مخلوط کرده بر شش قسمت نمایند روزی یک قسمت را میل کنند و از

عقب آن یک پیاله عرق بومادران با چهار مثقال نبات گرم کرده میل کنند

تجربه رفتن کوفتن دندان مجرب است ریشه مرجان کات ...

کلنار ... سادانج عدس صمغ عربی طباشیر صدف پوست بیرون پسته مازو

فوفل اقاقیا عدس مقشر کوفته و بیخته سنون کنند دفع سرعت انزال زبیب

تخم شوکران بزرالبنج کوفته و بیخته و زبیب را با آن مخلوط کرده در سه دو

پنجاه مثقال آب بجوشانند تا آن بر طرف شود و در وقت حاجت

بقدر حب نخود خورد تجربه خناق سماق اصل السوس بر سیاوشان

و عدس و مغز ملوسی گل سرخ مازوی سبز همه را نرم کوفته و جوشانیده

و صاف نموده و فوه غرغره کنند که تجربه درد کلو و زخم کلو بسیار

نافع است ملوسی ... بیز صندل اقاقیا آب عدس آب جو آب خرفه

آب کاسنی آب بزرقطونا آب کاهو رب توت ترابیه آب کشنیز رب انار غرغره کنند

تحفه نیک شفی وسرفه وبهرنا خوشی که درسینه باشند بهم رسد داردود
دکرد ونزنها هر با بیر اپی لوق لبیا رنا فع دست سبستان اصل السوس کتیرا
بادانه بیرسیاوشان دکرم قند سفید همه را در یکمن آب بجوشانند تا به نیمه آید
لعوق صاف نموده صبح تنگی میل کند وکاه کاه در ظرفی با در کف دست رنجته میل کند
رب سوس صمغ عربی انیسون سه همه را برابر در آب لعاب
به دانه حب بندد و حب مانی داده حبها سازند بقدر نخودی شب سه عدد
و صبح ما شتا دو عدد فرو برند واکر طفل کوچک را ناخوشی درسینه باشد ازان حبها
یک عدد یا نصف عدد حب بدهند سرفه وبهرنا خوشی که درسینه باشد به شود
ورگ باسلیق دا سلیم نافع باشد تحفه سل که از سینه چرک آید وچرک
ان چو در آب اندازند به ته آب رود ودر آتش عفونت بدهد اما اشعیر شیر
الاغ ورگ دسلیم نفع بخشد از علت سل کسی که شد زارد نزار
آب جو وشیر خورده او را زنهار هرچند که این مرض ملادانشود
از بهر تب ازد وا دست مدار خون آمدن از کلو وسینه این علت
که ش هره کهربا بقرص کافور با کهربا با قرص انجیر میکردن ونفع بزیر بنود تیکی
قاسر البته که مداومت یکی نخودم تا نبض دنکلا ازی شسته و ماء زنهر با عرق
با رنگ وما شعیر انبوه حل کهو اوادی دو سه دفعه بر نهد از جو باسنت نیکی در کودن

رگ باسلیق

رگ باسلیق با رگ دسلیم اعمال نفره بند وغذا کاهی آش جو مناسب است
علاج درد معده هر قسم که باشند خواه بسبب علت بواسیر خواه چیز دیگر
بگیرند بابچه که بزرگ ماضی کوبیده شام بقدر یک فندق وصبح نیز بقدر فندق میل کنند
کم کم رفع خواهد شد واکر اندک کلاب از عقب آن بنوشند بهتر است
علاج بواسیر خواه خونی باشد وخواه بادی بگیرند ماضی ومقل ازرق وسیاه
همه را برابر نرم کوبیده وبا آب کنند تا خمیر کرده حب ساخته بقدر یکی شام صبح
نیز بربی دستور میل کنند تحفه درد دندان اقرقرحا را در شیشه
کهنه وسرکه دران کنند ویک هفته در سرکین اسب پنهان کنند وبعد ازان بر
دندان نهند قرص کهربا خون رفتن از شکم باز دارد منب یک نی
شاخ کوزن کوهی سوخته گل ارمنی گلنار فارسی تخم خرفه مساوی کوفته وبا آب
خرفه قرص سازند دررفتن گوشت دندان طباشیر قوفل وآمله
منقر و پوست هلیله زرد نرم مساوی کوفته مکرر بر بن دندان باشند تحفه
محکم شدن بن دندان ورفع شدن گوشت مرده پوست بید وانه و پوست
شلغم بسوزانند دیلچی صدف را بسوزانند وکوبیده وازحریر بیرون کنند
تبر زان کل برهم کوبیده با کردساق که اجزا مساوی باشند داخل هم
کنند دو هن را با سرکه وکلاب شسته بپاشند که لبیا رنا فع است

[illegible]

جهت نعوظ که از قضیب آید تخم کالش با شکر بخورد نافع افتد جهت بول کردن در جامه خاب ده درم شکر با کشنیز خشک بخورد نافع است و مجرب

جهت رستنی موی پوست سیر را بسوزانند با روغن کنجد بیامیزند و بر جای موی مالند موی زیاد شود آب بیاز را در بهر جا بمالند موی برآید

جهت کرم گوش سیر را با زهره گوسفند در گوش چکانند شنوا شود

دفع سنگ مثانه نخود سیاه در آب جوش بدهد با روغن بادام نیم بخورد فارغ شود جهت سستی قضیب اگر زهره گرگ ۲ دانگ و مشک نیم دانگ و روغن نرگس یکدرم با هم بیامیزند و بر قضیب طلا کنند چندانکه جماع کند بر پا باشد تا به آب سرد نشوید فرو ننشیند و بتجربه رسیده است

جهت زحیر از جهت زحیر اقاقیا بزر البنج صمغ عربی برنج بو داده شاه بلوط
۲ ۲ ۲ ۲ ۲
مر با آب مورد بر هند بر نیز دو مثقال جهت بواسیر تخم مار
۲
زهره سنگ برابر روغن کرچک سیر را در روغن کرچک بریان کند و تخم مار در هر یک را دران حل کنند و بمالند دیگر بواسیر می پاشند در روغن

روغن چهار بند جهت دردها را لسکی زهر سفیداب برنج روغن زیتون صابون حلب زیبق را در میان آب لیمو خرا شیده اجزا را کوفته برهم زنند و یک روز بگذارند تا بگذرد انگاه در چهار بند یک روز نه یک روز بمالند تا نشتی

روزی سه بار

روزی سه بار باشد بعد از نشتی روز حمام رود و فردای آن جو بر خو بکمرد تا عرق کند بعد از آن که عرق کرد خو را بایک بشوید و بیرون آید و اگر گرم رخت بپوشد و خود را نگاه دارد و پرهیز نماید

[illegible] نعوظی که بهم رسد گاه گرم را نافع باشد سعد گل بابونه تخم کاهو نیلوفر و بعضی چون بند سر بجا ران آن برابر د برسر ریزند
۵ درم ۵ درم
نطولی که صداع بارد را نافع باشد بابونه اکلیل الملک مرزنگوش سنبت هفت تمام ورق غار شیخ هر یک چهار درم نطول کنند که مجرب است [illegible] جهت استسقای [illegible] بلغمی نافع باشد صبر سقوطری دوازده درم افتیمون شش درم سقمونیا چهار درم سنبل سنجر نربد مصطکی زعفران غاریقون حماما کوفته و بخته حب ساخته
۲ ۲ ۲ ۳ ۳ درم ۲ درم ۱ درم ۳ درم یک درم
شربتش دو درم و نیم [illegible] نفع طحال بسبب سردی مزاج سپرز دلیل است سودا حرکت میشود علامت آن تمدد موضع سپرز و برآمدن و چون دست بران نهند از زیر دست بلغزد و باشد که بان قراقر باشد علاج آن ماء الاصول و سکنجبین بزوری و آب رازیانه با سکنجبین عنصلی بیرکه بیاشامد و نمک و سبوس گندم و کماورسی گرم کرده بر موضع سپرز نهند

جهت سوزنک تخم خرفه کاکنج تخم کاهو مهر حصیه الولو عنب الثعلب تخم کالش شکر خام همه را کوبیده و شیر کشیده سه صبح ناشتا بخورد سوزنک بر طرف میشود

[illegible]

بجهة سوزنک مغز عصفه او با و تخم کیلاس مغز هندوانه سبز خشت
دم الاخوین صمغ عربی کتیرا انزروت گل ارمنی مجموع را کوفته بجهة فتیله نمایند
و بمجرای بول گذارند وز برای تنقیه ابو ندچین یونس در بندد
زهره گاو و عنب ثعلب مجموع را کوفته از هر یک قدری با گلاب ضماد سازند
و سنگ ارمنی در بالای او گذاشته به بندند تا چند روز
علاج سوزنک مغز عصفه او با و حب الملب اسیون تخم خیارین کاکنج
شیره کشیده با چهار مثقال قند میل کند تا سه صبح ... بگیر
بجهة سوزنک برگ حنا خارشتر شیره کشیده قدری قند بران اضافه
بخورد بجهة سنگ مثانه بگیرند تخم خیارین و انیسون
حجر الیهود یک مثقال نرم کوبیده بخورد بجهة سنگ مثانه
حجر الیهود برگ حنا نبات همه را نرم کوبیده روزی دو مثقال سفوف
یا حب کرده بخورد نافع است علاج ورم خصیه تخم ریحان تا سه
دانگ نباشد تخم ریحان نرم کوفته و با گل ارمنی بمالند که نافع است
علاج ورم خصیه داین طلا لبرعت نافع است گل بابونه
عنب ثعلب اره با قلا با شیره سرگین گاو صلایه نموده بمالند و این بجهة ازجربه
تبنبه سوزنک و التهاب مثانه ملح را در آتش نهند دود کنند که نافع است

کنند تا

بجهة نفخ خصیه کندر را با روغن بریان کرده بخورند نافع است
بجهة سعالی ناصور و کبره ارمنی یعنی دانه سماق
سم الفار و اهک ساده کوفته و بجهة و با کتیرا و گل خطمی مرهم کرده بران
گذارند تا یک شبانه روز و بعد ازان گل خطمی و کتیرا و شیر گاو مرهم کرده
مکرر بگذارند تا به شود مرهم بجهة لارا کته زخم آتشک
و سودا مجرب است بگیرند روغن بادام ده درم موم کافوری دو درم
مردار سنگ سه درم جیوه دو درم برهم زنند بعد ازان بکار دارند
مرهم بجهة جرب و بیفک با روغن دنبه کوکرد مکینه قدری
و زنگ زیتی عدس سوخته و نبات کبود مرهم بجهة زخم خود اغ
سیاه دانه بدی نمک کندشی زیبق داخل هم کرده کوفته تا سیم
کبود شود با روغن بیخ سنعا داخل کرده بجهة دستک بولت
بگذارد پوست جنار کوکرد مکینه روغن دنبه بقدر احتیاج مرهم کرده
بپوست بمالند مرهم سرخ بجهة زخم بس کونی سیرنج حصه شقاد
بس بنفه دو درس کوشی مالند مرهم بجهة جرب و اگر در رطوبت
و اگر در یبوست باشد شبطرح فرار عروسی حنا فلفل دنبه پوست هلیله زرد
همه را کوفته با روغن سرشته سنب البده صبح با سبوس گندم و سرکه بخو بنید و بر گاه

جرب شورت داشته باشد فوری تو تیای هندی داخل کرده
بجهة سودا که جوشش کنند باشد که واب زرجاب بیاید و خارش بسیار داشته
داشته باشد سیر نمک فلفل شیره انگور داخل یک دیگر کرده طلا به بعفو
بمالند و غذا نرم جو قدر داروی چشم جهة جراحت و سوختگی
برز قطونا بغل نیکو با سفیده تخم مرغ در ظرفی کرده که چسبناک باشد بقدر نیمی ساعت
برهم زنند بعد از آن روی او را پوشیده گذارند تا خشک شود بعد از آن
کوبیده و از حریر بیرون کرده مادون جنچه و یک نبات سفید داخل
کرده شاف سازند و در وقت ضرورت بکار دارند
داروی که خون باز دارد و جراحت خشک کند انزروت خون سیاوشی
گلنار کندر کوفته بپاشند بجهة جدائی اگر کودک در شکم مادر مرده
باشد خردل در زیر او دود کنند بیرون آید بجهة نفع مفاصل
و ادرام بارده راسن پنج لاله سرنگون جوزبوا با گلاب سایند طلا نمایند
منضج از برای سینه که در ذات الجنب و ذات الصدر
و ذات العرقی باشد عناب سپستان گاوزبان بنفشه ملوسی شکر سفید
جوشانیده میل نمایند ۲ ۲ ۳ ۲ ۱۰ ۱ دود دادن کوفت فرنگ
شنجرف سلیمانی ۳ حصه با برنموی و ۳ مرتبه دود داد اما از عرق کردن
۶ درم

خبر نمایند

چنین نیز بندند تا سالم باشد و هوا نخورد در صفت غلیانی که تاریکی
چشم را ببرد و آواز بگشاید که سبب آن کوفت و آتشک باشد نافع است
شنجرف جیوه تنه کار کبترا از هر یک مساوی نرم سائیده تا جیوه هلاک کند
سر غلیان را اول از برگ خار شتر تنباکو کرده و بقدر دو دانگ از این
دارو در سر غلیان کرده بکشند تا تمام شود یک مرتبه صبح و یک مرتبه شام تا هفت
روز مدام حاصل شود و باید از ترشی و نمک پرهیز کند والله اعلم
در صفت روغن فرنگی از نباد عاقر قرحا خندیش سپستر
کندر را سخت مردار سنگ جیوه روغن زیت موم زرد انقدر برهم زنند
که روغن یکی در هم بی روغن او را در هر علت باشد گذارند خم مالیده وراز
مزبور طلا نمایند مجرب است حب جیوه بجهة زخم آتشک
زنجبیل شکر خام جیوه و زنجبیل و شکر خام را نرم حب نمایند و بعد از آن
جیوه را در میان او کرده در هاون نرم بسایند که ممزوج یکدیگر شود و نمی آب
بپاشند که حل شود و همه را جمع نموده حب ساخته از نخودی کوچکتر بعد بیشتر
و در سایه خشک کرده هفت روز از قرار روزی صبح نه عدد و عصر هفت
عدد بعد از تنقیه بخورد و بعد از چند روز دهن خونش پیدا شود و بعد از آن
جهة آن قیام نماید دوای دهن خونشی این است تو تیای هندی گل ارمنی
۲ ۲

خون سیاوشان همه را نرم کوفته در دهن بگیرند حب زخم انگشت

شراب توتیای کرمانی درم الاخوین از هر یک سه درم توتیای هندی دو درم

مرداسنگ دو درم زنگار نیم درم موم پنج درم بر روغن سرشته مرهم سازند که مجرب است

حب ایارج حب ایارج از برای رطوبت که غلبه کند و سرد دماغ را

پر سازند ایارج فیقرا هلیله زرد تربد سفید افیمون بلیله هندی غاریقون

شحم حنظل کوفته و بیخته حب کرده میل کنند مسهل تربد ترمس حب النیل

راوند چینی کوفته و بیخته سفوف سازند مسهل تربد سفید حب النیل

گل سرخ ریوند چینی شربت دینار در شربت گاوزبان نیلوفر

گل سرخ ریشه کاسنی تخم کاسنی تخم کرفس تخم کرفس ریشه کبر کبر رومیا رازیانه

ریشه رازیانه تخم کشوث شده کتان ابوبکر راوند چینی قند سفید سفوف جوزی

طباشیر هندی صمغ عربی گل مختوم سرشته تخم مرو تخم خاز حب الآس تخم سماق تخم زرافر

تخم سعد مساوی کوفته سفوف سازند معجونه زنجبیل افاقیا کوزاز جفت

حب الملوی حب رشاد کتان زنان کلاله وبخته سفوف سازند جلاب بهدانه و حلیلی

و تخم سفید حقنه هر زنی را که حیض بسته باشد یک درم ایت سداب با فور

روغن گل گرم کنند بخورد که شفا گردد حقنه حلوه روغن بید انجیر

۱۲ م ۱۲ م

هلیله زعفران نبات جلاب ساخته میل نمایند که مجرب است

ام اداتک سه درم

معجون اذارقی

معجون اذارقی معجون اذارقی جهت دفع سرعت انزال و قوت جماع نافع بود

ضعف آن پوست هلیله زرد هلیله کابلی آمله مغز بلیله مصطکی صندل دارچینی جوز بوا

بسباسه ناگرانه اسقنقور دهان فلفل ابیض دار فلفل تخم کرفس زنجبیل سنبل الطیب

سعد کوفی سلیخه تخم سرخ طباشیر هندی اذاراقی ستبر بین کمون خولنجان تخم مرجان

مصطکی زراوند مدحرج کنند در عسل سه وزن ادویه معجون سازند عاقر قرحا زعفران

قرنفل جوز بوا قرفه افیون شنجرف ادویه را کوفته و بیخته همراه عسل حب ساخته

بقدر نخود جلغوزه وقت خواب فرو برند و بالای آن شیر گاو جوشیده بخورند که مجرب است

معجون شقاقل سعد مصری شقاقل کوبیده و تخم مرغی را اندر که

شکسته داد ادویه را کوفته و بیخته داخل نموده بر سر آتش گذارند تا گرم شود و صباح میل

کنند تا هفت روز و بعد از آن نزدیکی کنند منفعت ظاهر شد و اگر ادویه را

در میان یک تخم بگیرد تخم دیگر را خالی کرده ادویه را میان سفیده و زرده تخم نهند

و در میان دو پوست تخم کنند و در سر آتش گذارند چون گرم شود میل کنند

شیر گاو شنجرف سائیده نرم زعفران مصطکی بزباز دارچینی بزباک

شیر گاو را در میان ظرف آهنی با برنج همراه قاشق آهنی با برنج بزنند تا شیر

گرم شود و با بر آتش ملایم کنند و بعد از ادویه را کوفته و بیخته و از ما فلفل گذرانیده

و آن شیر کنند و نیک کنند و بعد حب نمایند بقدر نخودی هر روز یک عدد با شیر گاو بخورند

در دفع اعلی یک اوردی اند به معنی ...
غنچه ...
که اورا خوبست ...
که بی نرد ... و جوانی را که اورا اور...
اب نرد ... نعمت که گل نوز نرد و درد ...
چون نبات نیست چون ریدار
که اورا معرفت نیست چون اورا معرفت
که او نرد ... درد ...
نسب ... اصل ... چون اورا ... نیست
که اورا نیست ... چون اورا ...
که ایمان نرد ... نرد ... صاحب
چون در نیست که میوه نرد ... چو ...
چالاک که اورا ... که عدل نرد ... چون
نمک نرد ... که باران ندارد ... و ...
ابر نیست که باران ندارد ... چون ...
که اورا ... نیست
که سر ... نرد ...

بخورند و میوه ترش و سفیدی نخورند اگر طعام بخورند بهتر است و بعد که نسند
قدرت ایزد متعال را شهوت کنند و در قوت و قائمی کمی از مجربات است
نوع دیگر
نوع دیگر جهت قوت باه و سستی ذکر از مجربات است بدین صفت
بگیرند جوز بوای بزرگ هر قدر که خواهند و میان این‌ها را خالی کنند و در میان
شنجرف سائیده اندک زعفران و مشک داخل نموده در میان جوز خالی کنند
و سر جوز را باز از ریزه‌های جوز نیک بپوشند و بعد در خمیر گندم گرفته
در میان روغن گاو و بر سر آتش برشته تا قرمز شود و بعد در آورده سرد کنند
و ادویه را از میان جوز همراه سوزن در آورند و اندکی بقدر نیم باکی داخل
کنند و حب کنند بقدر نخودی در شب و با عطر میل کنند بسیار مجرب است
نوع دیگر
نوع دیگر جهت قوت باه و سستی ذکر فرمودند مرشد ما مولانا و سیادت
پناه حاجی [illegible] و علم و تکیه در سلک درویشان در ولایت هرات و صاحب
کشف و کرامات از اسرار غریبه و غیره [illegible] بجهت یاد بود بائین حقیر
توجه نموده هر کسی که کار فرماید از دعای خیر انفاس داعی کمترین را هم یاد
و از جمله مجربات است بگیرند بدین صفت شنجرف اعلی یک مثقال و سه مثقال
تبرزد پیاز سفید را که خشک باشد آب کنند در میان دیگ گلی کنند
و شنجرف را در لته سفید بندند و ریسمان بان بندند و چوب نازک بعلاوه

سر دیگ

سر دیگ ریسمان شنجرف ببندند و چنان بندند که در میان آب پیاز باشد و از
ته دیگ بقدر نیم گره انگشت دور باشد و دور دیگر را اندکی خمیر گندم
گرفته دار گرفته و سرپوشی یا سینی بر سر دیگ گذاشته و سنگی بقدر یک من
تبریز بر سر دیگ گذارند و آتش بر زیر دیگ گذارند که بجوش آید و آتش ملایم
بسوزانند که آب پیاز تحلیل رود و کوشش بدارند که چون از جوش افتد و فرو
نشست و دود کرد از آتش بر آورده چنین سر بند آن شنجرف را از کهنه در آورده
بگذارند تا خشک شود و سنگ سلایه نموده در حاون سنگ که بسیار نرم شود
داخل [illegible] کنند ادویه چند بدین صفت که بسیار مجرب است جوز بوا
مشک قرنفل [illegible] کرز زعفران و شنجرف مذکور را و ادویه را کوفته
و بیخته در میان‌ها و تا یک ساعت نیک ملایه نموده که شنجرف و ادویه‌ها
ممزوج شود همراه عسل معجون کنند و حب نمایند بقدر نخودی بزرگی
عصر یک دانه بخورند و عقب آن شیر گاو و بنجانی یا [illegible] تلخ [illegible] و از
ترشی و سفیدی پرهیز کنند و اگر بسیار سستی داشته باشند که از [illegible] است
افشره [illegible] آب [illegible] باشد [illegible] روز
مسلسل [illegible] مثقال از هر یک [illegible] کوبیده و بیخته ممزوج نموده
همراه تخم مرغ که مذکور شد در ان ورق [illegible] کنند و نیز دیگ نکنند و از

[illegible]

[illegible]

برنجی و سفیدی بپرهیز ممنوع لعد از هفت روز حب شنجرف مذکور را میل
نمایند هر شب یک حب بهره کنند که بسیار مجرب است   نوع دیگر مجرب
نوع دیگر جهت قوت باه و رفع سستی کیر بسیار مجرب است بگیرند جوزبوا
دانه و سر او را خالی کنند و بگیرند شنجرف جزوی و مشک نیم جزو و زعفران
نیم جزو و تریاک نیم جزو و همه را نیک کوبیده و سلایه نموده در میان
جوز کنند و سر جوز را از ریزهای جوز گذارند و جوزمائل را که نابون
باشد میان او را خالی کنند و جوزبوا را در میان او گذاشته و سر او را گذا
رند همان پوست نابون داد را خمیر گرفته بر زیر آتش ملایم گذاشته که خمیر
مثل نون پخته شود در آرند و باز نانی جوز بوا را در میان پوست نامره کنند
و باز خمیر گرفته نرم همراه آب آهن حب کنند وقت ضرورت یک حب
فرو برند تا یک ساعت تأمل کنند و حبی بقدر نیم نخود حب کیف دارد
بجهت سستی کیر و قوت باه فایده کلی دارد بگیرند بدین صفت حب
تریاک بزرالبنج بوزیدان دود و دبده روغن گنجد حب نمود بقدر
نخودی فلونیا فایده دهد   نوع دیگر   نوع دیگر بجهت قوت مجامعت
نظیر ندارد و چون در هر ماهی یا دیگر باره وقت که از ابتدا عمل کنند
باید سه شب اول نزدیک نکنند و بعد از آن شب چهارم نزدیک کنند

و خوراکی ارزی

و خوراکی ارزی سه حب باشد البته عقب نمی تواند خایید و باید هر ماهی
سه شب غیر را معاف دارد از مجامعت صفت دوا اسپ زبان گنجشک
نبات سفید عسل مصفی ادویه را کوبیده و بیخته و قدری گلاب
داخل نموده ممزوج نمایند و قدری زنجبیل اعلای نیکو کوبیده نرم
داخل کنند و خوب سرشته تا هر قدر که خواهند بنوعی که او را تو اجیب کرد
بقدر بزرگی گنار و در وقت خواب یک ساعت پیشتر میل کنند مجرب است
نوع دیگر   نوع دیگر جهت کسی که از رطوبت افتاده باشد چون میل
کنند هر صبح و شام مجرب است تخم گزر زیره سفید هندی زنجبیل
شکر سفید مصطکی جوزبوا دارچینی بزباز دارفلفل قرنفل کمر
همراه کوبیده و بیخته و با تخم شنبلیله با کاسنی با آتش ملایم بجوشانند
تا قوام آید بقدر جوزی میل کنند که مجرب است   نوع دیگر
حب یاقوت جهت تقویت باه مجرب است و بسیاری جماع و رنگ روی
را صاف کند و دل را قوت دهد و از کثرت سیاحت و پنج حب نبات
سفید جدوار علیه هندی بگیرند آب حنظل و یاقوت را که یاقوت
احمر باشد در میان او گذاشته تا هفت روز بر آرند و بعد در ظرفی
آهنی گذارند با یک مثقال روغن کتان و یک مثقال زاج زرد پوست کنند

[illegible]

با بر بهند تا حل شود در او آورده همراه نبات اهل کف و حب نمایند بقدر
نخودی کوچک در وقت خواب یا وقت حاجت یک ساعت پیشی
یک دانه فرو برند تجربه شده در معالجه سوزنک که در اول بول
سوزشی داشته باشد در کمر دکرده او پیک کنند از چرک و عنبر
بکسر بند بدین صفت زبانه گنجشک تخم خرفه کف دریا پوست کنده شوره
قلمی شکر همه را نرم کوبیده مثل غبار و سرمه با نیم دقیقه شیر گاو یا بز
پاک شوند با نیم دقیقه آب داغ کنند او دو بیه را در روی شیر یا آب بپاشانند
و میل کنند تجربه شده و چون آخر بول سوزشی داشته باشد به بهند بدین
صفت کف دریا شوره قلمی آمده مغشر ادویه را کوبیده همراه دوغ ترش
میل کنند بقدر یک [illegible] طباشیر و انبها که حل شد در هر دو معالجه
گوشت خوراک باشد با برنج بوم از بی قرار میل کنند و غذا شوربا بی نمک
با مرغ و روغن و جو و دال و خیار خرفه را منجر زند با برشها حبس نیز باک
دهند که صاحب آزار بخورد جهت دفع سبزه [illegible] حب دفع
سبزه برگ کلسی گل خطمی سبوس آرد قدری با گلاب جوش دهند
و اول ریشه مار گیرند که بزبان شیراز او را گیرند میکوبند با گلاب بپاشند
بر سر سبزه بنهند و بمالند و بعد از آن دو دیه را با گلاب جوش دهند

تا حل شود

[illegible]

تا حل شود بر سر گرمابس آب ندیده حمای کنند و ببندند تا سه روز دفع مرض
کند و غذا انی تمر هندی چاشت و شام از بی قرار میل کنند تا سه
روز و در بی سه بوم بیمار آب نخورد و اگر بسیار تشنه شود او را دو دانه
کلاب با میل کنند تجربه شده حب دیگر جهت سوزنک که در اندام
[illegible] میل کنند نیک شود و غذا چلو با برنج و تخم مرغ مقل صاف
کابلی هلیله زرد بلیله مقل را کوبیده در آب خیس نهند یک روز
چون نیک حل شود از لته صاف کنند و سه جزو دیگر دواها را کوبیده
و بچینه داخل مقل سرشته حب کنند بقدر نخودی و صبح سه دانه و عصر
سه دانه میل کنند دانه ای آب میل کنند تا چند روز رفع آزار شود و تجربه
رسیده جهت گوشت بیخ دندان سخت کند و گوشت برود بالد
و بالا آورد و خون رفتن باز دارد و دفع نزله کند و با دمای
[illegible] نفع کند از گفته مرشدنا و مولانا شاهان مهر علی شاه
کات هندی مسک هندی مازوی فلفل کلسی تنبا کو گنجه
تنباکوی هندی سوخته همه را با هم فرو کوفته و بچینه سنون
زنند در معالجه زنی که حامله نشود چنان کنند
حامله شود اول بگیرند مغز دانه خرچی کمر هر قدری که خواهند

دسادی آن بنات بکوبند همراه آب ادشنی خمیر کنند و گلوله کنند بقدر فندق
و بگذارند تا خشک شود بعد هر چند زن هر صباح زن بردارد اگر احتیاج افتد روز
دیگر بردارند و شب در وقت خواب باید برندارند و اگر [illegible] ها
باشد در شب بیرون آورند چند روز چنان کنند تا نیک زردابی و
جراحتی که باشد تمام بیاید و چون دید که دیگر روز زرداب و چرک
نمی آید و خون صاف آید دیگر برندارند و بگیرند عنبر و زعفران
و کندر [illegible] و کلک [illegible] که بر روی [illegible] شد و گلوی نار از هر یک
مثقالی کوبیده و نرم گلوله کنند بقدر [illegible] و سه روز زن
بردارد بعد مرتباً جمع شود مجرب است [illegible] از حبه [illegible]

و حب جبال که حب الملوک بهتر باید بردارد اول از پوست بیرون
آورند و شق کنند و زبانه او را بیرون آرند و در میان لته نازک
بسته و در میان شیر او بیزان گاو و شیر گوسفند یا گاومیش یا گاو بر سر آن
ریزند و یک ساعت ملایم با آتش بجوشانند تا طراوت آن گرفته شود
و در آورده بگذارند و بعد از آن بگیرند گل ارمنی [illegible] سفید را [illegible]
[illegible] کابلی زنجبیل دار فلفل [illegible] نمک [illegible] والنقره و [illegible]
و شنجرف همه را کوبیده و یک یک علاحده و یکجا ممزوج نموده و مثقالی

ادویه کشتی

ادویه کشتی مثقال بهتر یک مثقال کتیرا داخل حب الملوک [illegible] و حب
محمود [illegible] یک کوبیده و قطره قطره آب لیمو کنند دیگر بکوبند و ممزوج
کنند تا بحدی شود که تواند حب کنند و نگاه بدارند و حب بقدر
نخودی بهتر یک حب تا سه حب میتوان داد [illegible]
صاحب آزار را [illegible] کنند و این حب را شبها [illegible] میگویند و اهل
هند در شب بعد از تحلیل غذا و وقت خواب میتوان خورد و یک
دانه بخورند و بخوابند و هرگاه خواهند که زودتر کار نماید صباح دو دانه دیگر
میل کنند و الا یک دانه کافیست و اگر حرارت داشته باشد لعاب
اسفرزه و یا شربت اسفرزه با اندکی قند داخل کرده میل کنند و اگر
بسیار کار کرد که صاحب آزار عاجز در آید و لعاب اسفرزه تنها ساکن
نکرد یک پیاله آب دوغ نازک بر [illegible] تا شکم آمدن باز دارد و بعد
از آن برنج با چلو یا طعام چرب میل کنند و اگر [illegible] همراه برنج باشد
میل کنند [illegible] و این حب پرهیز ندارد مگر [illegible] معالجه [illegible]
و از چیزهای [illegible] و گوشت [illegible] پرهیز کنند [illegible]
مرهم زخم ناسور [illegible] را در زیر آتش کنند که تا نیک بریان شود
او بود و در آرند و بکوبند تا نیک حل شود و بر روغن گل مرهم کنند و بر زخم ناسور نهند

[illegible]

[illegible]

درد گوش اسفند سیاه را در روغن گلسرخ بجوشانند و در
گوش قطره قطره بچکانند رفع شود نوع دیگر جهت درد گوش مجرب است
آب برگ تره را بکوبند و با زهره کبوتر ممزوج نمایند و در گوش چکانند
درد بر طرف شود جهت زرد زخم جهت زرد زخمی که در سر اطفال پیدا
می آید عصاره خرمای کهنه را بر سر آتش بسوزانند مثل سرمه صلایه کرده
در روغن گاو زرد مرهم کنند و بر زرد زخمی گذارند خوب شود
جهت کری گوش پیاز را در سرکه بپزند و از آن سرکه در گوش چکانند
کری بر طرف شود جهت زخم دماغ جهت زخمی که در دماغ بهم میرسد از نجربت
فرسعه مهرعلی شاه مذکور کمیله شنجرف توتیای هندی سوخته
مسکه گاو که دو سه دفعه ادویه را شسته باشد مرهم ساخته بر زخم گذارند
جهت قوه باه دوائی که جهت قوت نظیر ندارد و قوت باه را زیاد کند
و نفوذ آورد مغز کلهٔ بکر طلی با دو رطل آب بجوشانند آهسته تا
منعقد شود و بطریق حلوا بخورند جهت [illegible] جهت لیلاک
احتلام و [illegible] تخم پنج انگشت برگ سداب
پودنه خشک سعد گلنار کوفته و بیخته سفوف نمایند و بخورند و روز غذا
علیحضی پرهیز نمایند نوع دیگر ایضا دوای دیگر که نافع است

اگر به سبب حرارت باشد

سفوف شتوی

[illegible]

اگر به سبب حرارت باشد تخم کاهو گلسرخ کشنیز خشک عدس مغز کدو [illegible]
گاو زبان سفوف ساخته سه درم بخورند جهت درد دل جهت دل درد فرسعه
شاه مهرعلی شاه هلیله زرد بلیله آمله و فلفل دراز دارفلفل
و نمک هندی و خورد دانه خراطین که با نخواه باشد کوبیده و بیخته سفوف
کنند خوراک یک مثقال تا دو مثقال همراه آب گرم دفع درد دل کنند
جهت دفع اخلاط از سودا و بلغم و صفرا و اخلاط مختلفه
را دفع کند و هر درد را نافع باشد تربد سفید هلیله زرد زنجبیل
سنا مکی [illegible] را کوفته و بیخته سفوف کنند و سه حصه نمایند و یک
روز پرهیز کنند غذا روز اول کچی بسیار چرب بخورند و شب نوبت
خفت یک حصه از سفوف بخورند همراه آب و صباح دو حصه
دیگر را بخورند همراه آب گرم و شیرگاو و غذای ظهر کچی کم روغن
و بیرون صفت [illegible] میتوان خورد که بسیار نافع است کچی
[illegible] میل کنند حب اسهال حب که اسهال خون باز دارد
جهت حب الآسی مویز که از سرکه بیرون کرده باشند سماق و آمله
[illegible] را کوبیده با آب مغ قرنفل سرشته حب ساخته بقدر نخود دو درم
مجرب حب الآسی حب اسهال جهت اسهال خونی پوست انار ترش

مارکی سنبر کوفته و بیخته و لیرکه ناب به بپزند تا چنان شود که حب توان کرد
بنهند تا سرد شود و حب کنند بمقدار فلفل خوراک از ده حب تا پانزده حب
بالسنت حب با آب سرد میل کند [illegible] الیف حب دیگر مدبین
صفت بگیرند افیون اقاقیا ثمرة طرفا سماق حب الاس همه را کوبیده
~~و بیخته حبا کنند بقدر فلفل خوراک هفت حب با آب سرد و کودک~~
~~را دو حب تا سه حب و تا پنج حب اندازه سال او و قوت کودکی~~
بارب به سرشته خوراک یک مثقال با آب سرد میل کند حب اسهال بچه
اسهال بلغمی باز دارد مر قرنه جدید بیدستر افیون همه را کوبیده
و بیخته حبا کنند بقدر فلفل خوراک هفت حب با آب سرد و کودکان
را دو حب تا سه حب تا پنج حب و اندازه سال را و قوت
کودک را نگاه باید داشت حب اسهال حب دیگر افیون کندر
کندر مورد افیون زعفران حبا کنند بقدر نخود خوراک
یک حب میانند در علاج [illegible] در علاج موزده بگیرند حرف
را و بسوزند که خاکستر شود و خاکستر منی سفید بود و تخم مورد
نصف او بکوبند و موم را بکنند و مبلغ ازین دوا در چشم
کشند که رفع ناخوش شود و تجربه رسیده الف [illegible] تجربه

خفیف [illegible] سبب آن حرارت [illegible] خفیف [illegible] شود [illegible] بعد [illegible] عود [illegible] زعفران [illegible] سنبل [illegible] مثقال [illegible] سنبل الطیب [illegible] و تقطیر آن مجرب است حرف [illegible] کنند [illegible] حب الاس جوز بوا [illegible] سیاه سعد [illegible] بلیله [illegible] سرشته [illegible] کوفته و بیخته با عسل سرشته [illegible] مثقال [illegible] شربت [illegible] مثقال [illegible] دوای منقول از [illegible] میرزا محمد علی که بجهت [illegible] نوشته [illegible] از جمله مجربات است [illegible] باده مثقال شکر [illegible] تناول نمایند و بعد از تناول دوا در حمام رفته [illegible] آب گرم [illegible] و بعد از آن که بیرون آید از حمام تمت

[illegible] مهم سرخ بهمن سفید شقاقل مصری [illegible] عود قیر
فاقله کبار [illegible] سنبل الطیب قرنفل بوزیدان بسباسه سنبل [illegible] کبابه چینی
دارچینی [illegible] نارمشک [illegible] مصطکی ساذج هندی عنبر اشهب
مروارید ناسفته [illegible] عقیق کاوکوهی عود خام تخم [illegible] زعفران
سعد کوفی زنجبیل کاهربا [illegible] مشک یاقوت لعل بدخشانی نقره [illegible]
ورق طلا خشخاش تودری سرخ تودری سفید مغز [illegible] ابریشم مغز [illegible]
فلفل مویه عطر صندل عطر جوز عطر نارنج ماهی سقنقور درونج عقرب مغز جلغوزه
عرق بید مغز پسته مغز فندق مغز بادام عسل مصفی
این جوارش را خاصیت بسیار است همه اعضا را قوت دهد و بوی دهان خوش کند
و باد را بشکند و [illegible] بول که از سردی مثانه باشد باز دارد و باه را قوت
دهد و بواسیر را ببرد و صداع و [illegible] بلغمی را و بواسیر و نقرس و قوباء و بهق و
[illegible] کلیه و مثانه را نافع [illegible] و سیاهی موی [illegible] کند و [illegible]
[illegible] روز مداومت بر جوارش کند از جمیع امراض مذکوره ایمن باشد
سنبل قاقله سلیخه دارچینی خولنجان [illegible] سعد کوفی زنجبیل فلفل سیاه
دار فلفل قسط بحری عود [illegible] اسارون تخم مورد قصب الذریره
زعفران مصطکی قند عسل مصفی اجزا را کوفته بیخته [illegible] شربتی دو مثقال

[illegible] زیاده بود [illegible] گرم [illegible] کنند و [illegible] رفع نماید [illegible] کنند که [illegible] زیتون [illegible] تحلیل [illegible] و با سرکه [illegible] و عسل [illegible] و با [illegible] عسل [illegible] و [illegible] خردل [illegible] قصب [illegible] قوت [illegible] با سرکه [illegible] طلا [illegible] کنند در حمام البته دفع شود

نخم مورد دارفلفل دارچین راوندچینی لیمو

نوفل توت بیرون پسته مغز اهلیل قند سفید گلاب

زنجبیل کرمانی فلفل زنجبیل دارچین توبه ارمنی سداب شیرازی سلیخه

سعد کوفی مصطکی عود بلسان حب بلسان نعناع حک عسل

فلفل دارفلفل زنجبیل دارچین سطرج زراوند طویل

مغز جلغوزه خصیه ثعلب جوز هندی هلیله کابلی بلیله املج مقل ازرق کل بابونه

عروق بابونه کنجد مغز خبث الحدید بزر باز بوزیدان زنگی موبز منقی رب وزن عسل

زیره کرمانی فلفل زنجبیل سداب شیرازی

بوره ارمنی عسل مصفی روغن فالج مجرب ادغن زنبق

روغن بنجد روغن کردو روغن حصه رزد الو نخ بنجه بیعه عاقرقرحا عود بلسان

جوز بوا نرمون نصف الزنبق سورنجان مصری موم کافور

حب زنبق مجرب باب در حب زنبق که انرا کوکته خوانند که چون در دهن

کیرند معده سلامت رهرد ... بازدارد وامساک کند وجماع بسیار حب الزیبق

مع ذهب بیارد سماک یک جزو زر سرخ خالص یکجزو براده کنند یکی جمع کنند

وحب بندند و دو روز نگذارند بعد ازان در ارد میده کرفته بکمو طرد هند تا فرو

برد بعد از سه روز کبوتر را بکشند و حب را از شکمش بیرون ارند و بوقت

حاجت در دهن

... محمد

حاجت در دهنی کیرند حب دیکر صفت حب الزیبق مع الذهب والفضه

که امساک تمام کند و ضیق النفس را سود دارد بیاورند زر سرخ براده کنند

دو جزو و فضه براده کند یکجزو و سیماب یکجزو ونیکو صلایه کنند حب به بندند

و در میان ارد سرشته به ماکیان سیاه یا زاغ سیاه دهند یک شب و روز

دیکر بکشند و حب را بیرون ارند در وقت حاجت در دهان نکاه دارند

که مجرب است حب دیکر حب الزیبق مع حجر البحر که هوری فراخ

را در دهن نکاه داشتن نافع بیاورد زیبق مع حجر یکجزو و حبه سنگ بحری

یکجزو و سنگ بحری را بکدازند و زیبق را دران ریزند و ماکیان را

دهند و چون پنج روز بکذرد و ماکیان را بکشند و حب را بیرون ارند

و در وقت حاجت در دهن نکاه دارند حب دیکر صفت حب دیکر

که انزال دیر شود وانعاظ بیفزاید عاقرقرحا قرنفل مشک نبات

حب بندند و به بپزند و به اب اصابع لوحی و شیره ادرک مربی حب کنند

مقدار نخودی و در وقت حاجت در دهن کیرند که قوتی عجب بلند

حب دیکر صفت حب الزیبق مع الفضه زیبق یکجزو و فضه یکجزو

و باهم جمع کنند بجزو سفید دهند و بعد از یک شب تمام او را بکشند

وحب را براورده در وقت حاجت در دهان کیرند حب دیکر

حب دیگر که انعاظ تمام دهد و انزال دیر شود بگیرند تخم اصابع سوهی مکجزو
و عاقرقرحا دو جزو قرنفل دو جزو و باهم سحق کنند با آب نرگس تر حب
کنند در وقت حاجت در دهن بگیرند که قوت عظیم مشاهده کنند

دستور گرفتن عرق گل کرد اول باید که گِلگی ساخته از گل
مهر و دستور و اطراف گلک را به بالا با درند بقدری که میدانند و سوراخی
بگذارند از برای کفچه و دسته با را در میان گلک گذاشته و کفچه را در سر دسته با گذارند
و قندیل را سوار کنند و انگه کج باید با پیر سوار کرده باشند و ظرف چینی
در زیر قندیل گذاشته و قدری گوگرد یکشبه را در کفچه ریخته و آتش در روی گوگرد
گذاشته و سوراخ را هم گرفته تا اینکه عرق کشیده شود و ساعتی یک دفعه
سوراخ را برداشته و با ابر بر هم زنند تا به اتمام گوگرد سوخته شود و دیگر
باز گوگرد اضافه کنند با این طریق و باید که در وقتی که شیشه قندیل را سوار
میکنند بقدر چهار انگشت سوار کنند باشند که شعله در میان قندیل نرود
که قندیل را میشکند و شعله هم از قندیل بیرون نرود که تا عرق کشیده
شود و باید که خانه را آب بسیار آب بپاشند که مملو از آب باشد حنا

دستور گرفتن عطر گل اول باید که چهار رنگ گل را ورق کنند باشند و باید چه گلاب بکشند و علاحده بگذارند و بار چهار

گل را

گل را ورق کنند در کاه شیر ریخته و گلاب مذکور را بگل بپاشند که گل تر شود
و سر کاه شیر را محکم به بندند و در زیر سنگفرش آفتاب پنهان کنند تا سه هفته و هر هفته
یک مرتبه سر کاه شیر را برداشته هر گاه خیال که رطوبت گل بر چسبیده شده باز از
گلاب مذکور نم کنند و سر کاه شیر را محکم کنند و در زیر سنگفرش آفتاب پنهان کنند
تا سه هفته با این طریق و در سر سه هفته که بیست و یک روز باشد بیرون
آورده و با قمر و انبیق گلاب بکشند بهتر است و هر گاه قمر و انبیق میسر
نشود با هر چه گلاب بکشند و بعد از کشیدن گلابی که عطر باشد هر گاه
پنجاه مثقال باشد دو مثقال روغن بادام اضافه نموده و با زرنیخ کنند و انگشتی
نفس در زیر بپیچه لبو زانند تا هم در ایام عطر کشیده شود و هر گاه قمر و انبیق میسر
نشد در شیشه ریخته و در سر خاکستر گرمی گذاشته تا آب گلاب هم در بخور شد
که دو ثلث برود و یک ثلث بماند از روی خاکستر بردارند دستور
گرفتن ... اول سبطل از چوب گل ساخته که در کمر دیگ قرار بگیرد
بعد ده چهار رنگ گل علاحده ورق کنند و جدا جدا بگذارند بعد
یک چهار رنگ گل را گلاب کشیده بعد گلاب را با خلط و یک
چهار رنگ گل مخلوط کنند باز گلاب بکشند و بار دیگر گلاب مذکور را
با خلطهای مذکور و یک چهار رنگ از گل گلاب بکشند نه دفعه

وهر بار که میکشند مجموع خلطها را که گلاب میکشند با یک چهار یک گل
مخلوط کنند و باز گلاب مذکور را در روی خلطها و گل بریزند
و عرق بکشند تا نه دفعه و یک چهار یک که باقی میماند میریزد در سر سطل
که از چوب گل ساخته و قدح چینی را در میان دیگ گذاشته و ظرف پر از
آب در زیر دیگ گذاشته و سبد را در وسط دیگ قرار داده و گلابی
که کشیده در روی گل بپاشند دیگ بجوشد در سر دیگ گذاشته و اطراف
او را با تنگ محکم کنند که بخار بیرون نیاید و آتش بسیار در سر دیگ
ریخته و به بادزن میوزند تا عطر کشیده شود و نشت نه عطر المیت که قرار
از خلط گل بخور سیب گلوله کنند در کنار میگذارند و آتش در سر آن میگذارند
هر وقت که آن سوخته شد عطر کشیده شده است و سر دیگ را برداراند
و به تخمک کاسه عطر را ذبت نمایند دستور گرفتن عطر صندل و دیگر
عطر صندل بیخ صندل را براده کنند در میان چهار یک بخار
گلاب بجوشانند و بعد بخور طیب بخ ظرف بر روغن بادام یا روغن کنجد
بریزند و بعد در میان غرانی تازه غلیظ کنند و سر ظرف را محکم کنند
و بجوشانند تا آب گلاب بر چیده شود و روغن بماند بعد روغن
را صاف کنند در میان ظرف سفید که تا مس بیخ گذاشته تا بماند

باز بغور بلنبج

باز بغور بلنبج انزه صندل با چهار یک بخاط گلاب در میان غرانی کنند
و نامی را در میان غرانی گذاشته عرق بکشند و باز نامی را بیرون آورده
و سرد در جسی ساخته در سر آتش خفیف گذاشته تا بجوشد اینقدر که آب
بر چیده شود و روغن بماند دستور در عطر منجک بغور
بیخ متقال منجک را در گلاب خیس بنده سه چهار روز و بعد خشک
کنند بکوبند و بعد در سر کاغذی ریخته و کاغذ را سوراخ کنند و کاغذ را
در سر پیاله چینی گذاشته و بعد کاغذ دیگر را در سر منجک گذاشته و دور
هر دو کاغذ را سیرتی خمیر بند و بعد ظرف مسی در سر کاغذ منجک گذاشته
و آتش زغال در سر آن گذاشته تا روغن بمرور ایام بیرون بیاید هر گاه
خواسته باشند قوری روغن بادام که بغور طیب متقال بلکه علاوه نمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

در نشان بیماری هر مرض که صاحب علت را بتوان شناخت توده
مرض را گویند که کشیده شود یک طرف روی بجهت عنبر طبیعی و تغیر
بیاید حیاط طبیعی اوی و بیما خوب بهم نرسد و نجنبد و چیزی را
نتواند بکشد و از میان دو لب هیچ بیرون آید نتواند نمود سکته

مرضی را گویند که جمیع اعضا از حس و حرکت باز مانند سوی اعضای تنفس
که هلاک انها مادام که حیوان باقیست ضروریست فالج فالج مرض را
سستی عارض را گویند که در یکی از دو نصف بدن در طول یعنی از سر تا قدم
بهم رسد رعشه رعشه مرض را گویند که عاجز شود قوت محرکه عضو
از حرکت کردن عضلات آن عضو بر اتصال و همچنین از نگاه داشتن
آن عضو از حرکت بر اتصال پس مخلوط گردد ارادیه و غیر ارادیه و
ثبات ارادی و حرکت غیر ارادی با یکدیگر خدر خدر مرض را
گویند که حس لمسی باطل شود بانفصال باید دانست که صاحب
مرض گویا انکه مورچه حرکت میکند در عضو مریض و این دو مرض
در بعضی اعضا و در تمام اعضا بودن میتواند بود تشنج تشنج مرض را
گویند که عضله بجای خود حرکت کند یعنی بسبب آن منبسط نتواند
شد صرع صرع مرض را گویند که انسان ادراک کند سنگینی عظیم
در چشم و طنینی در گوش و هرگاه برخیزد مهیای افتادن شود و هرگاه
این مرض شدید باشد شبیه خواهد بود بصرع دوار و دوار مرض
را گویند که انسان خیال کند که چیزها برگرد او میگردد بلکه دماغ و بدن
او هم میگردد پس نتواند که خود را نگاه دارد نشسته خواه پس شده

مقومه دواریش

مقومه دوار باشد باید قی کردن سکنجبین با آب گرم و استعمال کردن با
هلیله زرد و خوردن نارنج شیرین و به و امرود و آب غوره و تمر هندی
و سماق در بواسیر و بادام تر که نه بسته باشد مغز او در حالت غثیان
خوردن نان با شربت میوه‌های مذکور و رب انها و دیگر اخراج
صفرا کنند نیک باشد و نافع است صدر و دوار زیرا که عروق کشیده
کشیده شود بالای آن و رنگ روی سرخ باشد حجامت ساق و فصد
صافن و سرکه با گلاب با روغن گل بر سر طلا کنند و بو کردن گلاب
و کافور و صندل سفید بطریق مذکور کابوس کابوس مرض را
گویند انسان احساس کنند در خواب چنان ثقل بر صورت انسان
یا غیر انسان که بر بالای او افتاده است و او را فشار میدهد
و تنگ میکند نفس او را پس قطع میشود و صوت او نزدیک
میگردد که نفس قطع گردد و هرگاه این خیال بر طرف شود یکبار
آگاه شود مالیخولیا مالیخولیا را مرض گویند که ان شخص افکار
و جنون از مجرای طبیعی و صلاح بغیر و خوف تغیر یابد و هذیان
گوید ابو معر ابو معر مرضی است که صاحب ابتدا آسوده دم نتواند
زد مگر بشتاب و تواتر مثل دم زدن کسی که دویده باشد و اکثر اوقات

نرم به ادویه بانخ و بعض اوقات بی سرفه میباشند هرگاه ماده ریخته
از سرها از کبد بمعده یا در معده متولد شود وجع بسیار فراحمت
نماید و حجاب رحیه را فراحمت نماید از انبساط تمام دست
وشوصه   وشوصه مرضی است که حادث شود در حجاب
که بر اطلاع ثابت واقع شده است و گاه هست که مراد شوصه
مطلق ورم حار که در عضلات باطنه و در عضلات خارجه در
حجاب حاجز که فاصل میان المضاء غذا و اعضاء نفس است
حقیقه   حقیقه یعنی حرکت مواد فایره غیر منهضمه بعنق از
قوت دافعه تا آنکه جدا شود از راه معده بقی و از راه امعا باسهال و
خفقان بعض طبیبان [illegible] است   روغن خربزه   این است که بگیرند یک
خربزه کوچک و تخم او را بیرون آرند و برگ مورد و زاده
آهن نرم کوبیده و شش عدد تخم مرغ و روغن زیتون باید بگیر
ممزوج کرده در اندرون خربزه کرده و سران را بگل [illegible] و طینه
دکل [illegible] ممزوج کرده به خربزه بگیر شبانه روز در تنور گذارند و بعد از آن
بیرون آورند دکل را از آن جدا کنند و بهم بمالند و در ظرف [illegible]
یا زجاج نگاه دارند و بعد از [illegible] استعمال نمایند که سودمند [illegible]

شیاف

شیاف   که سود دارد درد چشم را سفیداب ارزیز شسته صمغ عربی افیون
کتیرا بکوبند و ببیزند و با سفیده تخم مرغ شیاف سازند و در چشم کشند
شیاف   که تبخیج دو ورم و درد را نافع باشد زاج محرق هلیله سیاه هلیله زرد
هلیله کابلی مرمکی افیون صبر سقوطری صبر سیاه آمیز کوبند و بیخته با آب لیمو
بقوام آورند و شیاف سازند و در چشم کنند دو و در چشم طلا کنند   شیاف
شیاف [illegible] که [illegible] جرب و سبل و سلاق را نافع [illegible] صمغ عربی
[illegible] سوخته قلقطار سوخته افیون صبر سقوطری زنگار [illegible] زعفران
مرمکی جمله را بکوبند و باهم ببیزند و شیاف سازند   ملک [illegible]
ملک [illegible] انزروت شیر الاغ [illegible] سکر سفید [illegible] کف دریا
کوفته و بیخته کحل سازند   [illegible] محکایا انزروت چشم ماهیران فید
زعفران توتیای [illegible] جوب هلیله زرد [illegible] کحل ماهیران دارفلفل
[illegible] هندی کوفته و بیخته کحل سازند ملک [illegible] محکایا انزروت
مغز چشم [illegible] نبات [illegible] کوفته و بیخته کحل سازند   ملک [illegible]
[illegible] ناظور صحت [illegible]
[illegible] نبات سفید ماهیران [illegible]
[illegible] ملکایا مغز [illegible] شکر سفید [illegible] انزروت کوفته و بیخته کحل سازند

فصل کحل اسا ترور وغبار ودمعه وسلاق وجرب وناخنه وسبل کهنه
را سود دارد سا سخت ماميران لاجورد صمغ عربی انزروت خشبره افيون
خون سياوشان بجهة سفيد سفيداب قلع مرواريد حلبه صمغ صماق شيافی ماميثا
سادنج هندی کوفته وبیخته کحل سازند فصل کحل دیگر بجهة سبل ماميران
انزروت خون سیاوشان صمغ صماق لاجورد چشم کف دریا نبات سفید
کوفته وبیخته در چشم کشند فصل کحل دیگر بجهة سبل ماميران خون سیاوشان
چشم کرد تخم سفید نبات کوفته وبیخته در چشم کشند کحل کحل دیگر بجهة
ناخنه وغبار وسبل وآب از چشم رفتن نوع کشته توتیای بری دارفلفل
کوفته وبیخته در چشم کشند کحل باسلیقون اکبر که نافع است غشاوه را
وامراض چشم را وسبل را کف دریا اقلیمیا نقره روی سوخته سادج هندی
دارفلفل جند بیدستر سرمه اصفهانی سنبل الطیب قرنفل صبر سقوطری دواء مرکی
ماميران نوشادر زرده چوبه ماميثا پوست هلیله زرد اهم را کوفته
وبیخته در چشم کشند مرهم مرهم بجهة زخم دندان و دماغ از ریح زرد سنج کوکرد
سوم کافور سه چینی اجزا کوفته داخل کموبکار ابرند سعبون نخ حرامه کلغ
گل سرشور سفیده تخم مرغ اول گل سرشور را بکوبند و مغز نخ حرامه داخل گل سرشور
بکوبند قدری کلغ را کوفته وبیخته داخل اجزا کنند قرصی سازند ودر بینی بالا بنوبند

بسم الله الرحمن الرحیم نبدأ و الله سمیع علیم

فصل در فصول اربعه

بدانکه زمان عبارت است از مرور ایام ولیالی داد منقسم میشود بقرنها
وقرنها بسالها وسالها بماهها وماهها بهفته وهفته بایام وایام بساعات
وشبیه کرده اند اوقات شب وروز را بفصول اربعه پس صبح را بمنزله بهار
گرفته اند ومیان روز را بمنزله تابستان وشب را بمنزله پائیز ونصف شب را
بمنزله زمستان پس هر بلادی که بر خط استوا است پس چهار بهار و چهار
زمستان دارند وهر بقاعی وبلادی که از خط استوا دور است دو بهار
ودو زمستان دارند وهر در وسط معموره یک بهار ویک زمستان دارد اما
فصل بهار در نزد عرب آنست که آفتاب در حمل وثور وجوزا است
وبهار او ازار ونیسان وایار است پس درین سه ماه خون گرم
بر بدن جمع میشود وخواست خون گرفتن در بهار وخوردن تخم مرغ نیم برشت
وکاسنی سبز وشیر بز ومیش وکره وشکر وانچه معتدل باشد مثل جو جه

و دراج و منع است از خوردن سیر و پیاز و بقولی که از باشتر ماهی باشد مثل
چغندر و زردک و هر طعامی که دیر هضم میشود و خولیت در این سه ماه
بسیار جماع کردن و اسهال بطن و حمام و علامت آنکه خون دارد سرخی رو
و امتلای بدن و جستن رگها و شبهه نیست در این اما فصل تابستان که آفتاب
در سرطان و اسد و سنبله باشد و ماههای آن حزیران و تموز و آب است
پس در این سه ماه بحرکت می آید صفرای که طبیعت او گرم و خشک است و در این
ایام می باید طعامهای ترشی خوردن و گوشت گوساله بچه و سرکه و جوجه فربه دارد جو و
خوردن و آلو بالو و انار ترش و بقولی که غالب در برودت باشد و تخم بنج برشته
برودت و کثرت جماع و رفتن در حمام و تعب و کم رفتن خون و بوئیدن ریاحین
گرم و عنبر و مشک نباید در این ایام غرغره کردن و مسهل خوردن مگر بضرورت
و قی کردن خوبست و علامت غلبه صفرا آنست که روی زرد شود و ضعف بهم
عارض شود و خواهش چیزهای سرد میکند و نفس سر بر کشیدن و جستن
نبض اما فصل پائیز آنست که آفتاب در میزان و عقرب و قوس است
و ماههای آن ایلول و تشرین الاول و تشرین الآخر و در این موسم بحرکت می آید
سودا پس سزاوار است کثرت جماع و فصد کردن و بحمام رفتن و خوردن
دوای مسهل و اقسام حلویات و بوئیدن ریاحین و خوردن میوه بعد از طعام

و پرهیز کردن

تحفه ... و ... اول او
... زنده ... خوش ...
را ... الوده که ...
... از ... دارد
دارد ... الله

و پرهیز کردن از طعام بالیس و سزاوار است خوردن غذای گرم و تر مثل جوجه
و گوشت بره و انگور شیرین و امثال آن و علامت وی سیاهی لون است و
بسیاری فکر و عفونت دهن و خشک بودن اما فصل زمستان آنست که آفتاب
در جدی و دلو و حوت است و ماههای آن کانون اول و کانون آخر و شباط
است پس در این فصل بحرکت می آید بلغم و آن سرد و تر است و سزاوار آن خوردن
گوشت کبک و تیهو و ... و بزغاله و گردکان و حلویات و اجتناب کند
از خوردن طعامهای سرد و آب سرد و بعد از خواب و اسهال و استفراغ
مگر بضرورت و منع است از بسیاری جماع و حرکت و علامت وی بسیاری خون
است و جماع ... دهن و معرفت زوال از حضرت امام جعفر
علیه السلام مرویست که آفتاب را حلقه ایست نزد زوال که در آنجا داخل میشود
و این حلقه بمنزله دایره موهومیست که در میان حقیقی مغرب و مشرق
است هر روز صحیح است که ... نسبت است مشارق و مغارب در قرب و بعد
و در اینجا مراد دایره است بعد از دایره از جانب مغرب زیرا که آفتاب تا در
دایره وسط حقیقی است زوال نشده و چون از دایره بیرون
میرود زوال است و ممکن است که ... دایره باشد و تا داخل شود زوال
نشود زیرا تا داخل شده است در می رود و در این فاصله می شود و لیکن

چون ظهر شرعی بر ما مخفی جلت بزمانی پس دایره بعد رای باید رعایت کرد
پس چون داخل میشود در آن دایره زوال می‌شود پس هر چیزی که هست
در میان عرش تسبیح و تحمید پروردگار جل شانه در می‌آیند و می‌گویند
سبحان الله و بحمده و این تسبیح غیر آن تسبیح است که بآن ناطق
اند و بسند صحیح مرویست از عبدالله که گفت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
فرموده است که زوال آفتاب در نیمه حزیران که از ماههای رومیست
و نود و هفتم نوروز است تقریباً که اوایل سرطان است و اوایل تابستان
که دو سه روز از اول تابستان گذشته است و نهایت ارتفاع شمس است
بر نیم قدم است یعنی چهارده یک شاخص که از میانه مختلف می‌باشد
در عراق عرب ظاهر میشود و در نیمه تموز که اول ماه دوم تابستان است
و آفتاب پست شده است سی و چهار درجه زوال میشود وقتی که سایه
یک قدم و نیم مانده باشد و شروع در زیادتی می‌کند و قدم هفت یک
شاخص است هر چه باشد چون در مستوی الخلقه پس کف پای آدمی مقدار
هفت یک قامت است و چون سایه زیادتی شود از هر چیزی بنسبت
بطول اوست و چون ماههای تابستان و بهار آفتاب بلند است
در روز نیز دوازده ساعت است پس ماه چهارده ساعت و چهارده دقیقه

تخمیناً

تخمیناً درین بلاد پس هر ماهی یک قدم زیاده میشود و چون شش ماه باشد نیز
در زمستان آفتاب پست میشود پس روزها کوتاه میشود تا نه ساعت و پنجاه
و شش دقیقه پس هر ماهی دو قدم سایه زیاد میشود و در نیمه آب که اول ماه
سیم است از تابستان پس زوال میشود در وقتی که سه قدم و نیم مانده
باشد که نصف شاخص است و در نصف تشرین اول ماه دویم
پاییز است پس زوال میشود به پنج قدم و نیم که می‌ماند و در نیمه تشرین
آخر که اول ماه سیم پاییز است در نهایت پستی است پس زوال میشود
در وقتی که هفت قدم و نیم مانده باشد و در نیمه کانون اول که اوایل
ماههای زمستان است و آفتاب در نهایت پستی است پس زوال میشود
در وقتی که [illegible] نه قدم و نیم مانده باشد از سایه و چون اوایل زمستان
آفتاب شروع میکند در بلندی پس بهمین نسبت نیز بر می‌گردد پس در
نیمه کانون آخر که ماه دوم زمستان است پس زوال میشود بر هفت قدم
و نیم و در نیمه شباط بعضی گفته‌اند که اوایل ماه سیم زمستانست پس
زوال میشود در وقتی که پنج قدم و نیم مانده باشد از سایه پس در
نیمه آذار که اوایل ماههای بهار است پس زوال میشود وقتی
که سه قدم و نیم مانده باشد و در نیمه نیسان که اوایل ماه دوم بهار است

پس زوال میشود وقتی که دو قدم و نیم مانده باشد و در نیمه ایار بلند شد بر
الاو که اول ماه سیم بهار است پس زوال میشود وقتی که یک قدم و نیم مانده
باشد و در نیمه حزیران پس قدم بزوال است در نیمه سالها و این
تحدید به تقریب است و از نیم قدم بیشتر نمی‌ماند و در حزیران قریب
بدو ثلث میماند و هم چنین در مابقی و شیخ بهاء الدین محمد رضی الله
عنه در نجف اشرف ملاحظه کرده تقریبی است پس آن حضرت صلی
الله علیه و آله فرمودند که ظاهر شدن زوال آفتاب باین قسم است
که چوبی برداری که یک ربع چهار انگشت طول آن باشد پس چهار انگشت آن
را بزمین فرو برد که حرکت نکند پس چون آفتاب برآید و سایه آن
در غایت درازی است و هر چند آفتاب بلندی شود پس سایه کم میشود پس چون آفتاب
بغایت ارتفاع میرسد بنهایت سایه بکمی میرسد و بعد از آن
شروع بزیاد شدن میکند و چون اندک زیاد میشود پس ظاهر میشود
که آفتاب از وسط آسمان گذشته است و میل بغروب کرده پس دیگر سایه
آن زیاد میشود تا حین غروب مثل طلوع میشود پس چون زوال میشود گشاده
میشود درهای آسمان از برای آمدن رحمتهای نامتناهی بسوی بندگان پس برآورده
میشود در این هنگام حاجتهای بسیاری از حاجتمندان ظابطه دایره

هندی در دانستن زوال آنست که زمین را هموار کنند که پست
و بلند نباشد پس بعد از آن دایره بکشند پس هر چند آن دایره فراخ تر باشد زوال
بهتر ظاهر میشود و بر مرکز دایره چوبی نصب کنند مخروطی که سر آن تیز باشد پس
طول آن چوب باید بمقداری باشد که سایه آن داخل دایره شود که فاصله
دخول و خروج بیشتر میشود ظاهر میشود هر چند باعتبار اختلاف غیر محسوس حرکت
آفتاب پس اگر فاصله کمتر باشد گفته اند بهتر است و می باید که میانه چوب بر
مرکز دایره راست باشد که از سر این چوب بهر طرفی از اطراف دایره
مساوی باشد و در استقامت این چوب ~~بهر طرفی از اطراف~~ نیز لیکن قول میشود
بریسمانی و چوبی که بران آن چوب گذارند و باطراف دایره بگردانند که از
همه طرف مساوی شود و اگر محیط دایره را بر چهار قسمت صحیح کنند به پرگار و غیر
آن بریسمانی یا چوبی بر چهار طرف با سر چوب ملاحظه نمایند که چون سایه
این مقیاس داخل دایره شود نقطه بران گذارند و میان حقیقی این دو نقطه
را از پرگار یا غیر آن درست کنند و از این خط درست بکشند تا مرکز دایره
و اگر نشانه بگذارند و از آن خط کشیده شود بهتر است و آن خط نصف
النهار است تا سایه باین خط نرسیده یا رسیده است و بیرون نرفته است
زوال نشده و چون سایه مقیاس از این خط بیرون رود پس زوال آفتاب

از نصف النهار رسنده است و چون سایه بر جنوب در میان این خط است نصف
نصف روز است نه زوال والله تعلیم فصل دهم باب ایستادن آفتاب در رکود
شمس است در وقت ظهر بیشتر از حرکت کردن آفتاب بمقام خود بایستد صحیح از
محمد بن مسلم مرویست که سوال کرد از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از رکود
آفتاب در وقت ظهر که بچه سبب درنگ می کند و حرکت نمیکند با سرعت حرکت
میکند پس حضرت فرمود که چه مشکل است مسئله تو پس بشنو چون قابلیت جواب
داری بدان بدرستی که چون آفتاب طالع میشود پس میل میشمایند او را بجانب
بالا هفتاد هزار فرشته و گرفته اند هر شعاعی از شعاع آن را هزار فرشته که آفتاب
را بجانب مغرب میکشند و پنج هزار فرشته دیگر از آنجانب مشرق و چون بر حسب
کواکب و افلاک غیر فلک اطلس دو حرکت دارند حرکت طبیعت فلک اطلس
از مشرق بجانب مغرب در شبانه روزی یکدور حرکت میکند و حرکت دیگر از
مغرب بجانب مشرق دارند در شمس سیصد و شصت و پنج روز و ربع تقریبا بیرون
دوره است و باین قسم حرکت میدهند تا وقتی که بوسط آسمان رسد و شعاع
آفتاب از دریچهای مشرق بیرون رود پس چون بمیان آسمان میرسد پس
میگردانند آفتاب را فرشته ها که مسمی بملک نور است پس طرفی که بجانب زمین
است بجانب آسمان می افتد و طرفی که بجانب آسمان است بزمین می افتد

و بحسب ظاهر این

و بحسب ظاهر این حدیث دلالت میکند که شمس را فلک تدویری باشد و علمای
هیئت اثبات آن نکرده اند فلک تدویر را از برای شمس اما نفی آن نیز نکرده
اند پس در این حرکت شعاع آفتاب باطراف عرش میرسد و در این هنگام تسبیح
فرشتگان و حاملان عرش و ساکنان سموات هفتگانه است و در این حالت
پس فرشتگان همه مشغول این تسبیح میشوند که منزه است خداوندی را که از جمیع نقایص
و آلایش بری است و بهمه کمالات موصوف است و مراد از لیس مثل
و مانندی دیگر از آن خداوند یکتا و معبود مطلق خداوندی نیست که مستحق ثنا و
ستایش باشد پس او را ستایش و پرستش می کنیم که منزه است از آنکه
او را زن باشد یا فرزندی چنانکه نصاری مریم را زن خدا و عیسی را
پسر خدا میدانند یا مراد صاحب صفات زاینده ... و از ولد صفت
... پس نبوده است هرگز او را شریکی در پادشاهی و نبوده است او
را کسی که رفع مذلت و خواری از او کند و خداوندی خود را بزرگ د
اند بزرگی که عظیم است پس چون زوال آفتاب شد آفتاب میل به پستی کند
پس فرشتگان از آن سر مددی کنند و حرکت میدهند آفتاب را تا غروب
کنند و حرکت آفتاب با سرعت تا به زوال و بعد از آن قرار میگیرد و حرکت
... محسوس نمیگردد و در حدیث دیگر از آن حضرت مرویست که آنحضرت

فرموده‌اند که چون بامر الهی آفتاب تا وسط آسمان حرکت کرد پس رخصت میگیرد از
جانب جناب اقدس باری عز شانه که زایل شود و میل در حرکت بجانب مغرب
میکند یا نکند پس چون مامور میشود حرکت میکند والله یعلم در بیان معرفت لیل
عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام سوال کرد که بچه چیز زوال شب را بشناسیم پس
حضرت فرمودند که ستارگان را بشناس هرگاه از دایره نصف النهار میل کنند بجانب
غروب پس مراد از آن ستارهای است که در اول شب ظاهر میشوند و در آخر شب
غروب میکنند و چون آن مختلف میشود پس اولی آنست که هر هفته آن را نشان
کنند و ستارهای ثوابت اگرچه خود حرکت ندارند به حسب ظاهر اما باعتبار حرکت
آفتاب آنها نیز مختلف میشوند و اما آنکه از ثوابت یک سال ستارها نشان کنند
اکثر اوقات ملاحظه آنها باید کردن و چون حرکت جدی و فرقدان کمتر است
پس بهتر محسوس میشود و چون در شبانه روزی یک دوره حرکت میکنند پس در دو قوس
که در برابر یکدیگرند تا وقتی که یکی از آنها بالا میرود و دیگری زیر پس شش
ساعت میشود پس اگر در میانها باشند بآن نسبت که حساب میکنند با حساب
ساعات شب پس در هر فصلی نصف شب خوب ظاهر میشود والله یعلم
فصل در بیان معرفت قبله بسند قوی از حضرت صادق علیه السلام مروی است
بدرستی که جناب حق سبحانه تعالی جل شانه کعبه را قبله اهل مسجد کرده اند

و مسجد الحرام

و مسجد الحرام را قبله اهل حرم گردانیده است و ابراهیم بن ابی البلاد از ابا عبدالله
سندی از آن حضرت نیز روایت کرده است که خانه کعبه قبله اهل مسجد الحرام
است و مسجد قبله اهل مکه است و مکه قبله حرم است و حرم قبله اهل عالم است این طایفه
قوی از مفضل منقول است که گفت پرسیدم از حضرت صادق علیه السلام
از آنکه شیعیان ما میکنند بجانب چپ قبله و جهت علت پس حضرت
[illegible] که چون حضرت سبحانه جل شانه حجر الاسود را از بهشت بیرون فرستاد
و در جای خود گذاشت و علامات حرم را نصب کرد پس حضرت آدم از آن
جای که نور حجر الاسود بآن جای رسیده بود که مجموع دوازده میل بوده باشد
[illegible] که مقدار حرم است که چهار فرسخ در طول است و چهار فرسخ در عرض
پس اگر اندک انحرافی درین بلاد واقع شود بجانب راست پس نماز گزارنده از
حد قبله بیرون میرود و چون نشانهای حرم کمتر است از جانب راست پس
اگر اندک انحرافی در جانب چپ واقع شود پس از حد قبله بیرون نمیرود
و در حدیث دیگر فرمود زیرا که کعبه را شش حد است پس چهار حد آن بر دست
چپ تو است و دو حد آن بر دست راست تو است پس ازین سبب است
که منحرف میشوند بجانب چپ و بدانکه علامت قبله که در میان فقها مشهور
پس علامت قبله عراق مثل بغداد آنست که جدی را در پس دوش راست بگیرد

وعلامت بعضی از آن بلاد مثل موصل آن است که مغرب را جانب راست
بگیرند و مشرق را جانب چپ و علامت بعضی از بلاد شام آن است
که جدی را بر دوش چپ بگیرد و علامت بعضی از بلاد شام آن است که جدی
را بر دوش چپ و آن است که سهیل را در وقتی که بنهایت بلندی رسد
مابین چشمها گیرند و علامت بلاد یمن آن است که سهیل را در وقت
مذکور در پس دوشها گیرند و در بلاد آن است که جدی را در لب دوش
چپ گیرند و مغرب را جانب راست خود و مشرق را جانب چپ
و علامت قبله روم و قسطنطنیه آن است که مغرب را پس دوش راست
گیرند و محاذی مشرق باشند ضابطه دایره هندیه در باب قبله
چون خط نصف النهار ظاهر شود پس قبله هر بلادی ظاهر میشود و لیکن
ظنی است پس چون بنای این قول بر اهل رصد است پس اختلاف اینان
بر افاده دلیل بسیار است چنانکه در خصوص قبله اصفهان در مسجد جامع قدیم انحراف
از خط نصف النهار بجانب مغرب بنا بر زیج قدیم است و آن سی
درجه و چهل دقیقه است و بنا بر دستخط از زیج جدید الغ میرزا بن
شاهرخ پس مسجد جامع عباسی بر اینان مقرر ساختند و انحراف آن
درجه و بیست و هشت دقیقه است و بیخ باشش ثانیه مقرر فرمودند

در انحراف قبله از خط

در انحراف قبله از خط نصف النهار مولانا محمد باقر یزدی رحمه الله تعالی چنین فرموده است
که انحراف کاشان سی چهار درجه و سی و سه دقیقه است و تبریز با تبریز ده درجه چهل دقیقه
است و قزوین بیست و هفت درجه و سی چهار دقیقه است و استرآباد سی و هفت درجه و چهل
هفت دقیقه است و طوس چهل پنج درجه و دوازده دقیقه است و سبزوار چهل چهار درجه
و چهل شش دقیقه و نیشابور چهل و شش درجه و بیست و شش دقیقه و بغداد
دوازده درجه و پنج دقیقه است و بحرین پنجاه و هفت درجه و بیست و سه دقیقه است
و پنجاه و شش درجه و بیست دقیقه و همدان بیست و دو درجه و شانزده
دقیقه و ساوه بیست و سه درجه و هشت دقیقه است و طون پنجاه درجه و پنجاه و چهار
دقیقه است و طبس پنجاه و سه درجه و دو دقیقه است و شوشتر پنج درجه سیزده دقیقه
است پنجاه و سه درجه و پنجاه چهار دقیقه و مای پنجاه چهار درجه چهار دقیقه است
سمنان سی چهار درجه هشت دقیقه است و نیشابور سی و دو درجه و پنجاه چهار دقیقه
سی و چهار درجه هفتاد دقیقه است و هفتاد و یک درجه و نه دقیقه
هفتاد و چهار درجه و پنجاه و نه دقیقه است و حلب درجه و بیست دقیقه است
بلاد را تخمینی باید کرد ببلاد قریبه والله یعلم فصل در حرکات افلاک
و ستارگان پس بدانکه حکما ستاره را جسم میدانند و اهل شرع نور بسیط
از جای خود حرکت نمیکنند و با یکدیگر سیر میکنند و از هم جدا میشوند و بعضی

مطلق الوف نشد و از برجی ببرجی یکدیگر حرکت میکنند و در حرکت از یکدیگر
جدا نمیشوند و حرکت سه دو حرکت مختلف میباشند یکی عام که همه کواکب بان متحرک
کنند و آن حرکت شبانه روزی است که از مشرق بمغرب حرکت میکنند و دیگری حرکت
خاصه است که هر یک برای خود دارند و آن حرکت از مغرب بسوی مشرق است مانند
موری که برروی سنگ آسیا بجانب چپ حرکت و آسیا بجانب راست پس آن مور
بی مور دو حرکت مختلف میکند یکی بارادهٔ که از پیش اوست خود حرکت میکند
و دیگری بکراهت و جبر که آسیا آنرا به پس میگرداند و شماره در فلک جوا
مبین است در کتب و منجمان استدلال کرده اند باشتغال آفتاب و ستارگان در بروج
و منازل و اختلاف اوضاع اینها نسبت بیکدیگر از مقابله و مقارنه و تثلیث
و تربیع و تسدیس بر اموری که بعد ازین حادث شود و اگر همه منتقل بودند و بهم
سیر بعه حرکت میکردند برای سیر ستاران منازل و بروج معلومه بهم نمیرسید
پس نامها و علامتهای بروج بر طرف میشد زیرا که انتقای ستارات بجاهای
صوری که از ثوابت انتزاع کرده اند میتوان دانست مانند مسافری که از منزلی
بمنزلی میرود و از شهری بشهری منتقل گردد و اگر همه با هم حرکت میکنند با همه
حرکات فلکی سر بسر بیک نهج و یکنواخت بعمل می آید و از حیث توحید مغفلند
ظاهر میشود که غیر کواکب سبعه سیاره که قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ

و مشتری و زحل

و مشتری و زحل حرکت خاصه نداشته باشند چنانکه در اول حکمای یونان توهم
کرده بودند پس باین سبب اینهارا ثوابت نامیده اند و بعد از آن بارصاد حرکت
قلیلی یافته اند که فلک ثوابت در هفتاد سال یکدرجه قطع میکند تقریباً یکدور قطع
میکند و زحل در سی سال دوری تمام میکند و مشتری در دوازده سال الا یک ماه و نیم
دوری تمام میکند و زهره و عطارد قریب بیک سال دوری تمام میکند و عرب
انتقال بروج را از کواکب میدانسته اند که صور بروج از آنها ملتزع میشود
و ظاهر است که احتراز بودن قمر در عقرب که در تبروج و در سفر در احادیث
وارد شده نیز محاذات ستارهای عقرب باشد زیرا که اصطلاح حادث منجمان
در آن زمانها مستند اول نبوده است و آن درین زمان بعد از خروج از برج عقرب
میشود و بعضی ازاینها گاه پنهان میشوند و گاه آشکارا مانند جوزا و ثریا و شعرا
سهیل و بعضی دایم الظهوراند که هرگز پنهان نمیشوند مانند بنات النعش
بطوری که هفت ستاره اند و جدی و فرقدان از آنجمله است پس اینها علامتند
از برای دانستن قبله و جهات طرق و مسالک در دریا و صحرا و اینها در
اکثر بلاد معموره ایرانظهور اند در استعلام سموت و جهات و طرق و بعضی
از اینها علامتند از برای نضج میوه‌ها و رسیدن علامت و آب دادن
زراعات و بار کردن شتران و چیدن انگور و خربزه و سایر میوه‌ها از برای

ذخیره و مطلع شدن سردی هوا که ضرر بمیوه نرساند مثل ستاره جدی بینند که در میان
عراق مشهور است و دیگر از برای تخم کشتن و سفر دریا و حوادثات و ضبط غلات و وزیدن
بادها و بارانها و ظهور گرمای و سرما و مسافران در شبها از آنها منتفع میشوند و قطع
بیابانهای تار و روی دریای ذخار و افلاک را حکما نه گرفته اند فلک اطلس و فلک
اعظم نیز میگویند و فلک البروج و هفت آسمان اما در احادیث افلاک هفت اند
در عرش و کرسی و حجب و سرادقات بسیار ظاهر میشود که حکما و ثبات نکرده اند و نفی
هم نکرده اند و حرکت شبانه روزی که اسرع حرکات است در شبانه روز یکدور قطع
میکند بفلک نهم منسوب میدانند و بعد محدب آنرا از زمین بغیر از خدا کسی
نمیداند و بعد مقعران که باعتقاد حکما راس سطح فلک ثوابت است و از زمین هوا که
سی و سه هزار و پانصد و بیست و چهار فرسخ تقریر کرده اند و حرکت آن در شبانه روز
دو بیست هزار فرسخ است هر نقطه از آن این مسافت را طی میکند در روزی و از بی
قیاسی که سرعت در حرکت مرتبه است ذالک تقدیر العزیز العلیم فصل در الوان آسمان
اما لون آسمان کبود رنگ است و حکما توهم کرده اند که کوه قاف زمرد سبز است
و بغایت مرتفع است و محیط است بعالم از لون آن کوه آسمان کبود است در طلوع صبح
اول سفیدی بهم میرسد در افق آسمان و ابتدای آن محاذی زمین است سیاه است
گرگو بیند که باعتبار کبودی آب دریای چین است که تابش میکنند و در کتب دیوم

نوشته است

نوشته است که آسمان اول هشت رفیع است و لونش برنگ آهن است و در ان خلق تعالی فرشتگان
از نور آفریده است و نام فرشته مهتر ایشان رعد است و موکل است برابر باران و تسبیح او این است
سبحان ذی الملک والملکوت در آسمان دوم و آسمان دوم برنگ مس آفریده
شده و نامش قیدوست و در وی انواع فرشتگان اند و تسبیح ایشان این است سبحان ذی
العزة والجبروت و در ان فرشته است بزرگ ایشان که نامش حبیب است و یک نیمه
او از برف است و یک نیمه از آتش و تسبیح او این است یا مؤلف بین الثلج والنار الف
بین المؤمنین عبادک آسمان سیم و آسمان سیم برنگ برنج است و نامش
... ملکون است و تسبیح ملائکه او این است سبوح قدوس ربنا الرحمن لا اله الا الله و
آسمان پنجم و آسمان پنجم برنگ زلال است آسمان ششم
و آسمان ششم برنگ یاقوت است و نامش عاروس است و آن از گوهر
... آسمان هفتم و آسمان هفتم برنگ در سفید است و نامش رفیع است
و موافق احادیث معتبره از زمین تا آسمان اول پانصد سال راه است و هم چنین
هر آسمانی تا آسمان دیگر بر این قسم است و غلظت و ضخامت هر آسمان پانصد سال
راه است پس از زمین تا آسمان هفتم هفت هزار سال راه است و از آنجا تا بعرش
و کرسی پس خدای عالمیان مسافت آنرا میداند و بس و آسمان درها دارد که
میبندند و میگشایند بخلاف حکما که میگویند آسمان فرجه ندارد و خرق والتیام

[illegible]

ورو ممکن نیست و این نه افلاک را که قایلند پس میگویند که فاصله در میان
ایشان نیست و بهم چسبیده اند و اما زمینهای در بینی آسمان اول مثل حلقه است
در بیابان و هر آسمانی در بینی آسمان دیگر مثل حلقه ایست در بیابانی و تمام
آسمانها در بینی کرسی مثل حلقه است در بیابانی و کرسی در نزد عرش مثل
حلقه ایست در بیابان و اما در حقیقت آفتاب میان حکما خلاف
بسیار است که آیا از چه چیز است پس بعضی گفته اند فلک ایست میان تهی و پر از
آتش است و دهانی دارد که این حرکت و شعاع از آن ساطع است و بعضی گفته
اند مثل ابر است و بعضی گفته اند از آبگینه است و قبول [illegible] از عالم میکند و شعاعش
را بر عالم میافکند و بعضی گفته اند از جسم لطیف است که از آب دریا منعقد میشود
و بعضی گفته اند اجزای آن بسیار است که از آتش جسم شده است و بعضی گفته اند
جوهری بی جسم است بغیر عناصر چهارگانه و نیز در شکلش اختلاف کرده اند
پس بعضی گفته اند صفحه عریض است کره مدور چه و همچنین در مقدارش خلاف
کرده اند پس بعضی گفته اند کمتر از زمین است و بعضی گفته اند از جزیره عظیمه
بزرگتر است و اما اهل هندسه میگویند صد و شصت برابر زمین است
و مشهور آن است که جوهر دیگر است بغیر عناصر اربعه و شکلش کروی است
و مقدارش صد و شصت برابر زمین است در بعضی و تمثیل و اقوال مذکوره

اقوال قدمای

اقوال قدمای حکماست و درین زمان مشهور کرده است و موافق احادیث معتبره
بسیار نور آفتاب از نور عرش الهی است جل شأنه و حرارت او از کرسی جسمش است
و وسعتش موافق نصیر مولانا فتح الله شش هزار و چهارصد فرسخ است و ماه موافق حکما
و مذهب حکما قطران با قطر زمین برابر است و موافق احادیث وسعتش
چهار هزار فرسخ است و کلف در روی او جزیره و مرغزاریست که خداوند عالمیان
در آنجا او آفریده است و جسم او سیاه است پس صفا و اقتباس نور از آفتاب
میکند و گویند بزرگی ستاره نهم که تیزنس ستاره بنات النعش است بقدر مقابل
زمین است والله العلیم سبب در کسوف و خسوف موافق احادیث معتبره
آنست که خداوند عالمیان در هر چند مدت امر میفرماید که ملائکه ایشان
را بدریای ظلمت فرو برند تا غرق نشوند بنور خود و معصیت نکنند و بندگان
کان نیز آگاه شوند و اجتناب نمایند از معصیت و عذاب الهی
و مجسمه و مشبهه و کرامیه از فرق اسلام میگویند که آفتاب و ماه بر
گوساله سوارند پس از گوساله میافتند و در دریای که آسمان میباشند پس
فرو میروند و نیز میشوند و بعد از آن ملائکه ایشان را بر میآورند و سوار می
کنند و مجوس میگویند که ماه غلاف دارد و در شب اول بتدریج آن را از
غلاف بیرون می آورند تا شب نیمه ماه و باز بتدریج ملائکه آن را در غلاف میکنند

وعلت خسوف ماه آنست که ماه در غلاف شید میشود و مرئی در اندرون غلاف
میماند تا بعد از آن بیرون میآید و آفتاب گاهی در غلاف ماه می افتد بغلط آخر
بیرون میآید پس علت کسوف آفتاب اینست و منجمان میگویند که علت
خسوف و کسوف آنست که آفتاب و ماه بعقد راس یا ذنب که رسیدند سیاه
میشوند والله اعلم

فصل در مساحت زمین در مساحت زمین و طول
آن و قطر نشین بر آنکه زمین موافق مذهب حکما کرویست و شواهد حقیقیه
بسیار بر آن دلالت دارد و معظم معموره قطب شمالی مرتفع است و چون
از کرویه حقیقیه بیرون رفته است و طرف شمالی همه جا بلندتر است از طرف
جنوب پس ازین جهت است که اسافل بربر و حبشه و سراندیب همه بیابانها و جبال
مویا بنده و باین سبب اکثر انهار مانند دجله و فرات از جهت شمال بجانب
جنوب جاریست و چون آبها از جوف زمین است در ارتفاع و انخفاض
پس چون چشمهای قنوات که جاری میشوند از شمال بجانب جنوب میآید
تا بروی زمین جاری میشود پس اگر آب در بلندی بنا شد بر روی زمین جاری
نمیشود پس دیگر آب زیاد میآید بدریا میریزد و اما آب با کثر سطح زمین
محیط است و عمارات بر کمتر از یک ربع است از سطح آن و آن ربع را ربع
مسکون خوانند و دایره عظیمه که معدل النهار بر سطح آن احداث کند

اینرا خط استوا

اینرا خط استوا خوانند و ابتدای معموره از آنجا گیرند و مبدا عمارات از مشرق گنگ
دز دانست تا جزایر خالدات که الحال خرابست و از آنجا تا ساحل دریای
مغرب ده درجه است و نصف از زمین در بحر اعظم که او را اقیانوس خوانند
مغمور است و یک نصف ظاهر است مانند بیضه که در آب افکنند نیمی ظاهر
و نیمی مختفی است و درین نصف که ربع مسکونست نصفی که در جانب جنوب افتاده
خراب است پس از چهار ربع زمین یک ربع عمارت دارد که در شمال خط استوا است
برعم بطلمیوس طول معموره از مشرق تا بمغرب صد و هشتاد درجه است که هزار
[illegible] فرسخ باشد و نزد متقدمین طول معموره از اقصای مغرب نیست و نزد بعضی از
ساحل محیط غربی گرفته اند و بعضی از جزایر خالدات گرفته اند که در سمت
اراضی حبشه افتاده است و عرض معموره ابتدای آن از خط استوا شصت درجه
است که یکهزار و چهارصد و شصت و شش فرسخ و ثلثی باشد بطلمیوس گوید که
[illegible] جنوبی خط استوا در اطراف زنگ و حبشه بمسافت شانزده درجه و ثلث
[illegible] عمارتهای دیگر یافتیم و در اقصا دارآورده که طول معموره بیش از هشتاد و دو
درجه و ثلث و پنج دقیقه است که هزار و هشتصد و سی و یک فرسخ و نیم باشند و طول
[illegible] عبادلست از بعد آن بمواضع از ساحل دریای محیط تا اقصای مغرب
جزایر خالدات است و عرض بلاد مراد دوری بقاع است از خط و ابتدای

خط استوا از شرقی اراضی بلاد چینیان است و بر جزایر محکوت کذرد پس جنوب بلاد
چیان و کنک از پس بر جزایر زاده که انرا عرض المذهب نیز کویند پس
بر شمال سرانزیب و میان جزیره کله و سریره و وسط جزایر دیره و شمال جزایر
دیره و شمال جزایر بربر و از معظمات جزایر بلاد زنکیان بکذرد تا بحر اعظم ملتقی
شود و هر شهری که بر خط استوا بود شب و روز انجا مساوی بود اما
مساحت تمام ادوار زمین حکما حصه هر درجه از درجات فلک را نوزده
فرسخ یافته اند تقریبا او را به سیصد و شصت عدد درجات فلک ضرب کرده
اند شش هزار و هشتصد فرسخ حاصل آمد پس حکم کرده اند که این دایره دور زمین باشد
و برین تقدیر پس قطر زمین دو هزار و صد و شصت و سه فرسخ باشد پس نصف
قطر زمین هزار و هشتاد و یک فرسخ و نیم باشد و مساحت سطح نقوا
تکسیر جمله چهار هزار هزار صد و سی و هشت هزار و هشتصد فرسخ بود و
مساحت معموره ربع هشت هزار هزار و صد و چهل و سه هزار و سیصد
بیست و نه فرسخ باشد پس بطلمیوس از حکما هر درجه را بیست و دو فرسخ
و دو دانک کرفته است و طول معموره زمین از خط استوا تا عرض پنجاه و
شش درجه و سی دقیقه که تمام میل کلی است چهار فرسخ است و عرض او هزار و
چهار صد و هفتاد و شش فرسخ است و تکسیر این مجموع سه هزار بار هزار و هزار

هشتصد و شصت

بود و صد و بیست فرسخ بود و سیصد ...

هشتصد و شصت و پنج هزار و سیصد و بیست فرسخ است اما طبقات زمین یعنی حکما
عبارت است از طبقه آتش و طبقه زمهریر و طبقه آب و طبقه زمین کل و طبقه
خاک صرف و از حضرت امیر المومنین علیه السلام منقول است که از آنجا که آفتاب
طلوع میکند تا آنجا که فرو میرود در لیث دویست و هشت هزار و چهار صد فرسخ
است پنجاه و یک هزار جای غولان و دیوان و امثال ایشان است و چهل و هشت هزار
ابایی است و دوازده هزار فرسخ هندوستان است و چهار هزار فرسخ ماوراء
النهر است مثل ترکستان و دشت قبچاق و ختا و ختن و چین و بر و اینها ترکستان
نصف هزار فرسخ است و در و حبری نلبت و صحرا است و سه هزار فرسخ ولایت
خوارزم است و هشت هزار فرسخ هشت درجان و چرکس است و نه هزار فرسخ
روم است و یازده هزار فرسخ فرنک است و هزار فرسخ عراق عرب مثل
کوفه و بغداد و موصل و بصره فرسخ یونان است که دریا کرفته و هزار فرسخ بیابان
است و شش هزار فرسخ کرد اکرد کوه قاف است و شش هزار فرسخ سغهر زنان
است و دو هزار فرسخ و یکصد فرسخ عراق عجم و آذربایجان است والله یعلم

فصل در ذکر اقالیم سبعه و حدود آنها ۱ اقلیم اول

متعلق است بزحل و عامه آن اسود اللون اند و ارتفاع قطب
شمالی درین اقلیم دوازده درجه و ثلث باشد حد اول آن بنزدیک

خطا کستوا از جهة مشرق و شمال جزیره یاقوت باشند پس جنوب بلاد چین و شمال
دریای سرانوب و وسط بلاد سند و هند گذرد و بحر فارس را قطع کند
و بر جنوب بلاد عمان و وسط بلاد یمن گذرد و از آنجا بحر قلزم را قطع کند
پس بر وسط بلاد حبشه گذرد و از آنجا رود نیل مصر را قطع کند تا به بحر
محیط منتهی شود و در این اقلیم سیصد و چهل شهر بزرگ و هزار شهر کوچک
و بیست کوه بزرگ و رفیع و سی شهر بزرگ مع مسافات و معموره این
اقلیم را دوازده هزار فرسخ گرفته اند و معظم این بلاد هند و سند و ستان

اقلیم دویم بمشتری منسوب است و لون عامه این بلاد سمره و سواد
باشند و ارتفاع قطب درین اقلیم بیست و چهار درجه و نصف سدس باشند
و ابتدای این از مشرق بود بر وسط بلاد چین و شمال سرانوب گذرد پس
بر وسط بلاد هند و قندهار و وسط کابل و سند و جنوب بلاد کرمان گذرد
پس بحر فارس را قطع کند پس بر وسط بلاد رقه و افریقیه و شمال بربرستان
و جنوب قیروان و وسط بلاد مرطابه گذرد و بساحل بحر اقصا بوس
منتهی شود و از معظم این اقلیم مکه معظمه و مدینه مشرفه است و شهرهای
بزرگ این اقلیم سیصد و شصت باشند و شهرهای کوچک آن دو هزار
باشند و هفده کوه عظیم دارد و دو رود خانه عظیم و معظم معموره این اقلیم [illegible]

اقلیم سیم متعلق است اهالی این اسمر اللون باشند
و ارتفاع قطب درین اقلیم سی و سه درجه و ثلثان درجه باشند پس ابتدای
این اقلیم از حد مشرق از بلاد چین است و بر جنوب بلاد یاجوج و ماجوج
گذرد و وسط بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط کابل پس بر بلاد
قندهار رود و در وسط بلاد کهر و مکران و سیستان و وسط کرمان و بلاد
فارس و بلاد عراق و جنوب بلاد دیار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط
بلاد شام بگذرد پس بلاد مصر و اسکندریه رود و وسط بلاد فارس و وسط
بلاد قیروان و بلاد طنجه بر رود تا به بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این
اقلیم صد و شصت و نه باشند و شهر کوچک و بلاد دیگر قریب سه هزار
بود و شش کوه بزرگ دارد و بیست و دو رود خانه بزرگ و عمل معموره
این اقلیم ولایت ملح است و هفت هزار معمور درین اقلیم است

اقلیم چهارم متعلق است پس اهالی آن ولایت سبز [illegible]
[illegible] سفید [illegible] بلند بزرگی و وسط معموره عالم است و ابتدای این اقلیم از
[illegible] شمال بلاد چین [illegible] پس از آن جابولایت تبت و [illegible] و ختا و ختن
[illegible] پس از آن جابولایت و جبال الکهر و کوه بلور و برخشان و جنوب بلاد یاجوج
و ماجوج گذرد پس بر وسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و سند و ستان و وسط بلاد طخارستان

بلاد کرمان و فارس و خوزستان گذرد و از آنجا بوسط ولایت عراق و باز بکر و
دیار ربیعه و شمال بلاد شام بگذرد و از آنجا بحر روم را قطع کند و بر جزیره قبرس
و صقالیه و شمال بلاد مصر و شام و اسکندریه و بلاد مغرب و افریقیه و افرنجه
و طنجه بگذرد و بساحل بحر منتهی شود و درین اقلیم دویست و یازده شهر عظیم
است و چهار هزار شهر کوچک دارد و بیست و پنج کوه بزرگ دارد و بیست
و دو نهر عظیم دارد و ارتفاع قطب درین اقلیم سی و شش درجه و صد و سی دقیقه
بود **اقلیم پنجم** متعلق است بزهره و عامه این بلاد ابیض اللون اند
و ارتفاع قطب درین بلاد چهل و یک درجه و ربعی باشند و حد آن از مشرق
است تا وسط بلاد ترکستان و ماوراءالنهر و از آنجا بحر جیحون را قطع کند و بر شمال
بلاد خراسان گذرد و از آنجا بخوارزم آید پس از آنجا بولایت سیستان آید
و بکرمان و از آنجا بفارس و ری و شمال عراق و اصفهان و جنوب آذربایجان
و در میان بلاد انه پس ارمینیه و ولایت روم و جزیره یونان گذرد و بر
جنوب الجزیره و از میان ولایت انه پس گذشته به بحر قیانوس منتهی
شود و اصفهان و اهل این اقلیم است و این اقلیم دویست و یازده شهر عظیم
بزرگ دارد و هزار و ششصد شهر کوچک دارد و سی کوه بزرگ و سی رود
خانه عظیم دارد و معموره این اقلیم ماوراءالنهر است **اقلیم ششم**

متعلق است بعطارد

متعلق است بعطارد و لون عامه این بلاد اشقر است و ارتفاع قطب درین ولایت
چهل و پنج درجه و ربع درجه بود و مبداء از مشرق بود و از شمال ولایت
یاجوج و ماجوج و بلاد خطا و خاقان و شمال کیمک و پنجاب گذرد پس بعضی
از نواحی خوارزم و حوالی جیلان و شمال قسطنطنیه و میان ولایت فلیق
گذرد تا به بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این ولایت که اقلیم ششم باشد
دویست و چهل شهر باشند و بلاد صغار بیست و دو هزار باشند پس بیست و دو
کوه عظیم و سی نهر بزرگ عظیم دارد **اقلیم هفتم** متعلق است بقمر
و عامه این ولایت لون ایشان سفید و مایل بزنگار است و بزردی و سپیدی
بیشتر مایل اند و ارتفاع قطب درین اقلیم چهل و نه درجه و ربع است و مبداء
از مشرق اراضی چین است تا بساحل دریای گیلان و رود اتل و ولایت
اوس و بلغار و بعضی از ولایت گرجی و شمال مصر تا سمت حد روس شود تا
بساحل بحر اعظم منتهی شود و شهرهای بزرگ این اقلیم صد و چهل و دو باشد
و شهرهای کوچک آن به هزار و چهارصد شهر بود و دوازده نهر و نه جبال دارد
تتمه بدانکه از مواضعی که داخل اقالیم سبعه نیست پس موضعی است
آنرا ماورای اقالیم سبعه خوانند و عمارت آن از اینجا و درجه و ثلث است
که آخر اقلیم هفتم است و بقول اصح عرضش شصت و شش درجه باشد

وبعضی آخر آن اقلیم را تا سبت دو درجه و پنج دقیقه گفته اند که فرسخ آن بطول بطلیموس
چهارصد و هشتاد و سه فرسخ و نیم باشد تقریبا و بنا بر رصد مامونی چهارصد و نو
زده فرسخ باشد وازین عمارت چون بگذرند از شدت برف و سرما نتوان بسر
رفت و عمارت و حیوان بهیر نیابند و از بلاد مشهوره این مواضع بلغار شهر
اسبوس است که اهل بلغار در آنجا بازرگانی میروند و دیگر شهر لوده است که اهالی
وحشی باشند و با مردم الفت نگیرند و سنجاب و سمور متاع آن شهر است
و بالجمله در عرضی پنجاه و شش فرسخ و شصت و یک درجه باشند و روزهای
اطول از این موضع بهفده و هجده و نوزده برسد و سکان الولایت
ششماه در حمام و زیر زمین بسر برند و روز دراز ایشان بیست و یک
ساعت باشد و اهالی الولایت را بسنج بیشتر قامت باشد و عرضی
روی ایشان سه بغیر باشد و جلود ابدان ایشان سیاه باشد و بران
نقطهای زرد و سفید باشد و جمعی از ایشان بال دارند که طیران میکنند
پس از مقام خود بیرون نتوانند آمد و چون بیرون آیند فی الحال بمیرند و نیز قومی
باشند که در طبیعت مشابه و حوش باشند و بمیری در میان نباشند و روز شب اگر
به بیست و سه ساعت رسد و هم چنین در عرضی شصت و هفت درجه میرسد و روز یکماه
و شب یکماه باشد و چون عرض ربع مسکون بهشتاد درجه رسد روز پنجاه باشد و چون

عرضی به نود رسد

عرض به نود رسد که ربع مسکون دور فلک است شش ماه روز و شش ماه شب که شبانه
روزی یک سال باشد و در آنجا دور فلک رحوی باشد یعنی مثل آسیا بگردد و معدل النهار
بر افق منطبق شود و قطب شمال بسمت الراس رسد و مشرق و مغرب معین نباشد
و هر چند عرض بیشتر میشود قطب شمالی که جدی نزدیک بآن است بلندتر میشود و قطب
جنوبی از افق پست تر میشود و آنچه عرض این نسبت کمتر از میل کل است مانند
مکه معظمه سالی دو مرتبه آفتاب در وقت زوال بسمت الراس میرسد که در آن
وقت هیچ چیزی سایه ندارد و آنچه مساوی میل کل است سالی یکمرتبه چنین میشود
و آنچه زیاده از میل کل است مثل این بلاد که اصفهان است و اکثر معموره آفتاب
بسمت الراس نزدیک میشود و در تابستان و زمستان دور میشود و چندانکه دوری
از خط استوا بیشتر میشود تفاوت میان شب و روز بهم میرسد و اختلاف
کم و زیاد ساعات شب و روز باین اعتبار میشود

فصل در ماهیت دریاها

و طول و عرض و عدد آن و در زمان مد و جزر است در مد و جزر بدانکه نقصان
و زیاده و ارتفاع و انخفاض آب دریا در اوقات متفرقه اغلب هیجان
آب منقلات فلک و اشعهٔ کواکب است که بر سطح آن آب می افتد و اتصالات
کواکب با قمر و نزول آن بمنازل معینه درین باب اثر عظیم دارد اگر در شرع
اهل شرع این احوال متروک است و اما حکما و اهل رصد گویند

هیجان آب دریا و بخار زمین هیجان اخلاطست در بدن آدم و ارتفاع آب
دریا را سبب آنست که بجهة قرار در موضع خود گرم میشود و آفتاب و سایر
کواکب در وی اثر تمام می کنند پس بعضی از اجزای آن تحلیل یافته پس مکان
وسیع تر از مکان اول طلب میکند پس آن اجزا ایکدیگر را بجهة تخلخل ترا
فع مینمایند و علت مد چنان باشد که در قعر دریا صخره و حجار بسیار باشند و چون
قمر مسامت قعر بحر شود و اشراق خود را بران افکند و شعاع آن با حجار
و صخره صلبیه رسد و از اینجا بتراجع منعکس شود و تسخین کنند
و چون آب مطارح و شعه قمر گشته لطیف و گرم گردد تخلخل پیدا کند که
مکان فراخ تر اول خواهد و امواج او متلاطم شود تا قمر بوسط النهار
رسد و چون از آن جا زایل شود این غلیان و مد ساکن شود و اجزای
آب بقوام خود آید پس جزر عبارت ازین باشد و چون قمر با فق غربی رسد
در جانب شرقی مد بنیاد شود تا وقتی که در تحت الارض بوسط السماء
رسد باز آغاز جزر باشد و بخاری که درین ربع مسکون است اسم جسمست
و طایفه مشبهه گویند که خدای را ملکی است که چون پای در دریا گذارد
پس آب از جای خود حرکت کند این است علامت مد و چون پای بر دارد
پس آب بجای خود بر گردد پس این است علامت جزر

در باب دریاهای که در دنیاست

در باب دریاها که در دنیاست این است بحر الهند و بحر ... و
بحر المغرب و بحر النطیس و بحر طبرستان اول بحر الهند که آنرا بحر السند
و بحر الفارس و بحر عمان و بحر چین نیز گویند طول آن از زمین تا حبشه دو هزار
سیصد و نصف فرسنگ است و عرض وی هفتصد فرسنگ است سیصد و سی فرسنگ شمالیست
از خط استوا و باقی در جنوب خط استوا است و در میان مواضع میرود و آنرا
خلیج بربر و خلیج فارسی و خلیج هند و بحر هند و بحر اخضر نیز می گویند و درین
دریا بیست هزار جزیره است که در برابر ارض چین واقع شده که هزار
فرسنگ است دوم بحر الشام که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و دریای بزرگ
خوانند طولش از مغرب تا مشرق هزار و سیصد فرسنگ است و عرض آن
آنجا که بمحیط پیوندد سی فرسنگ است و در بعضی مکان عرض آن بر دویست
فرسنگ میرسد و چون بحد شام رسد دویست و نصف فرسنگ میشود
و دو شعبه از آن بمیان عالم آید یکی را خلیج اورنس و دیگری را خلیج یونان
میگویند و درین دریا دویست و نصف و دو جزیره است والله اعلم
سیوم بحر المغرب این دریا را بحر اندلس و بحر طنجه و بحر کودان
... از بلاد حدود سوس و بلاد اندلس و فرنس میگذرد و میرود بجانب
مشرق و میگویند بحر قیانوسی اینست و دریای هند در ناحیه

مغرب درین دریا بپیوندد و مجمع البحرین این دریاست از هنگام طلوع
آفتاب بجز مغرب بالا گیرد و بدریای هند ریزد و از زوال تا غروب
حال بر عکس باشد و بواسطهٔ بزرگی دریا عبور کسی در آن نمیشود و طول
و عرض آن معلوم نیست و جزایر خالدات از جملهٔ این بحر است که در آب
مغموره شده است چهارم بحر اتیطس آنرا بحر طرابزون و بحر الروس
نیز گویند و از قسطنطنیه بزمین روس و صقلات ممتد شود و بنای
شهر قسطنطنیه بر بحر واقع شده است طول وی چهار صد و سی و سه فرسخ
است و دو شعبه دارد یکی قریب بجزیره سودان دوم خلیج فرنگ است
تا قریب صقالیه و کلات ممتد میشود و اراضی بلغار از جمله سواحل
این دریاست پنجم بحر طبرستان و آنرا دریای گیلان و گرگان
و باب الابواب و خزر نیز گویند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو
شصت فرسخ است و این مدور است و از آبسکون ممتد میشود به طرف
دیلم و طبرستان و شیروان پس به خزر بگذرد و بابسکو منتهی شود و رود
ارس و رود کر و آمل و سفید رود درین دریا ریزد و عبور رکوب درین
دریا مشکل است و دیگر بحر بربر و آنرا زنج نیز گویند و از جملهٔ خلیج
دریای هندست طول آن سیصد و شصت فرسخ است و عرض آن پنج فرسخ است

ساکب این بحر

ساکب این بحر سهیل قطب جنوب را بنهایت ظاهر میبیند و قطب شمال
را نتوانند دید و کیفیت این دریا بخلاف دریا متغیر میشود و صندل و آبنوس
و غیر از سواحل این دریا بدست آید و دیگر بحر قلزم که آنرا ان الیهود
و بحر احمر و بحر الیمن و بحر العدن نیز گویند از جمله خلیجات بحر هند است
در اراضی یمن و عدن و محاذی شریفه وی افتاده است و هلاک فرعون درین
دریا بوده از این دریا تا مصر سه مرحله راهست و دریای استرآباد که بعضی م
انتها د تمام یافته غلط است و بحر فارس این دریا را بحر بصره و بحر عمان
و بحر هند نیز گویند طول این دریا چهار صد و شصت فرسخ است و عرض
آن صد و هشتاد فرسخ است و میان این دریا تا قلزم یا نصد فرسخ راهست
که آنرا اراضی جزیره عرب خوانند و مصب دجله بغداد و فرات و رود
خوزستان و فراسی کرمانشاهان و کرنک اصفهان و جز آن درین دریا بود
و دیگر بحر هندست این شیوه را بجهت آنکه در مقابل اراضی هند
افتاده است بدین اسم میخوانند و حال آنکه من شعب از بحر اعظم است
و طول این دریا از مشرق تا بمغرب یا نصد و هفتاد و سه فرسخ است و عرض
آن از جنوب تا شمال پنجاه فرسخ است و جزیره سراندیب در این دریا ست
و دیگر بحر اخضر این دریا در اقصا بلاد هند از بحر اعظم من شعب میشود

و شهرهای چینی در سواحل این دریا واقع شده انرا دریای چینی نیز خوانند

و بعضی گفته اند زمین این دریا تا آخر صد و اشتهای درجه که طول معمور است

شش قیمت نمکه [illegible] قیمت

و دیگر بحر [illegible] از خلیج بحر شام است طول این دریا بطرف

شمال دویست و پنجاه فرسخ است و بمحیط متصل نباشد دلیل بر این

است که از میان صقلاب و روس از راه خشک بقسطنطنیه

میتوان رفت والله اعلم

ضرورت سم مثقال [illegible] مثقال نمک

مرقات

[illegible] در آن حل کرده [illegible] پوست به خشک کرده

[illegible] در [illegible] بکرز یک کنده انمر [illegible] و سود [illegible] فلفل [illegible]

مثقال [illegible] کرده [illegible] جهار رفیان قهوه حور آب کرده [illegible]

[illegible] اضافه [illegible] [illegible] دیگر نمک آ [illegible] مثقال آب [illegible]

کرده [illegible] صاف کرده اضافه نامیه [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] پوست [illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] آب طبخ داده [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] صاحای [illegible]

و در [illegible] اضافه و الصرف [illegible] است [illegible]

[illegible] مثقال [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال مخلوط [illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] خشک کرده [illegible]

۱۲ روز [illegible]

حقیقات [illegible] و [illegible] آب صاف [illegible]

[illegible] الی شش کنده [illegible] حل کرده [illegible]

صفت [illegible] و [illegible]

[illegible] در [illegible] بجمع [illegible] از آل

آب [illegible] در [illegible] نوبت [illegible] صفت [illegible]

در [illegible] را [illegible] مثقال در آ

طبخ داده [illegible] مرتبه [illegible] اطفال

[illegible] در [illegible] آب [illegible] حل کرده [illegible]

[illegible] کنده [illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مثقال در [illegible] روز [illegible]

[illegible] کافور [illegible] کنده [illegible] در

[illegible] ساعت یک قیمت [illegible]

[illegible] کافور [illegible] کنده [illegible] شش کنده در [illegible]

[illegible] استعمال [illegible] در [illegible]

[illegible] کافور [illegible] کنده [illegible]

[illegible] کرده یک نوبت [illegible]

نمکه [illegible]

[illegible] جمع [illegible]

[illegible] مثقال [illegible]

[illegible] مخلوط [illegible]

[illegible] حاى [illegible]

[illegible] اضافه [illegible]

پس از آن [illegible] مثقال [illegible]

در [illegible] روز [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

فصلی در کیفیت خلقت آسمانها و زمینها خداوند عالمیان جل جلاله پیش
از همه اشیا نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را آفرید و بعضی از حکما
بعقل اول و قلم تعبیر کرده اند از نور آن حضرت ص و بعد از آن نور اهل
بیتش صلوات الله علیهم اجمعین با انبیاء دیگر را آفرید پس از نور حضرت
جوهری آفرید و آنرا ابر و شبنم کرد و در آن شبنم بنظر هیبت نظر کرد پس
آن آب شیرین شد و در آن شبنم دیگر بنظر شفقت و رحمت نظر کرد پس
عرش را از آن آفرید و عرش را بر روی آب گذاشت پس کرسی را از نور
عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید پس آسمانها

را از دودی

را از دودی که از آب برخواست آفرید و از کف آن آب زمین را خلق
کرد پس زمین مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد از موج
و کف آب تا زمین قرار گرفت پس ملکی را خلق کرد که پای ملک
بر آن سنگ است و گاوی بسیار بزرگ آفرید که بر پشت آن قرار
گرفت و ماهی بزرگی آفرید که پای گاو در پشت آن ماهی قرار گرفت
و ماهی بر روی آبست و آب بر روی هواست و هوا بر روی ظلمت است
و دیگر در زیر ظلمت است بغیر از خدای تعالی کسی دیگر نمیداند پس در روز
شنبه ابوالجان را آفرید و در روز یکشنبه زمین را آفرید و در دوشنبه
کوهها را با دریا آفرید و در روز سه شنبه اشجار و نباتات
زمین را آفرید و انهار و هوام و دیگر در شهرهاست و در روز چهارشنبه
آتش را آفرید و در روز پنجشنبه ملایکه با آفتاب و ماه و ستارگان
را آفرید و در روایتی وارد است که درین روز ملایکه را تنها آفرید
و در روز جمعه آدم را تنها آفرید و در روایتی آنکه ابتدای آفرینش را
شنبه گفته و در شش روز دنیا و مافیها آفرید این بود از قول اهل
شرع و مذهب فارسیان در آفرینش آنست که مجوسی در کتب
زند و پازند از زردشت نقل میکنند که حق تعالی عالم و آدم را در شش

گاه آخر هر دان شش روز سال را گاهنبار و گاهنبار میگویند باصطلاح ایشان
و هر گاهی نامی دارد و گاه گاهنبار اوّل که میدیوزرم نام دارد و آن جوز
روز باشد که روز پانزدهم اُردی بهشت نام ماه قدیمست پس گویند یزدان
ازین روز تا چهل روز آفرینش آسمان را باتمام رسانید و گاه گاهنبار
دوم میدیوشم نام دارد و آن خور روز است که یازدهم تیر ماه قدیم باشد
گویند که یزدان ازین روز تا شصت روز آفرینش را تمام کرد و گاه گاهنبار
سیم پتیهشهیم نام دارد و آن اشتاد روز است که بیست سیم شهریور ماه
قدیم است باشد گویند که یزدان ازین روز تا هفتاد روز آفرینش را باتمام
رسانید و گاه گاهنبار چهارم ایاسرم نام دارد و آن اشتاد روز است
که بیست ششم شهریور ماه قدیم باشد و گویند که یزدان ازین روز تا سی روز آفرینش
نباتات و درختان را تمام کرد گاه گاهنبار پنجم میدیارم نام دارد
که آن اوّل مهر روز است که شانزدهم بهمن ماه قدیم باشد گویند که یزدان
ازین روز تا هفتاد روز حیوانات را آفرید و حیوانات دو صد و
هشتاد و دو نوع اند صد و هفتاد و دو قسم چرنده و صد و ده قسم پرنده
و گاه گاهنبار ششم که همسپتمدم نام دارد آهنور روز است که روز
اوّل خمسهٔ مسترقه قدیم باشد گویند که یزدان ازین روز تا هفتاد روز آفرینش

آدم را

آدم را کرد که بزعم ایشان کیومرث باشند و مبادی این ایام بر تقدیر بیست
که خمسه مسترقه را در آخر بهمن ماه افزایند و بهمن را اسرع کبیره و بعضی گویند
که اوّل گاه اول بیست و ششم اردی بهشت ماه قدیم است و اوّل گاه دوم
بیست و ششم تیر ماه است و اوّل گاه سیم شانزدهم شهریور ماه است و اوّل
گاه چهارم پانزدهم مهر ماه است و اوّل گاه پنجم یازدهم دی ماه است
و اوّل گاه ششم سی و یکم اسفندار ماه است که اوّل خمسه مسترقه اول اسفند باشد
و جمعی گویند که اوّل گاه اول یازدهم دی ماه قدیم است و اوّل گاه دوم
یازدهم اسفند ماه است و اوّل گاه سیم بیست و ششم اُردی بهشت ماه است
و اوّل گاه چهارم بیست و ششم خرداد ماه است و اوّل گاه پنجم
شانزدهم شهریور ماه است و اوّل ششم سیزدهم آبان ماه است
که اوّل خمسه مسترقه باشد و مهرگان خاصه روز بیست و یکم مهر ماه باشد
مهرجان گویند که حق جل شانه درین روز زمین را گسترد و اجساد را
درین روز محل و مقر ارواح گردانید و مهرگان عامه روز شانزدهم
دین ماه است گویند جمشید خلق عالم را چهار طایفه گردانید اوّل
را کاتوزی نام نهاد و در کوهستانها فرستاد و دوم را نیساری نام
نهاد و سپاهی قرار داد و زارعان را نسودی نام نهاد و اهل

حرفت اهو خوشی در مقالات فیلسوفه اینان عالم را قدیم میدانند
و نفی صانع مادر مختار کنند و صانع را علت اولی خوانند و گویند
عالم معلول علت اولی است و هر دو با هم بوده اند چون قرص آفتاب
و نور وی و گویند که اول چیزی که از علت اولی پدید آمد عقل بود و او غیر از
دو علت در علت اولی در عدد نه در قدم و آنرا عقل کل و فعال خوانند
و گویند که این عقل است که در قرآن مجید آنرا قلم خوانند و تاثیر این در
نفس چون تاثیر قلم است در لوح و گویند نفس آن لوح است که در قرآن یاد کرده
شده و نفس را عقل خوانند در عدد و گویند عقل جزو است و با آن
نیک از بد و نفع از ضرر بدانند و قوتیست از قوتهای نفس کلی و گویند
که عقل ساکن است و حرکت نکند نکند و نفس در عقل ثابت و همیشه
متحرک است و عقل چون خواهد که علم علت اولی را بداند متحرک
شود و گویند در عالم عقل چون مشتاق علت اولی شود بعلت
اولی رسد و گویند که علت اولی داند که عقل معلول اوست و جز
این هیچ نداند و جاهل است بآنچه بر بالای وی است زیرا که بعقل خود نشناسد
و جاهل است نیز بآنچه در زیر وی است از برای آنکه نفس خود را به از آن
نشناسد و گویند هرچه در زیر فلک قمر است معلوم طبایع است و طبایع

معلوم نفس

معلوم نفس و نفس معلوم عقل و عقل معلوم علت اولی و گویند زمان محیط چیزهای زمانی
باشد و نفس محیط زمان است و عقل محیط نفس و علت اولی محیط عقل یعنی علت اولی
که او را صانع عالم خوانند در کرد جمله موجودات در آمده و دانش باری تعالی بذات
خود نفس وی است و عالم و علم و معلوم هر سه ذات اند و علت او را جز از صانع
هیچ صنعتی نیست و گویند کواکب و افلاک علت او را ببینند و هر چه بر بالای
ایشانست نه ببینند و حرکت ایشان دائمیست و ایشان همیشه زنده اند و تغییر
در ایشان روا نیست و گویند منتهی عالم عالم ارضی است بنوعی که از علت اولی دا
رد و کواکب در میان ذوات عقول اند و آفتاب دیگر کواکب گویند و شنوند و ببینند آنچه
در زیر ایشان است و زمین حس دارد و ببیند و شنود و آتش هم اگر چه با دیگر نمایند و گویند
از عقل مجرد عقل دوم و فلک نهم پدید آمد و از عقل سیم فلک ثوابت پدید آمد
و از عقل سیم عقل چهارم و فلک زحل پدید آمد و از عقل چهارم عقل پنجم و فلک
مشتری پدید آمد و از عقل پنجم عقل ششم و فلک مریخ پدید آمد و از عقل ششم عقل هفتم
و فلک شمس پدید آمد و از عقل هفتم عقل هشتم و فلک زهره پدید آمد و از عقل هشتم عقل
نهم و فلک عطارد پدید آمد و از عقل نهم عقل دهم و فلک قمر پدید آمد پس عقول ده باشند
و افلاک نه و بعضی این عقول مجرده را هیولی خوانند و ازلی دانند و گویند اینها خود
بخود بهم رسند و اقوال اینان بسیار است باین اکتفا نمودند والعاقل یکفیه الاشاره

حوادث ... چون طبیعیین و حکما ابتهما را نسبت بعناصر
در بو میدهند که ما تحت فلک قمراند و اهل شرع آنرا بجناب اقدس الهی جل شانه
نسبت میدهند و علامه شیرازی در کتاب درة التاج چنین آورده که آنچه متکون میشود
از عناصر بی آنکه از انها جزوی باشد ازو منقسم میشود در عرض آنها آنچه حادث میشود
در فوق الارض بعضی از ان آنست که سبب آن اشراق آفتاب است بر آبها و زمینهای تر
چه اشراق ان تحلیل میکند از رطوبت و تری بخار را و از یابس دخان را که مراد
دود باشد و چون بخار صعود کند بسیار باشد که لطیف کردد و هوا شود و بسیار باشد
که بطبقه بارده از هوا رسد و منکاثف شود و باران کردد و متقاطر و کاه باشد
که سبب از تکاثف هوا باشد ابرهای سخت و لب بارانی که سرهای قوی تر باشند از ان
ابر زا ابنیه ردینی از تشکل ان تشکل قطرات و برق ببارد و اگر بان طبقه برسد
بسیار باشد که حجاب کردد و اگر ابر کرم شد منکاثف ابرهای سخت اگر فسرده نشود
با ظل فرو آید یعنی شبنم و اگر فسرده شود صقیع فرود آید یعنی ژاله و اگر بشدت فسرده
شود مجتمع کردد و تکرک کردد که دانهای بزرک داشته باشد و چون دخان
و بخار باهم مختلط شوند و هر دو باهم مرتفع شوند تا هوای بارد برسد و بخار منعقد سحاب
و دخان محتبس دران و اگر دخان بحرارت خود بماند قصد صعود کند و اگر سرد شود
قصد نزول کند و هر چه کونه باشد تمزیق کرد و یعنی پیر دا ابر را که ببردن رود از

کردد و اگر آتشی

کردد و اگر آتشی مشتعل شود از ان بسبب شدت محاک برق از ان حادث شود یا صاعقه
کردد یا هر دو باهم باشند باختلاف شرایطی که ما ابر را نمیدانیم و چون بکره آتشی رسد
اتصال او ببرهای منقطع شود و او مشتعل کردد و اشتعال دران میبینند که کوباکوکبی را
میندازند و اگر مشتعل نشود و لیکن محترق باشد و احتراق او دایم نماید بر صورت ذوابه
باشد یا ذنبی یا ماری یا حیوانی که او را سرو پا باشد و کاه باشد که او را حادث شود در جو
علامات سرخ و سیاه و کاه باشد که بر کوکبی باشد و باستند و با آتش کردد
و اگر منقطع نشود اتصال دخان از ارض تا بکره آتشی رسد مشتعل شود باز بزمین فرود
آید و چون حرارت رخنه از ابر دهد و هوا منکسر شود بسیار باشد منکاثف شود و قصد
نزول کند و هوا بسبب ان متموج شود و ریح از ان حادث شود بسیار شود که تخلخل هوا و
حرکت از جانبی بجانب حادث شود و بخاری تثقیل نماید و کاه باشد که دو باد مختلف
الجرم کوبند و هر دو مستدیر کونه و زوابع از ان حادث شود و بخاری صقیل مثما بر
کرد ابر مناسبات مرایای اشباح نور آفتاب و ماهتاب و آن مناسبات را در علم
مناظر و مرایا بیان کنند و صاعقه کاهی مانند ماهن است و کاهی مانند مس مانند
سنک ... اگر ماده او آتشی ملبو د ابی اختلاف نمیشد بلکه از دخنه و انجمد آن
معلوم است که آن جوهر در غایت د ... کوبند صاعقه اجزای نار لینت که لحوت
جدا شود و بنا بر ثقل جدا شده و نازل شده است فی تهذیب

گویند دخان مرتفع شده هرگاه بر سر هوا عقیبی که حار بالفعل است بعنی بکره آتش
رسد وان دخان دهنی باشد یعنی دودی باشد از اجسام چوب دار می دره آب در خل
و می لطافت اجزاء ارضی و مایی دور شود بواسطه قرب نار صرف طرف بالای ان دخان
اول شعله در گیرد و بر دوا این اشتعال تا اخر بطریق امتداد ان دخان است این
مسمی بشهاب است و چون اجزای ارضیه ان جدا شود و ناری مستحیل بنار صرف گرد
نمودوئیت ان بر طرف شود و چنان مینماید که منطفی شده است و در واقع منطفی
و خاموش نشده است بلکه نار صرف گردیده که ان غیر مرئیت پس دانسته شد
که انچه مرتفع شود از جسم رطب از آب و زمین ان بخار است وانچه مرتفع میشود
از جسم یابس از زمین ان دخان است دار تفاع و بالا رفتن هر سبب تاثیر شعاع
افتاب است و جمیع حریق منتهی میشود بسوی ذو خال و مبتنی بر ان است پس بخار
عبارت از اجزای مایی و مخلوط بارضی است بقوت جاذبه افتاب و
بتسخین و تلطیف ان تصعید میکند و بالا میرود و اجزای ناری سال
میل بکل مکان طبعی خود بنا برانست و هرگاه بجایی برسد که انعکاس
شعاع شمس انجا نمی رسد که کره زمهریر است بنا بر برودت منکاثف
می شوند و از این برف و باران و سایر مذکورات ظاهر میشود و دخان مخلوط
با بخره که از ان مکان بگذرد نزدیک کره برسد ذوات الاذناب پیدا

میشود

فی ... برانکه رعد صدائیست از حرکت دخان محترقه در سحاب که بنا
بر خلاصی شدن و بیرون امدن بسوی فوق یا تحت حادث میشود بسبب شدت مقاومت
سحاب و تمزیق دریدن عنیف این صورت مهیب عظیم حادث میشود و بمسامع
میرسد و پیش از رسیدن این صورت و دبا مع لمعه نوری مرئی می شود که این بر قیست
که از شدت محاکت و بهم رسانیدن بهم میرسد چون صوت تحرک و تموج هوا بسامعه
میرسد بنا برین بعد از ان رویت برق است و الا هر دو را سبب یکیست که حرکت و تمزیق
عنیف است رعد و برق هر دو بسبب حرکت دخانست از حرارت و حرارة تاثیر شعاع
افتاب و دخان جدا شده از سحاب نازله بسوی زمین صاعقه است علی الاختلاف
و ظاهر ترانست که دخان کثیر المواد مرتفع از ارض محتبسه در سحاب بنا بر حرارت
حرکت کند بسوی فوق و چون تمزیق سحاب نماید و بگذرد و بقرب کره نار رسد از
حرارت انتهی و ماده غلیظه ارضی و دهنیت شعله در گیرد و از اجزاء لطیفه ناریه
لطیف دیگر یافته بنار صرف بپیوندد و اجزاء کثیفه از شدت حرارت صرف گداخته
و جمع گشته و صلب شده بنا بر ثقل نازل شود و تمزیق عنیف سحاب منفک نشده
در رعد و برق بسیار احداث نموده فرود ایند بان تندی و شوکت و صلابت بهر جا
که برسد و مصادم هر چه شود بسوزاند و بشکند و بشکافد و بسوزاند
تا بر جایی فرو رفته قرار گیرد و دلیل بر این است که ماده صاعقه بخند با این آتش نرم

نار بسیطه از نار مرکب متمایز نمیشود و بهیچ تیغ و سندان شکسته نمیشود
نمیشود و بعضی صواعق هر زمان فرود و احراق میکند هر چیز را که برو بگذرد از
حیوانات بکلی میسوزاند و بس باشد که بر کوهی رسد و انرا خورد کند و گاه باشد
که جرم صاعقه بسیار رقیق باشد مانند کنار شمشیر و اشیاء صلبه را برو نیم کند و
مقدار انفراج نباشد و گاه باشد که نفوذ کند در نبات و خلل و متقارم شود
با اشیاء صلبه چون آهن و زر را بگدازد تا بحدی که زر در کیسه بگدازد و کیسه را نسوزاند
و طلا و نقره که بر لجام و زین باشد بسوزاند و بگدازد و دوال را نسوزاند و بعضی
صاعقه را صلب میدانند و گاهی ریح غلیظ میدانند که در زنگ باد سموم باشد
و گاهی ریح رقیق میدانند و این ریح ناری بقعر دریا فرود میرود و با وجود
که آب جوهر ضد غالب بر نارست او را علاج نکند و آن ریح حیوانات آبی
را بسوزاند در باب قوس قزح هاله و قوس و قزح که بر گرد ماه در ابر
و گاه بر گرد جرم شمس از بخارست که بسبب جسم شدن اجزاء رشته آن بگرد جرم
انعکاس شعاع بان شکل و لون مینماید و آن وقتی بود که هوا در غایت صافی بود
الحیث هاله و قوس آنست که عکس آفتاب هرگاه بر بخار تر افتد که از زمین بر آید
در هوا شود مدور و در دور جسم قمری آید برای آنکه نور قمر مدورست
در باب زلزله زلزله آنچه در ارض حادث میشود مثل زلزله

از اجزای ریگی

از اجزای ریگی یا بخاری یا دخانی و امثال اینها باشد چون در جوف زمین جمع
شود بخاری بس لطیف متخلل شود و متموج گردد و خواهد بیرون آید بحرکت عنیف
سنگ و زمین متکاثف و سخت باشد و مسامات آن بسته باشد و راه خروج نیابد آتش
در حرکت زمین را بجنباند و بیرون آید و بسیار باشد که بیرون نیاید و همین زمین را متزلزل
گرداند یا آنکه زمین را سخت بشکافد و بسبب قوت ماده کوه را ببرد و قله کوه را
بشکند و بیرون اندازد و بجای دیگر اندازد که از افتادن کوه زلزله دیگر در زمین پیدا شود و گاه
باشد که بناهای شهرها را بکنند و آن شهر را معدوم گردانند و گاه باشد که آتشی از آن
منفصل شود که زمین و درختان و نباتات را بسوزاند و گاه باشد که بعضی زمین و کوه
و قلعه را فرو برد و زمین را بسیار بگرداند یا آنکه بعضی را بلند مثل کوه گرداند
و شهرهای عظیم گاه هست که بیرون اندازد و گاه هست که قنات و کاریزها را فرو
برد فصل در باب عیون فی العیون بسبب آنچه در زمین حادث میشود
مثل عیون و چشمهای جوشی چون ماده ریاح و بخار بسیار در زمین جمع گردد و برد
دست در دامن کنند آن بخار و ریاح آب گردد و اراده خروج نماید و زمین را شق
کند و بیرون آید و او را مددی از بخار و ریاح که بجا در آن زمین است بنا بر ضرورت
عدم خلا برسد آب گردد و آب از چشمها همیشه جاری و مستمر باشد و گاه باشد که
جاری شدن بنا بر آب برف و باران باشد که در جوف زمین مجتمع گشته زود منقطع

دکوشه زمینی ودامن کوه را شق نموده بیرون آید و دلیل بر این است آب و بارانی که
بر اید از نقاطر ابخره مثل سقف حمام است که چون بخار متصاعد و متقاطر میشود و
منعقد میکردد یا مثل سرپوشی است بر روی دیگ عرق و گلاب کشیده است و هرگاه
بسیار دو نشست تر شد البته تقاطر بیشتر است زیرا که پیوسته جذب بخار میکنند پس
بنا بر این است که عرق گیران بالای سرپوشی آب میکنند و دلیل آب شدن هوا رسیدن
آب قطرات بر بالای سرپوشی است که بر طبق یخ و برف باشد فصل در
باب عیون المالحه فی العیون المالح و دیگر در آن زمینی که معدن گوگرد و نمک آید
باشد و آب گوگرد سوزان باشد سبب آن باشد که بخار گوگرد منبع آب شود و اما نیست
که در احادیث معتبره وارد شده است که دستنفا از آبهای گرم کوهها در زمینی
ملکرده است و نیز دیگر باین است که نفط از زمینی میجوشد و مومیائی د
باب معادن فی المعادن بدانکه اقسام معدنیات چهار است زیرا که یا
اینها را ترکیب محکم است یا نیست اگر هست مطرقه و چکش میتوانند
و چکش کیرد است مثل ذهب و فضه و حدید و نحاس و اگر ترکیب آن محکم نیست
و تری اینها تحلیل میکند با آتش یا نه اگر رطوبت اینها تحلیل میکند چون
نمک و نوشادر و زاج و اگر رطوبت اینها باتش دائم کند چون زرنیخ
و کبریت و زیبق و آن هفت چیز است که چکش کیرد است که اینها را فلزات

سبعه خوانند

سبعه خوانند چون طلا و نقره و مس و سرب و قلع و آهن و ارزیز و اینها همه در
اصل از سیماب و گوگرد میشود و تکوین گوگرد از آن است که با خاک امتزاج یافته و
حرارت قوی آن را نضج داده و دهنیت در وی حاصل شده و بسبب برودت بسته
شده و تکوین سیماب از امتزاج آبی است که با خاک لطیف که صحیح طبع کبریت را
باشد و جدا نشود و آن خاک لطیف چنان باشد که بهر طرف که ظاهر شود آن خاک
کرد اینها داشته باشد بر مثال آب که بر خاک نم میریزند هر چند خمیر کنند
دائم شود که خاک لطیف کرد اگر دان را دارد و در غلاف آن شده تا
غلاف تنکی فه با آب دیگر نمی پیوندد و چنانچه در خمیر کردن زرنیخ و نوره مشاهده
شده و سیماب از اعجب معدنیات است که حکمت آن را بجز از واجب
الوجود حقیقی کسی دیگر نمیداند این بود اقوال طبیعی و مذهب اهل شرع که همه
اینها را مؤثر تدبیر خداوند قدیر میدانند والله یعلم فصل در تکوین
ماده انسانی چون منی در رحم مستقر میگردد و متشرد میشود از جنبه انکه
آب با سطح مدور است انکه بواسطه حرارت غریزت یعنی طبیعی که در رحم است
نضج می یابد و باین سبب نطفه چهار طبقه است و هر طبقه محیط ناخود و یعنی
انچه غلیظ است روی بمحیط می آورد و در سطح اعلا و انچه لطیف دی کمتر است
بالای مرکز است پس بهتر دستور چهار طبقه میشود و مرکز را که در میان نطفه است

سودا می گویند و سودا سرد و خشک است و طبع خاک دارد لاجرم بجای خاک افتاد
و طبقه دویم را بلغم میگویند و بلغم سرد و تر است و طبیعت آب دارد لاجرم
بجای آب افتاد و طبقه سیم که محیط است بهوا خون و هوا گرم و تر است
لاجرم بجای هوا افتاد و طبقه چهارم محیط را صفرا میگویند و صفرا گرم
و خشک است و طبیعت آتش دارد لاجرم بجای آتش افتاد و جوهر نطفه چهار
عنصر و چهار طبیعت بهم رسانند و این جمله در یک ماه باشند و موالید من کونه که معادن
و حیوان و نبات باشد در وی بدید آید و تمامت اعضای بیرونی و اندرونی پدید
آیند و اول نطفه مدتی علقه است و بعد از آن مضغه میشود و در میان مضغه
عظام و عروق و اعصاب بدید آید و در اول ماه چهارم که نوبت آفتاب
آغاز صورت میشود و بتدریج حس و حرکت در وی بدید آید و روح گویند که
همان حرکت خاصه عناصر است و در ماه نهم نوبت منتهی رسد بدین عالم آید
و اول حق تعالی در وی چهار قوت ایجاد کند اول جاذبه که قبول غذا میکند
و دور از معده میارد دوم دویم ماسکه که طعام را نگاه میدارد در معده
و غیر آن تا طبیعت فعل خود را در آن بعمل آورد سیوم هاضمه که غذا را در معده طبخ
میدهد و خالص را از آن جدا می کند و در جمیع بدن پهن میکند چهارم دافعه دفع میکند
آنچه ثقیل غذای ماند بعد از آن انقدر هضم خالص منحدر سازد زیرا که اگر هاضمه نبود

ادمی حرکت نمیکرد

ادمی حرکت نمیکرد برای طلب غذا بلکه سایر حیوانات هم و قوام بدن همه حیوانات بغذا است
و اگر ماسکه نبود طعام در جوف نماند و اگر هاضمه نبود طعام در معده پخته نمی شد و اگر دافعه
نبود ثقل طعام چگونه دفع میشد و آدمی قوتی چند است که با حیوانات شریک است و قوتی چند
که مخصوص اوست اول غاذیه و نامیه و مولده است و قوت غاذیه آن است که غذا را
متحیل میگرداند بچیزی که مشاکل و مشابه عضوی است که بغذا محتاج است و احتیاج باین
قوت از آن جهت است که چون تکوین بدن از اجزای رطبی چند است و حرارت غریزی
در بدن ضرور است که اخلاط را نضج دهد و زیادتیها را به تحلیل برد البته بسبب آن
بعضی از رطوبت ضروریه بدن به تحلیل میرود و هوای خارج بدنی و نفی نیز باعث
تحلیل میشوند اگر قدری از غذا بدل آنچه از بدن به تحلیل میرود نشود بزودی خشک
میشود و بی کاهد و بر طرف شود پس حکیم علیم قوت غاذیه در بدن برای بدل ما یتحلل
قرار داده چون طفل در رحم کوچک مخلوق میشود و با آن کوچکی کارهائی که باید از این
بعمل آید از وی بعمل نمی آید پس باید که بزرگ شود لهذا حق تعالی قوت نامیه را نیز
در بدن قرار داد که داخل کند غذا را در میان اجزای اصلیه بدن که از منی بهم رسد
مانند استخوان و عصب و رباطات و امثال اینها تا زیاد شوند در طول و عرض و عمق تا حدی
برسند که مناسب هر شخصی است و این قوت تا سی سال که گذشت از عمل باز میماند و بعد از آن
فربه میشود اما نمو نمی کند و چون مرگ آدمی را ضرور است اگر توالد و تناسل نشود نوع بزودی
بر طرف میشود پس قوت مولده در بدن قرار داده که از مادیه که غاذیه تحصیل میکند

فرزی را جدا کند که منی از آن متولد آید که ماده وجود شخصی دیگر شود و قوت غاذیه چهار
قوت کار دارد جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه چنانچه مذکور شد اما مراتب هضم چهار است
اول معده که غذا در آنجا کشکاب میشود که آنرا کیلوس میگویند و اول این هضم
در دهان میشود در وقت جاییدن دوم جگر در جگر زیرا که کیلوس چون هضم
تمام شد در معده خالص میشود و لطیف آن از رگی که از معده بسوی جگر رفته است که آنرا
ماساریقا میگویند داخل جگر میشود و بهمین میشود در تمام جگر و در عروق در بیره چند
که در تمام جگر دویده هضم دوم در اینجا میشود و مستحیل باخلاط اربعه میشود و آنرا کیموس
میگویند و آنچه از لطف آن است زرد است و آنچه از صاف اوست خون است و آنچه لعاب اوست
بلغم است و آنچه دُرد اوست خلط سوداست و ابتدای این هضم در ماساریقا است و
در رگهای بیرون میشود و اول در رگ هست که اخلاط داخل میشوند در رگ بزرگی که بالای جگر
رسته است و از آنجا به رگهای دیگر که در جمیع بدن منتشر است داخل میشود و هضم در
اعضا میشود و ابتدای آن در شکلی است که از دهانهای رگها ترشح میشود در اعضا اما
قوت دافعه بول و غایط را دفع میکند و قوت مولده دو است یکی آنست که فضله هضم چهارم
را از خون در خصیه منی منقلب میگرداند و دوم آنکه هر جزوی از منی را مستعد عضوی از اعضای
اصلیه میگرداند که بعضی استخوان شود و بعضی عصب و بعضی رباط اما قوتهای که مخصوص حیوانات است
که در نباتات نمیباشند دو قسم اند محرکه و مدرکه اما محرکه منقسم میشود به باعثه و فاعله و باعثه
قوتیست که هرگاه مرتسم شود در خیال صورت امری که مطلوب باشد حصول وی یا مطلوب باشد

دفع وی باعث شود

دفع وی باعث شود و قوت فاعله را بتحریک اعضا پس اگر باعث بر تحریک بجهة امر مهروب
عنه باشد قوت غضبیه خوانند و فاعله قوتیست در عضلات و اوتار که تحریک اعضا بتحریک
آن اند [illegible] قوی ظاهری و باطنی و اما مدرکه پس ده قوتست
پنج در ظاهر و پنج در باطن اما پنج قوه ظاهر اول قوه باصره است و آن قوه است که
حامل آن روحیست که در مجمع النورین است و مراد از مجمع النورین موضع ملاقات عصبه
مجوفه است که از جانب راست مقدم دماغ رسته باشد و بهم ملاقات کنند به چلیپایی
و از جانب [illegible] در موضع ملاقات یکی شود و بعد از آن ملاقات منعطف شده آنکه از طرف
راست رسته بجانب چپ آید و بالعکس قوت نفس ادراک کند جمیع رنگها و روشنیها را
بالذات و جمیع اشیا ملونه منطبعه مقابله را بالعرض و علما را اختلاف است در آن که ادراک
بذات علی مرئیست یا صورتی که از آن منطبع میشود در جلیدیه چشم و بوساطت آن در مجمع النورین
و از آن منتقل بحس مشترک مذهب دوم معروف است بمذهب طبیعیان و اطبا
قول اول و جمعی قایلند بخروج شعاع از بصر بشکل مخروط که سرش در مرکز بصر باشد
و تهی منطبق بر سطح مرئی و تابش این شعاع بر مرئی سبب انکشاف و ظهور ذات
مرئی گردد نزد نفس ناطقه و این مذهب ریاضیان است و جمعی دیگر قایل بخروج شعاع
نیستند بلکه گویند از هوای مابین رائی و مرئی متکیف میشود بکیفیت شعاعی که در بصر است
و سبب انکشاف ذات مرئی میشود و قول بانطباق اشهر است و از بعضی از احادیث نیز چنان
ظاهر میشود است و حامل آن روحیست که در عصبه مجوفه فراخ است و نفس

باین قوت ادراک کنند جمیع اصوات و صداها را و صوت کیفیتی است که حادث شود در
هوا بسبب تموج که حاصل شود بخوردن دو چیز بهم از روی عنف یا از جدا شدن دو چیز
از هم بطریق عنف بشرط مقاومت هردو بهم و آن تموج مخصوص تا در هوا باقی باشد
صوت موجود بود و چون آن تموج متصل گشته تا بهوای راکد در گوش رسد و منتهی شود بمقعر صماخ
که عصبه مذکور است در آنجا مفروش است صوت متوازی شود بنوعی که سپرده شده بروح
آن عصبه و مدرک شود شنیده قوت شامه و آن قوتیست که در دو برآمدگی
بینی که در میان بینی از مقدم دماغ رسته ساریست و نفس باین قوت ادراک کند جمیع بوها
بسبب وصول هوا متکیف بکیفیت رایحه بخیشوم قوت ذائقه است و آن قوتیست که حامل
آن روح حسی است در عصبه جرم زبان ساریست و نفس باین قوت ادراک کند جمیع مزهها
بتوسط رطوبت لعابیه متکیف بکیفیت طعم یا مخلوط باجزاء ذی طعم علی اختلاف
قوت لامسه است و آن قوتیست که حامل آن روحی است که ساریست در اکثر اعضا
و نفس باین ادراک کند جمیع کیفیات ملموسه را مانند حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست و ملایمت و خشونت و صلابت و سبکی و سنگینی و اما پنج قوت باطنه اول آن
حس مشترک است و آن قوتیست در مقدم بطن اول دماغ یعنی مغز سر که متادی شود بوی
و مرتسم شود در آن جمیع صور محسوسه بحواس ظاهره و این قوت را تشبیه کرده اند بحوضی که پنج
جدول آب در آن ریخته شود و حواس ظاهره را جاسوسان این قوت گفته اند که
هرکدام هرچه بیابند پس خبر باو رسانند و نفس در آن مشاهده کند و باین سبب

برزبان یونانی

بزبان یونانی بنطاسیا گویند یعنی لوح نفس دوم خیال است و آن قوتیست که در آخر بطن اول
از دماغ که حفظ کند جمیع صور مرتسمه در حس مشترک را یعنی این قوت حافظ حس
مشترک است سیم وهم است و آن قوتیست متوهم در بطن اوسط از دماغ که ادراک
معانی جزئیه متعلقه بمحسوسات بان حاصل میشود مانند عداوت جزئیه که گوسفند
مثلا از گرگ مشاهده میکند و سبب فرار آن میشود و محبت جزئیه که بره از مادر
ادراک کند و سبب میل آن میشود و مراد از معانی آنست که بحواس ظاهر مدرک
نشود و صور امور را می گویند که بحواس ظاهر مدرک شوند چهارم
قوت حافظه است و آن قوتیست در مقدم بطن اخیر از دماغ که حفظ معانی
جزئیه کند و نسبتش بواهمه چون نسبت خیال بحس مشترک است پنجم قوت
متصرفه است و آن قوتیست در مقدم بطن اوسط از دماغ که ترکیب
کند صورتهای محسوسه و معانی جزئیه را بعضی با بعضی و جدا کند بعضی را
از بعضی چنانچه ظاهر شود از تخیل انسانی که دو سر داشته باشد یا آدم پردار
کند یا تخیل کند طوطی را صاحب طعم که در واقع ندارد یا خیالی از طعم
که در واقع دارد یا تصور کردن دوست را از غیر دوست و دشمن را از غیر دشمن
الی غیر ذلک اما آن قوتهای که مخصوص انسان است و در سایر حیوانات
نیست پس قوت عاقله است که با تصورات و تصدیقات مینماید و قوت
عامله است که با آنها میتوان مثلا دلت اعمالی شود و افعالی که او را

بمراتب کمالات حقیقیه ودرجات عالیه برسند واین قوت چهار مرتبه دارد اوّل
که جنین را می باشد در ابتدای تعلق نفس بابدن واز جمیع معقولات خالیست ومستعد
حصول آنها است واین مرتبه را بالنفس مطلقه درین مرتبه عقول هیولانی می نامند
دوم مرتبه ونسیم آنست که تصورات وتصدیقات بدیهیه از برای او حاصل شود
بفکر یا حدس از بدیهیات بنظریات منتقل شود واین مرتبه را نفس را درین مرتبه
عقل بالملکه خوانند ومرتبه سیم آنست که معقولات نظریه برای او حاصل شود
اما همگی را مستحضر نباشد وچون خواهد هر آنها را حاضر تواند ساخت واین مرتبه را
با عقل درین مرتبه را عقل بالفعل میگویند مرتبه چهارم آنست که معقولات
همه در نزد وی حاضر باشند واو را اتصال بمبادی عالیه والواح سماویه بهم
رسیده باشد که مطالعه هر چه خواهد تواند کرد واین مرتبه را بالتعیین درین مرتبه را
عقل مستفاد وقوت قدسیه میگویند وبعضی از مفسرین علما آیه شریفه نور را
یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور را باین مرتبه تفسیر کرده اند
وبعضی روایات ایمائی باین معنی دارد وبعضی نامند بروح القدس را نیز باین
معنی تاویل کرده اند واین مرتبه مخصوص انبیا واوصیاست سیما سید المرسلین ووصیه
امیر المومنین یعسوب الدین قاتل المشرکین والناکثین والمارقین اعنی اسد الله الغالب
غالب کل غالب علی بن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم اجمعین است ودوم
عملیه آن نیز بچهار قسم است اوّل آنست که ظاهر خود را بمتابعت شریعت حقه

جناب رسالت

جناب رسالت مآب حضرت مصطفوی صلی الله علیه وآله وآداب وجوب وسنن
از نماز روزه وغیر ایشان وبما جاء به النبی صلی الله علیه وآله قایل باشد وپاکیزه کرده اند
دوم آنکه باطن خود را از اخلاق رذیله ردیه طاهر سازد سیم آنکه نفس خود را
بعلوم حقه واحکام حقیقیه مزین کرده اند چهارم آنکه از ملاوات واسلوات
وعلایق وخواهش نفس خود را بری وخالی کرده اند وبغیر از قرب جناب اقدس باری
عزشانه ومحض رضای او جل شانه امری منظور نباشد وجمیع مرادات ومطلوبات
وارادات خود را تابع زیادت ارادات وخوشنودی رضای حق جل
وعلا کرده باشند کما قال الله تعالی وما تشاؤن الا ان یشاء الله ارادت
وخوشنودی ورضای حضرت سبحانه وتعالی جل شانه کرد اینده باشد ودامن
علایق از لوث دنیای غدار نا پایدار رد نفی برچیده باشد وخود را در سلک
روحانیات ملاء اعلا رسانیده باشد کما تعالی شانه وما
وما تشاؤن الا ان یشاء الله وسر حدیث شریف قدسی را که
بنده خفا بعرصه ظهور رسانیده باشد کما قال کنت سمعه الذی
ببصر فیه ولسانه الذی ینطق به والی آخره واین مرتبه نیز
مخصوص حضرت رفیع الدرجات ائمه معصومین الطاهرین صلوات الله وسلامه
علیهم اجمعین است ونیز از کلمات اعجاز آیات حضرت امام المتقین امیر المومنین علیه السلام
که در عبادت معبود بحق فرموده است که ما عبدتک خوفا من نارک ولا طمعا الی

جنتک ولکن رأیتک مستحقاً للعبادة فعبدتک یعنی عبادت نمیکنم ترا ای معبود بحق از برای
آنکه از آتش دوزخ تو میترسم و نه از برای آنکه به بهشت تو مشتاقم و طمع در آن دارم ولیکن چون
ترا یافتم که سزاوار پرستش و مستحق معبودیتی پس از آن سبب و جهت عبادت میکنم ترا
پس ای عزیز معنی قربة الی الله این است که بغیر از عبادت و بندگی دیگر چیزی منظور نشده
نباشد و این است که در نهایت اشکال است الا من عصمهم الله کفته اند که نماز
آن بود که کوه انمرد هیچ کس در جهان نماز نکرد پس آن حضرت در وقت عبادت
و نماز در بنده گی خالی نمیشد و نیاز بحدی در وجهی در مقام معبودیت متوجه جناب الهی احدیت
میگشت و جناب که شنیده و شنیدی این حکایت و روایت را در کتب خود نقل کرده
حتی ملا جامی علیه ما علیه با آن خامی و تعصب که داشته در شواهد النبوة گفته است و حق تعالی
از برای اتمام حجت حق را بر زبانش جاری کرده است احسن ما قال الحق سیشنیر خدا شاه
ولایت علی صیقل شرک خفی و جلی روز احد چون صف هیجا گرفت
تیر مخالف بتنش جا گرفت و چون میدانستند که از بیرون آوردن پیکان آن حضرت
را آزار می‌رسید پس صبر نمود تا که چون مشغول نماز و عبادت شد آن موضع را شکافتند
پیکان را بیرون آورده و چون از نماز فارغ گشت پس با ایشان گفتند که پیکان بیرون
آورده خبردار نشدی گفت نه در احتیاط [illegible] روز جمعه عرب
این روز را عروبه میگویند و عجم آدینه این روز متعلق است بزهره در این روز افلاک
و ماه و ستارها و ملایکه آفریده شده و بروایتی آفرینش آسمانها و زمینها در این روز تمام شده

و درین روز حضرت آدم عم

و درین روز حضرت آدم علیه السلام مخلوق شده و این روز عید مسلمانان است و روز جمعه از سایر
ایام فاضل‌تر است و در شب جمعه ارواح کفار را عذاب نمیکنند بتفضل حضرت باری عزشانه
و بحق این روز و بروایتی تخفیف میدهند عذاب ایشان را و هر مؤمنی و مؤمنه که در شب و روز
جمعه بمیرد شهید مرده باشند و امر زیده است و مبارکترین روزها و بهترین اعیاد است
و سنت در این روز بحمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و بر چیدن شارب و پیش
[illegible] بجهت نماز جمعه سفر کردن خوب نیست بعد از زوال مبارکست و در بلدی که
نماز جمعه کنند واجب است که به نماز جمعه حاضر شوند و باید که ترک آن نکنند و با وقار و سکینه
[illegible] و بهترین لباسهای خود را بپوشند و بوی خوش بکار ببرند و بعد از نماز متوجه کار
[illegible] کار و امورات خانه خود و تدارک مسجد و نماز و باید که میوهای تازه بخانه ببرند و بعد
نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند و اگر مطلق در روز جمعه باید هزار مرتبه صلوات
[illegible] آن نیز خوب است و در عصر جمعه باید که دعای عشرات و در ساعت آخر روز دعای
سمات را البته بخوانند و چهار رکعت نافله زیاده بر نافله ظهر میگذارند و سیم و شتر اگر
در وقت ندای نماز جمعه مکروه است و بعضی حرام میدانند و در بعضی احادیث وارد
شده که حجامت ننماید کردن زیرا که در این روز ساعتی است که اگر در آن ساعت حجامت
واقع شود پس خون نمی‌ایستد و هلاک میشود و در روایت واقع شده است از حجامت کردن
در وقت زوال روز جمعه و در چند حدیث دیگر وارد شده که قصوری ندارد مطلق و در
حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است که هر گاه در شب یا روز

زیادتی خون در خود بیابی آیة الکرسی بخوان و حجامت بکن و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
چون موی سر دراز می‌شد از بیرون بابرون در روز جمعه نقل میفرمودند و در بعضی از روایات واقع شده
که نوره کشیدن در روز جمعه مورث پیسی است و در چند روایت ناخن گرفتن نیز واقع شده است بلکه
بعضی روایات دلالت بر استحباب میکند و در روایت معتبر وارد است که روز جمعه روز خواستگاری
و نکاح کردن است و مستحب است موی سر و ریش را شانه کردن و تصدق کردن و نماز را بجماعت گذاردن
و صله رحم نمودن با خویشان و احسان کردن برادران مومن و ایشان را با سور و خطمی شستن
و خضاب کردن و برای همه کاری خوب است عرب آنرا امر سیار
میگویند و بعبرانی شنبه پس آن روز متعلق است بزحل و آن روز عید یهود است از ایام
هفته و در حدیث وارد شده است که سبت اسم مبارک حضرت رسالت پناه است صلی الله علیه و آله
و یهودان میگویند که چون حق سبحانه و تعالی جل شانه از آفرینش آسمانها و زمینها فارغ شد آن
روز شنبه بود به پشت خوابید و پای خود را بر روی پا گذاشت تا از کوفت برآسود
تعالی شانه عن ذلک قاتلهم الله انی یؤفکون و در روایت که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که خدا تعالی مبارک گردانید برای امت من بامداد
روز شنبه و پنجشنبه را و برای جمیع کارها خوبست خصوصاً سفر کردن که در حدیث معتبر
وارد است که اگر سنگی در کوه در روز شنبه البته خدا تعالی آنرا بجای خود بر میگرداند
و بر دار و شهادت حضرت امام حسین در این روز واقع شده و صیادان بنی اسرائیل
از قوم موسی ع که در این روز ماهی میگرفتند بصورت میمون شدند و از برای

[illegible]

ناخن گرفتن و شارب چیدن خوب است و نهی که واقع شده است از آنست که شنبه را ملعون
میگویند چنانچه در میان جهال و عوام الناس متعارف است و حدیث وارد شده است در نهی
اصحاب السبت صحیح که مراد یهودان باشند و در حدیث وارد است که هر که ناخن و شارب روز شنبه
بگیرد از درد دندان و درد چشم عافیت یابد و در حدیث وارد شده است که
حجامت کردن در روز شنبه مورث ضعف است و زراعت خوب نیست و قولی هست که ابو جان
را حق تعالی در این روز آفریده و قولی هست که جامه نو بریدن و پوشیدن و سر تراشیدن و
ناخن گرفتن اگر در اجابع افتد این قول ضعیف است و اصلی ندارد
یکشنبه باید دانست که عرب آنرا اول میگویند و بعبری یوم الاحد و عید نصاری است
از ایام هفته و در این روز حق تعالی بنای آفرینش نموده و زمین را آفریده و میانه است
برای شروع کارها و مخبر در ربیع الابرار روایت کرده که عذاب ثمود در این روز نازل
شد و در حدیث واقع که نعوذ بالله من شر یوم الاحد فان له حد کحد السیف
و دلیل بر اصحاب یوم الاحد وارد شده که مراد نصاری باشند موافق حدیث
و حجامت کردن در طرف عصر یکشنبه بسیار نافع است و در حدیث دیگر وارد است
که بنای عمارت و سفر کردن نیز خوبست و از دو الوهی با قصر خورنق که مداین است
و در عراق است از بنای نعمان بن منذر پادشاه عرب بنا گذاشته و قولی گویند
که بنای [illegible] حران هر ناقوی حکیم در این روز گذاشته روز دوشنبه متعلق بقمر
عرب آنرا اهون میگویند و بعبری یوم الاثنین متعلق است بقمر در این روز

[illegible]

و دوات بجم افسرده شده و درین روز جمید فرعون با قبطیان از عقب بنی اسرائیل از
مصر بیرون آمدند و غرق شدند و بعضی دیگر دیده‌اند و نحستی این روز بسبب آن است از ایام منفقه و در ایام
سال روز عاشورا را نیمه او نحسی تر است و این روز منسوب است به بنی امیه لعنهم الله
که ایشان عید کردند درین روز بسبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و سنیان
این روز را مبارک می‌دانند و این طایفه بی ایمان و مرتدان صحابه از برای شرف
این روز حدیث وضع کرده‌اند که میمون و با برکت است خدا بر ایشان لعنت کند
که دروغ میگویند و هم چنین از برای روز عاشورا نیز حدیث وضع کرده‌اند و در روز
عاشورا ذخیره در خانهای خود جمع میکنند و این روز را خود رح و سنیان بی ایمان
و نیز بر سبیل عید میکنند و حنا می‌بندند و بر یکدیگر میروند و سازها میزنند خصوصاً
اعراب بادیه و اهل عربی النه فیی و حوالی آن از بصره و بغداد و درین روز
سوم نحسی رسول خدا از دنیا مفارقت فرمود و وفات امام حسن مجتبی درین روز واقع
شده و کار هیچ کاری مبارک نیست و بر داشتن از برای طلب معاش خوب نیست و در
بعضی از روایات وارد شده که در طرف عصر حجامت کردن خوب است و در بعضی
از روایات مطلق وارد شده که خوب است و در احادیث بسیار نهی وارد شده
از سفر کردن بی همی و حاجتی و کاری رفتن و از ایام نحوست سال این روز است
و بیست یکم ماه مبارک رمضان و بیست و هشتم و سیزدهم ماه صفر و چهارشنبه
آخر ماه صفر را نیز گفته‌اند و در حدیث معتبر از حضرت امام علی نقی روایت است

که هرکه خواهد

که هرکه خواهد در حفظ الهی او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد در رکعت اول نماز صبح روز
دوشنبه سوره هل اتی علی الانسان بخواند و ابن جوزی که از علمای عامه که از کتب ایشان
است در کتاب در المعقود طعنه بر شیعه زده می‌گوید که شیعه این روز را شوم میدانند
بجهة آنکه درین روز حضرت رسالت پناه صلعم متولد شد و درین روز مبعوث شده و درین
روز وفات یافته و درین روز از مکه هجرت نمود و درین روز داخل مدینه شد جواب
او همان است که درین نحسی حضرت رسالت پناه صلعم وفات یافت و بر گشتن
اهل عالم بر خود است و بنیان ظلم بر اهل بیت که ظاهر درین روز گذاشتند
و غصب خلافت حقه ایشان نمودند و شیخین لعنة الله علیهما کفر خود ظاهر نمودند
و متولی الامر شد نیز که از ایشان نبود و تا روز قیامت خلق را در ضلالت و گمراهی
افکندند و نحوست ایشان این امت اشقیای و سنه کرده شد نزد حکایت سقیفه
بنی ساعده بر همین شاهد است که مهاجرین دانسته میگفتند که منّا امیر
و منکم امیر و هرگاه سنیان بی ایمان و متابع ایشان است تعصب و گمراهی
بر داشته‌اند همین جواب کافی است در [illegible] متعلق است بترک عرب
آنرا چهار شنبه میگویند و بعربی یوم الثلثا و روز بنی عباس است و میانه است
برای انتقام کار را درین روز حضرت دولت بنی امیه علیهم اللعنة مسلم بن عقیل در
کوفه خروج کرد در سال ششم هجرت بود و درین روز دولت بنی امیه علیهم اللعنة
منقرض شد و مروان معروف بمروان حمار و ملوک بنی امیه درین روز کشته شدند

و سلطنت بسلیمان رسید و درین روز جزایر خالدات باب معمور شد و در حدیث وارد شده
است که سفر کردن در روز سه شنبه که میانه است و درین روز آفرینش اشجار و نباتات زمین و نهر
و هوام شد و در بعضی اخبار است با عمارات و مواضع خراب شده آباد شد و در حدیث
وارد شده که سفر کن در روز سه شنبه که درین حق تعالی آهن را از برای حضرت داود نرم
کرد و در روایتی وارد شده از حضرت رسول صلعم مروی است که هر که در روز چهارشنبه ...
هفدهم یا بیست و یکم حجامت کند موجب شفا باشد او را از دردهای ...
و در حدیث وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت
دران اتفاق افتد خون نمی ایستد تا او را هلاک کند و در حدیث وارد شده
که هر که حاجتی دارد و بر او دشوار شود او را طلب کند در روز سه شنبه و در روایت
وارد شده که روز خبیث چهارشنبه است و خون گرفتن ...
منقول است بعضی از عرب این روز را میگویند بعربی یوم الاربعاء این روز ...
بشوم خلفای بنی عباس که تعظیم این روز را بسیار مینمودند و اهل ... او
حرمت میدارند و از ایام نحس هفته است و درین روز نعمت از ...
آتش را آفرید و درین روز هلاک کرد امم سالفه را مثل قوم احقاف و ...
و شعیب علیهم السلام و درین روز پادشاهی از میان بنی اسرائیل برطرف شد و درین
روز قابیل آتش پرستی اختیار کرد و زردشت درین روز دعوی نبوت کرد
و در ایام سلطنت گشتاسب بود و درین روز در عالم آتشکدها گشتاسب بنا نهاد

اول آتشکده

اول آتشکده فارس و بلخ دیگر خود بسوز آتشکده آذربایجان و دویمی آتشکده ارمینه را نوبهار گویند
او ... مجوس که برای الفعل مشهور است ... و دو هم بلخی منسوب بادست و نوبهار
آتشکده حوالی فزوین و نونی از آتشکده ماربان اصفهان در ... آتشکده فارس
و هشتم آتشکده کرمان و در غروب آفتاب این روز دجال از ضایر متولد شده
و ... معاویه ... درین روز بعهد دنیا ... قسطنطنیه درین روز بود
که الحال باستنبول مشهور است او را قسطنطین بن ... یونان ساخته
و ... بانی آن ... موسوم است و درین روز ...
بهم ... میآورد و ... درین روز حق تعالی ... آفرید و ...
درین روز خروج کرده ... رحمه الله ... در کعبه معظمه شهید کردند و ...
... از جای خود ... و ... درین روز خواست
طلب علم حکمت و کتابت و ابتدای درس و حمام رفتن و اکثر کارهای دیگر ...
... و نهی وارد شده از حجامت کردن و سفر کردن و نوره کشیدن درین روز ...
و در بعضی روایات تجویز حجامت و سفر وارد شده و اگر حجامت ضرور شود بهتر است
که در آخر روز واقع شود چنانچه در بعضی احادیث وارد شده و در حدیث
نهی وارد شده از حجامت کردن درین روز هر گاه قمر در عقرب باشد و در روایت وارد
شده که روز خوردن ... و طایفه از بنی اسرائیل درین روز از امت حضرت
موسی ... بصورت خوک شدند ایشان بودند که از آن حضرت مایده آسمانی طلبیدند و ایمان

درین ملوبند

بیاوردند روز ... منعلق است بمنیتی و عرب آنرا مولنبو میگویند و بعوجای
یوم الخمیس درین روز جمشید جواهرات و طلا و نقره از معادن بیرون اورد و عمارات
دیبا روز در دنیا بنا کردند و درین روز اولاد ترک بین یافت سمور و سنجاب پیدا کرد و درین
روز حضرت اسکندر از ظلمات بیرون آمده و درین روز درهم و دینار سکه کردند و درین روز بادشاه
در دنیا بهم رسید و درین روز اقالیم سبعه را وضع کردند روز مبارکیست درین روز حضرت رسالت صم را
میکرد و ظفر یافت و درین روز ابلیس ملعون شد و درین روز ادریس باسمان رفت و پنجم
روز دنیاست جنگ خوبست و دیدن قضات و علما و اکابر خوبست و صاحب
مناصب عجایب مکروه دانسته حجامت درین روز را هارون الرشید علیه اللعنه درین روز
حجامت کرد و همان ساعت مرد و هر دو آن ملائکه درین روز آفریده شدند و برای جمیع کارها خوب
حضورها حجامت کردن موافق حدیث معتبره بسیار و محترمست که پیش از زوال واقع سازند و برای
ناخن گرفتن خوبست و بعضی آنست که پیش از زوال که ... ناخن ... ابرو روز جمعه نکذارند
و در روایتی وارد شده که حضرت رسول صم چون محرم الحرام میشد به بیرون نقل میفرمودند درین
روز و حجامت میکردند و در حدیث وارد است که هر که پنجشنبه آخر ماه در اول روز حجامت
کند درد را از بدن میکشد و در روایت دیگر وارد شده که روز پنجشنبه روز داخل شدن
امراء و برادر دیدن حاجتهاست برای آنکه سفر کردن و تجویز نمودن هم در عقب کراهتی
دارد که عقد واقع شود زن و شوهر خوبی نبینند و روزهای که در ماه مذکور شد
که نحوست دارد اگر روزهای ماه و روزهای هفته در سعادت و نحوست با یکدیگر

موافق نشوند

موافق نشوند و ضرور شود اختیار کردن رعایت یکی و بعضی ایام هفته اولیست زیرا که احادیث
معتبر است و رعایت ستاره شکنند بلکه روز که خواهد امر ان شاء الله تعالی انرا نیز ببینند در سفر نمودن که
در مقابل رو نباشد و گفته اند که عقد کردن و نکاح در میان عید فطر و عید قربان خوب نیست
اما بنا بر دو سیاره که اصلش از طریق عامه باشد در ماه شوال چون عقد عایشه واقع شده و اکثر
مفاسد اسلام چون از و بظهور آمده شاید اصلش ازان جهت بوده باشد و الله یعلم
اختیارات ماهها دوازده گانه محرم الحرام ازین جهت محرم نام
گذاشته اند که حرام بوده است درین ماه قتال و غارت نزد عرب و در ایام جاهلیت و بعضی
بعد از بعثت و چون مسلمان شدند حلال دانستند قتل اهل بیت رسالت را و اسیر کردن زنان
و اطفال و غارت کردن اموال ایشان را دیگر کل شیء یرجع الی اصله را ظاهر نموده
و کفر باطنی خود را نیز ظاهر ساخته اند و این ماه شوم است و بغایت منحوست و برکت بنابر دیدن در روز
اول محرم نزد ملوک عرب بزرگ و عظیم بوده است و تعظیم آن میکرده اند و اول سال مسلمانان است
و هر سال هجری است که پیغمبر صم قرار داده است و چون آنحضرت صم از مکه معظمه هجرت نمود و بمدینه
منوره نزول اجلال فرمود در ماه ربیع الاول بود اول هجرت سال را از محرم قرار دادند
که حساب درست باشد و دوازده ماه تمام باشد زیرا که پیش از اسلام در ایام جاهلیت عرب هر سالی
را نامی میگذاشتند مثل عام الفیل سالی که ابرهه بود که ابرهه فیل را اورد بجهت خراب کردن مکه معظمه
و عام الحزن و آن سالی بود که حضرت ابو طالب و حضرت خدیجه کبری رضی الله عنهما فوت شدند
و عام الفتح و عام القحط و غیر ذلک ازین قرار بود حضرت آنها را برطرف کرد و بنا سال را

بسال هجرت قرار داده‌اند و همه فرقه مسلمانان بنای تاریخ ایشان بهجرت است و سال نو ایشان نیز سلیمانیان
بی ایمان و همه مسلمانان بغیر از شیعه اثنی عشریه که مبدا حساب ایشان و سال ایشان نیز اول
این ماه است و سال نو ایشان نوروز است اما این ماه و این روز را تعظیم نمیکنند از برای حقه
شکایت کربلای پر بلا و سال رومیان و مبدا حساب ایشان با اکثر فرنگیان از خروج اسکندر
و حساب یهود از پادشاهی کیومرث است و حساب هندو و براهمه از هبوط حضرت
آدم است ع بر بنیاد داده‌اند و حساب دارند یکی از سلطنت ابوالنزک یافت است
و اغوز پسر او و دیگری از پادشاهی افراسیاب و قلیچ پادشاهی و خروج چنگیز خان را
مبدا میدانند و حساب نصاری از عروج عیسی است ع بآسمان در سال یازدهم طیبا
زوسی قیصر و حکومت فیلاطوس در یهود او و هیرودس مهتر چهارم بودند در خلیل و حکومت
فیلوپس در ابطوریا و ولایت سانوسانیا و ولایت طراخونا و تاریخ اهل خطا از جنگ
کردن اسکندر است با آن ولایت و کشیدن حصار بر در ولایت خطا و حساب
اهل بلخ از خروج زید بن علی بن الحسین علیهما السلام و قلماق نوی از بنای سد
ساختن که ذوالقرنین ساخت و اوروس و بلغار و دشتیان از حکومت چنگیز
خان و بعضی از فرنگیان که کرسکو با عابد دیری ساخت که از آن دیر عیسی ع بآسمان
رفت و بعضی مبدا تاریخ ایشان از وفات حضرت شمعون در والیان فرنگ
که قبر آن حضرت در آنجاست که اعلم علمای همه فرنگ است و اوروس و ارامنه و نصاری
تمام در آن جای باشند که آن را باصطلاح فرنگیان پاپ میگویند و حساب

حبشی و زنگیان

و حساب حبشی و زنگیان از خروج تبع الاکبر اسعد بن ایوب از ملوک از اولاد ذوالمنار
حمیری است و بعضی از خراب شدن سد شهر صبا در پادشاهی یاسر بن عمرو میگویند و حساب ارامنه
دیگر جزا زبنی از وجع کلی سیاه ایروان است که کعبه ایشان و همه نصاری است زیرا که میگویند
اول کلیسیای که بعد از حضرت عیسی ع ساخته شد این کلیسیا است که قبر نوزجیل پیغمبر در آنجاست
و تفسیر نوزجیل را به جز حبشی ع کهلند و بعضی میگویند این کلیسیا در زمان حضرت عیسی ساخته
شده و حساب خوارزم داده و کنجی از رصد تیمور است بالبرز کوه و در دشت قبچاق و منجمان
الحال مبداء تاریخ ایشان سه سال است یکی از زیج خواجه نصیر علیه الرحمه و دیگر از زیج
جدید میرزا الغ و دیگری از تاریخ جلالی سلطان ملکشاه سلجوق و فارسیان از حکومت
یزدجرد است که پادشاه عجم بود آمده نیم بس حدیث برانکه در اول روز
محرم دعای حضرت زکریا مستجاب در روز دویم ادریس ع داخل بهشت شد و در روز سیم
حضرت یوسف از چاه بیرون آمد و روز چهارم قصر نمرود خراب شد و روز پنجم
حضرت موسی ع از دریای قلزم عبور کرد و روز ششم حضرت
و روز هفتم این ماه حضرت موسی ع در طور با حق تعالی مکالمه نمود و روز هشتم این
ماه اهل بیت حضرت رسالت ص را کافران در کربلا محصور کردند و روز نهم این ماه آب را
میگویند آب بر اهل بیت رسالت بستند و در این روز حضرت یونس از شکم ماهی
بیرون آمد و دهم در این روز موسی و کلیم در ایم ع علیهم متولد شدند و روز دهم مقتل حضرت
سید الشهدا و امام السعدا حسین علی صلوات الله علیهما و سایر شهدای عالیه الدرجات است

وان را روز عاشورا می‌گویند و در روز پانزدهم حرب مستوفیان است و در روز شانزدهم این
ماه تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه معظمه واقع شد و در روز هفدهم این ماه عذاب
بر اصحاب الفیل نازل شد و در روز بیست و پنجم اینماه وفات حضرت سید سجاد ع

ماه صفر

بجهة آن صفر نام گذاشته‌اند که صفر در لغت بمعنی زرد
که عبارت از زرد شدن و رسیدن میوه و زرد شدن برگ درختان است و در این
ماه بود و عرب نیز در این ماه خانهای خود را خالی میگذاشتند و بیرون میرفتند
از برای غارت کردن بر قبایل دیگر و صفر را بسبب اعتبار بمعنی صفر گرفته‌اند که
بمعنی خالی بودن است که بعد از محرم اول خانهای خود را خالی میگذاشتند و هم
میگویند و عامه میگویند که در اول اینماه حرکت نکردن از مقام خود بهتر است از برای
سفر و در روز اول این ماه حرکت کردن سر مبارک حضرت امام حسین ع را داخل
دمشق کردند و این روز را عید مقتل امام زین العابدین ع گرفته‌اند و در روز سیم این ماه
مسلم بن عقبه علیه اللعنه از قبل یزید پلید علیهما اللعنه والعذاب در کعبه را سوخت
و دیوار آنرا انداخت و خراب کرد و ستونهای آنرا در آتش سوخت و دیوارهای
آنرا انداخت و خراب کرد و مسلم سردار لشکر بود از جانب آن ملعون و با ابن
زبیر در آن خیر البلاد جنگ کرد و در این روز حضرت امام محمد باقر ع متولد شد و در روز
هفتم این ماه بروایتی حضرت امام حسن ع وفات یافته و مولود سعادت مسعود حضرت
امام موسی کاظم ع در این روز بود و در هفدهم این ماه حضرت امام رضا ع وفات

یافته و در بیستم

یافته در روز بیستم اینماه اهل بیت داخل مدینه شدند و در این روز جابر انصاری بکربلا معلا آمد و حضرت
سید الشهدا و سایر شهدا را زیارت کرد و کسی قبل از این بزیارت آنحضرت نیامده بود و در بیست و هشتم
اینماه امارت و خلافت باولاد عباس رسید و در سال صد و سی و دوم هجرت ابو مسلم مروزی در خراسان
از برای ایشان بیعت گرفت و عبدالله سفاح خلیفه شد و در شب در این ماه مانده بود که حضرت
رسول صلعم و حضرت امام حسن وفات یافتند و در روز آخر اینماه امیر تیمور مردم شام را قتل عام
کرد

ربیع الاول بهار عرب بود این ماه و ماه آینده بعد از آن و در روز اول
اینماه وفات امام حسن عسکری ع است و امامت بحضرت قایم علیه السلام رسید و در شب
اول ماه حضرت رسول صلعم از مکه بمدینه مشرفه هجرت کرد در سال سیزدهم بعثت و آن
شب پنجشنبه بود و حضرت امیرالمومنین ع در همین شب در فراش آنحضرت خوابید
و حضرت رسول بغار ثور تشریف بردند و در صبح آن مشرکان بر در غار آمدند و حضرت
سه روز در غار ماندند و روز چهارم بیرون آمد متوجه مدینه مشرفه شد و روز دوازده
هم اینماه داخل مدینه شد و در روز هشتم اینماه بیک روایت حضرت امام حسن وفات
یافت و روز نهم این ماه وفات و مقتل عمر بن خطاب است و این قول مخالفت دارد
با آنچه ارباب سیر و تواریخ ضبط نموده‌اند زیرا که علمای سیر مقتل آن ملعون را در
چهارم ذی حجه میدانند و مشهور شده در روز نهم موافق حدیث صحیح خبر [illegible]
و این عید بزرگ شیعیان رضوان الله علیهم میگویند آن حرام زاده در روز دوشنبه
چهارم ذی حجه بجهنم واصل شد و در دهم این ماه تزویج حضرت خدیجه ع به حضرت سید المرسلین صلعم

واقع شد وان حضرت دران وقت بسبب تحیبی داشته و بیشتر نیز گفته اند و در چهارم این ماه
موت یزید پلید ولد الزنا در انوقت از عمر نحس آن سگ سی و هشت سال رفته بود و خلافت
ناحق او دو سال کمتر بود و درین روز حضرت رسول ص مامور شد بقتل جماعت یهود عبدالله بن انیک را
با چهار نفر فرستاد بخیبر برای قتل ابو رافع برادر کنانه شوهر صفیه بنت حیی بن اخطب و روز
سعادت قرین هفدهم این ماه مولود سعادت مسعود حضرت رسالت است بطریق شیعه
اما سنی در دوازدهم اینماه میدانند و درین روز مولود میمنت مسعود حضرت صادق ع نیز
بود و روز هجدهم اینماه حضرت ابراهیم ع با نمرود جنگ کرد و حق تعالی پشه را فرستاد تا او
را [illegible] و هلاک کرد و لشکرش را جمیعا فرستاد و روز نوزدهم حضرت داود بجنگ
جالوت رفت و روز بیست و دوم اینماه بهشت شداد بر باد تمام شد بعد ازانکه سیصد سال
در آنجا کار کرده بود و روز بیست چهارم اینماه حضرت موسی ع عوج بن عنق را کشت و در روز
آخر اینماه سفینه نوح ع بجودی قرار گرفت

ربیع الآخر

در روز چهارم اینماه مولود امام حسن عسکری است و در پنجم اینماه متوکل عباسی بجهنم واصل شد و پسر
منتصر او را کشت و در ششم اینماه جعفر دوانقی بغداد را بنا کرد و فتح کابل در ایام ولید
ملعون در هفتم اینماه شد و در دهم اینماه فرض صلوة و سفر و حضر قرار گرفت و بعضی
فرض صلوة را ابتدای تاریخ هجری را ازماه گذشته میدانند و در آخر اینماه ولادت
یزدجرد بن شهریار آخر سلطنت از عجم بعرب آمد و خالد ولید در آخر این
ماه بجهنم واصل شد

جمادی الاول

مصادف ایام زمستان بود که آب یخ

میریزد و شدت سرما بود و جمادی الاولی را جمادی خمسه و جمادی ثانیه را جمادی سته نیز میگفتند
از برای آنکه اول پنجم از ماه محرم بود و دوم ششم محرم بود و در روز پنجم اینماه تلخ بلا
بر حضرت ایوب بارید و در هشتم این ماه منوچهر نهر فرات را کند و در نهم این ماه در سال
سیصد و هفتاد و یک عضدالدوله بزیارت حضرت امام حسین رفت و در نیمه
این ماه مولود سجاد ع است و درین روز واقعه جمل روی داد و روی نصرت بر حضرت امیرالمؤمنین
است داد

جمادی الثانیه

در روز اول اینماه ملائکه بر حضرت رسول نازل شد
و در پنجم اینماه وفات حضرت فاطمه ع است و در نیمه اینماه ابن زبیر چون والی شد در
مکه معظمه کعبه را خراب کرد و دو در از برای او نصب کرد که از یکی داخل شوند و از یکی
بیرون روند بعد ازان عبدالملک مروان یکی را گرفت و دیگری را در جائی که در اول
بود نصب کرد و در همین روز عبدالله زبیر کشته شد در سال هفتاد و سیم از هجرت
بدست حجاج بن یوسف و عبدالله در انوقت هفتاد و سه سال داشت و در بیستم
این ماه که دوم مبعث بود تولد حضرت فاطمه ع واقع شد و بعضی سال پنجم گفته اند
و اصح این قول است و در بیست و هفتم این ماه ابوبکر علیه اللعنه والی این امت شد

رجب

ازین جهت این نام گذاشته اند که رجب در لغت بمعنی
تعظیم است رجب ای تعظیم والترجیب التعظیم و در جاهلیت نیز تعظیم اینماه میکردند
و بحرب و قتال بیرون نمیرفتند و اصب هم میگویند زیرا که حق تعالی درین
ماه رحمت و مغفرت خود را بر بنده گان میریزد و اصم هم میگویند از برای

اگر کسی صوت مستغیثی و قهقهه صلاح حرامی شنید و شب جمعه اول اینماه لیلة الرغائب است
و رغایب جمع رغیبه است و رغیبه بمعنی بخشش بسیار است و تمام ملائکه زمین و آسمان
درین شب در بیت المعمور و حوالی آن نازل میشوند و آمرزش از برای امت حضرت رسالت
میخواهند و احادیث بطریق خاصه و عامه در فضیلت این شب بسیار است و روز اول
این ماه حضرت نوح ع بکشتی نشست و درین روز که جمعه بود حضرت امام محمد باقر ع متولد شد
و ابن عباس قول حضرت هادی علیه السلام سلخ دویم این ماه میدانند و ابوجعفر بن خیثم گفته اند
و در سیم اینماه وفات حضرت هادی علیه السلام است و در دهم اینماه مولود امام محمد جواد است
و در سیزدهم اینماه مولود حضرت امیر المؤمنین است ع و در نیمه این ماه حضرت رسول
از شعب بیرون آمد بعد از نجات از حضرت و درین روز حضرت فاطمه سلام الله علیها با امیر
المؤمنین تزویج کرد بامر خدا و حضرت فاطمه سیزده سال داشت و درین روز توبه
حضرت آدم قبول شد و این روز را استفتاح میگویند و دعای ام داود درین
روز مستحب است و ام داود پسر حسن مثنی بن امام حسن ع بود و نفرین بحویلی قبیله را درین
روز میگویند و روز هجدهم این ماه ابراهیم پسر حضرت رسول ص وفات یافت
و بیست و پنجم اینماه معاویه علیه اللعنه بجهنم واصل شد و این واقعه عشرت افزا در سنه
ستین هجرت بود و در بیست و یکم اینماه منافقان کوفه خنجر زهرآلود بر ران مبارک
حضرت امام حسن ع زدند و در بیست و چهارم اینماه فتح خیبر واقع شد و درین روز
جعفر طیار از حبشه آمد و در بیست و پنجم اینماه وفات امام موسی کاظم ع بود و در

بیست هفتم اینماه

بیست هفتم این ماه مبعث حضرت رسالت ص است اول روزی که در دین لا اله الا الله گفته اند و روزه
این روز سنت است و ثواب بسیار دارد و در شب پنجشنبه ... و هشتم اینماه حضرت امام حسین ع از
حیلهای مخالفان از مدینه مشرفه متوجه مکه معظمه شد و در بیست و نهم اینماه معاویه ملعون عایشه
ملعونه غدار را در شام در چاه انداخت و کشت ... بمعنی آنست که درین
ماه منشعب میشود از برای روزها و اجلها و قسمت کرده میشود بلایا و ارزاق و منایا و در روز دویم
این ماه که در سال دویم هجرت بود روزه ماه مبارک رمضان واجب شد و در سیم اینماه مولود حضرت امام
حسین است ع و در همین آن حضرت از مدینه هجرت نمود از ستم کوفیان و داخل مکه معظمه شد و در شب
نیمه اینماه مولود حضرت صاحب ع است و آن شب برات است و بعوض شب قدر حق تعالی بائمه معصومین
صلوات الله علیهم شفقت فرموده است و دیگری که توفیق عمل خیری یابند درین شب نوشته
میشود ... رمضان منع فرموده اند که رمضان نگویند بلکه شهر مبارک
رمضان باید گفت که رمضان نامی از اسمای حق تعالی است و در لغت رمضان سنگ
گرم را میگویند که از حرارت آفتاب تابیده شده باشد و رمضان بمعنی شدت حرارت
معارف بوده اینماه بشدت حرارت گرما و در روز اول اینماه که سال دویست و یکم
هجری بود مبایعه مامون ملعون با حضرت امام رضا واقع شد و آن حضرت را ولی
عهد خود گردانید و در دهم اینماه خدیجه کبری وفات یافت و نیمه این ماه مولود
حضرت امام حسن ع است و شب هفدهم اینماه لیلة الفرقان است و در روز شب واقعه
بدر کبری واقع شد و اول فتحی است که در اسلام روی داد و در شب نوزدهم اول شب

قرائت موافق احادیث بسیار دفتر حاج را مینویسند و در صبح این روز ابن ملجم ملعون حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت زد و در بیستم این ماه سال هشتم هجری فتح مکه معظمه روی داد و در
روز علی علیه السلام پای مبارک بر کتف مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله نهاد و بتان را از کعبه معظمه
انداخت و در شب بیست و یکم این ماه معراج حضرت رسالت صلعم واقع شد و در همین
شب حضرت عیسی از ظلم جهود با آسمان رفت و وفات یوشع بن نون علیه السلام و
علی بن ابی طالب در همین روز واقع شد و شب بیست و سیم لیلة الجهنی است در اسم دعای
انلیلی است لیلة القدر شب قدر شیوه است و منم این شب قدر شب نوزدهم و شب بیست و یکم که
این هر سه شب را احیا داشتن و نزول قرآن تماما به یکبار از بیت المعمور از جانب
الله تعالی درین شب بود و شب بیست و هفتم قمر سنیان و در روایتی در شب سیم اینماه
صحف بابراهیم علیه السلام نازل شد و در شب ششم توراه فرموده و شب سیزدهم انجیل
و زبور در شب هجدهم و قرآن در شب بیست و چهارم والله اعلم شوال
یعنی سالات ذنوب المؤمنین ای از نقصه و درین ماه امر زیره میشود گناهان مؤمنان
و روزه داران ماه مبارک رمضان و در روز اول اینماه عید فطر است و شب
اول از لیالی اربعه است و اول ماههای حج است و درین روز عقد عایشه با حضرت
رسالت صلعم واقع شد و در نیمه اینماه جنگ احد واقع شد و بعضی در هفدهم این ماه
گفته اند و در نیمه این ماه مقتل حمزه رضی الله عنه بود و درین روز آفتاب از برای
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برگشت و در آخر اینماه ایام نحس است که حق تعالی عاد را

هلاک کفره در روز ششم

هلاک کفره در روز ششم روز ازین ماه بعد از عید سنت است و اهل سنت مبالغه تمام دارند
در روزه این شش روز و این روزها را ایام بیض میگویند و در طریق شیعه نیز وارد شده
روزه این روزها خواه مجتمع و خواه متفرق و اکثر عبادت حضرت رسول صلعم در این ماه واقع
ذی القعده بمعنی قعود از جنگ و ماه حرام از ماههای حرام است و عرب در ایام
جاهلیت تعظیم این ماه و ذی حجه و رجب که فرادا واقع شده میکرده اند در روز اول این ماه حق
تعالی وعده ثلثین لیلة را بموسی علیه السلام داد و در روز پنجم این ماه حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام خانه کعبه را بنا
نهادند و روز بیست و پنجم اینماه دحو الارض است که حق تعالی زمین را پهن کرد و اول رحمتی
که حق تعالی فرو فرستاد درین روز بود و روزه این روز سنت است و ثواب بسیار دارد والله اعلم
ذی الحجه الحرام اول ماه حج است ایام معلومات ده روز اول اینماه و معدودات
ایام تشریق و روز اول اینماه ابابکر معزول شد از بردن سوره مکه معظمه که ... بجوانب
دادن ... من عند الله و من عند رسوله بجناب حضرت مرتضوی علیه السلام تفویض شد و درین روز حق تعالی
او را خلیل خود خواند و درین روز حضرت فاطمه را بحضرت علی بن ابو طالب علیه السلام دادند و درین
روز حضرت امام حسین متوجه عراق شد و در روایتی در روز عرفه روانه شد و در روز نهم اینماه
روز زینت است که حضرت موسی علیه السلام بر فرعون غالب شد و هشتم این ماه روز ترویه است که حاجیان
آب بر میدارند از مکه معظمه و تدارک میبینند از برای رفتن روز دیگر بعرفات و درین
روز سال شصتم هجری مسلم بن عقیل در کوفه خروج نمود و در روز نهم که عرفه است
مسلم در همین روز شهید شد و درین روز آدم و حوا یکدیگر را شناختند و این روز بیت

که بیست و شش هزار کس از شیعه و سنی و زیدی و غلات و خوارج در عرفات حاضر شوند اللهم اجعلنا
الواقفین بعرفات بحق محمد و آله و درین روز حضرت رسول صلعم سد ابواب مسجد خود نمود در
خانه حضرت امیر المومنین ع را واگذاشت و نگرفت و درین روز ابن زیاد ملعون هانی
بن عروه را شهید کرد و بعضی میگویند که معراج درین روز واقع شد و دهم این ماه عید قربان
و خواندن تهلیلات در دهه اول این ماه هر روز ده مرتبه خواندن سنت است و درین
روز افعال عمره و تمتع حاجیان شیعه و سنی تمام می شود و درین روز حضرت ابراهیم ع خواست
حضرت اسمعیل قربان کند و در چند حدیث وارد شده که اسحق را میخواست قربان کند
و یهودان باسحق قایلند و درین روز ذبح هدی واجب شد و درین روز قوچ فدای اسمعیل ع
آمد و روزه این روز حرام است باتفاق بر مسلمانان و یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ایام تشریق است
و روزه این روز نیز بر حاجیان حرام است و باید که درین روز اهل حاج در منی باشند و در اینجا توقف
کنند و هجدهم این ماه عید غدیر است که رسول صلعم بامر خدا حضرت امیر المومنین ع را بر امامت نصب کرد
و او را خلیفه خود گردانید عاقبت همه برگشتند و اقرار را انکار کردند عقوبتها کشند
لعنهم الله و نگذاشتند که آنحضرت بحق خود برسد و درین روز مواخات اصحاب رسول الله صلعم
واقع شد و درین روز عثمان علیه اللعنه را کشتند و در شب نوزدهم این ماه وفات حضرت
فاطمه واقع شد و در شب بیست یکم توبه بر حضرت آدم نازل شد و بروایتی روز بیست یکم
اینماه روز بیست طالست و بروایتی در شب چهارم علی بر فراش حضرت رسالت صلعم خوابید
و در همین تصدق خاتم واقع شد و آیه انما ولیکم الله در شان علی ابن ابیطالب نازل شد و این روز

مباهله است که حضرت

در بیان ساعات ایام هفته

مباهله است که حضرت رسول با نجران مباهله کرد و نصاری درین روز جزیه قبول کردند
و روز بیست و پنجم سوره هل اتی نازل شد بر آل عبا و در بیست چهارم و یا در بیست ششم نزول
این است عمر بن الخطاب را کشته شد و درین ماه در سال دویست و هفتاد و سه عمارت
و تصنیف حضرت امام حسین ع فرمود آیه [illegible] سید بن جلیل
علی بن طاوس علیه الرحمه و غیر او از حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده
که روز اول ماه روزیست که حضرت موسی ع بطور رفت و درین روز دعای خضر و زکریا ع مستجاب شد و درین
روز حضرت ادریس داخل بهشت شد و حضرت یوسف ع از چاه خلاصی شد و توبه حضرت آدم قبول شد
و بروایتی حضرت قایم آل محمد ع درین روز ظهور میکند و بروایتی سر مبارک حضرت امام حسین ع
را داخل دمشق کردند و درین روز بود که مسلم بن عقبه علیه اللعنه جامه کعبه را بسوخت و دیوار آنرا
خراب کردند و زید بن علی بن الحسین ع علیهما السلام درین روز بر دار کردند و در اول ماه صفر سنه
اثنی و عشرین و مائه تا چهار سال آن حضرت بر دار آویخته بود و او را اعوان بنی امیه لعنهم الله از قهر
برهنه کرده بودند و عریان بود او را حق تعالی عنکبوت را فرمود تا تار خود را تنید
بر عورت او و ستر او شد و باید که بر مسلم بن عقبه لعنت کنند و درین روز حضرت امام محمد باقر ع
متولد شد و درین روز حضرت رسالت پناه صلعم از مکه معظمه بمدینه منوره هجرت فرموده و درین روز
حضرت امام حسن عسکری وفات یافته و درین روز فرشته نازل شد بر حضرت رسالت پناه صلعم و حضرت
نوح درین روز بکشتی نشست و درین روز یونس علیه السلام خلاص شد و در ایام بلای بنی آدم و درین
روز کیومرث پادشاه شد و اول پادشاهی در دنیا است و بروایتی حضرت ابراهیم ع درین روز متولد شد

[illegible]

پس حق تعالی او را خلیفه خود خواند و بهر دایش حضرت فاطمه ع درین روز متولد شد و حضرت آدم ع درین
روز مخلوق شد روز مبارکست برای طلب حوایج و زن خواستن و زمین در نزد پادشاهان و طلب
علم و سفر کردن و خریدن و فروختن چهارپایان و اگر حیوان پابند درین روز گم شود تا هشت روز دیگر
بدست آید و هرکه درین روز بیمار شود زود شفا یابد و فرزندی که درین روز متولد شود بخشنده و فراخ
روزی شود و با برکت و بهر دایش این روز نیست درست و نزد سلاطین مطالبات برآورده شود و هم
درین روز چیزی گم کنند زود پیدا شود و برای همه کاری خوبست خصوصا زراعت کردن و درخت
نشاندن و عمارت بنا کردن و سفر کردن و از حضرت امام محمد جواد ع مرویست که هرکه در اول
هر ماه دو رکعت نماز بکند و سلامتی تمام این ماه را از خدای خود گرفته است و چون در شب اول
ماه را ببیند پس رو بگرداند بر قبله بایستد و از جای خود حرکت نکند تا آنکه هفت مرتبه سوره
حمد را بخواند و دستها را بر چشمهای خود بمالد پس امانست او را از چشم درد تا ماه دیگر و
نماز اول ماه اول حمد یکبار و سوره توحید سی بار و در رکعت دویم الحمد یکبار
و انا انزلنا سی بار بخواند پس بهر چه قدرت داشته باشد البته تصدق بکند و بلاهای
تمام این ماه را بگذراند تا ماه دیگر روز دویم درین روز حضرت حوا خلق شده
و حق تعالی او را از کدام چیز آفریده که از استخوان دنده چپ آدم ع زیاد آمده بود و بعضی از منافقان
و یهود میگویند که یک استخوان پهلوی چپ آدم را جبرئیل ع برآورده بود و حق تعالی
آدم را ازو آفریده بود اصلی ندارد بلکه در حدیث معتبر وارد شده است که حق سبحانه و تعالی
حوا را از خاک نقره آفرید یعنی از زیادتی شوره آفرید غرض این روز نیکست برای

برای زن خواستن و خانه

برای زن خواستن و خانه بنا کردن و اختیار کارها نمودن و هرکه در اول این روز بیمار شود
بار وی سبک باشد بخلاف آخر روز و فرزندی که درین روز متولد شود نیکو تربیت یابد و بردبار
شایسته است برای هر کاری خصوصا تزویج و از سفر بخانه داخل شدن و بسفر رفتن و خریدن
و فروختن و طلب حاجات و تمام این روز بنسبت اهل فرس خرم است روز سیوم روز
نحسی است و بطریق نجوم نیز بد و مشوم است و درین روز سلب لباس از آدم ع و حوا شد و ایشان
از بهشت بیرون کرده شد و حضرت آدم بسراندیب و حوا بجده نزول نمود و نفاری درین روز
بود از حضرت علی ع که گمراه شدند و بعضی بالوهیت آن حضرت قایل شدند و بعضی بولایت
و بعضی بثالث ثلثه شدند و بهر دایش حضرت امام علی نقی درین روز وفات یافته و ابن زیاد
ملعون درین روز لشکر شقاوت اثر خود را بحرب سید الشهدا فرستاد و گویند حضرت امام
رضا ع درین روز رحلت فرمود و حضرت فاطمه زهرا درین روز [illegible] فرمود و
[illegible] که عبارت از بخت النصر است درین روز بیت المقدس را
خراب نمود و تورات را سوخت و هفتاد هزار نفر از دانشمندان بنی اسرائیل کشت و این
فتنه در ایام سلطنت بهمن بن اسفندیار واقع شد و اول جنگی که در میان ایران و توران
واقع شد درین روز شد اما مولود حضرت امام حسن عسکری را میگویند و بهر دایش توبه آدم
درین روز قبول شد پس بهترین کار درین روز آنست که مشغول اصلاح امورات خانه خود
[illegible] تا معتقد شود از پی کارها بیرون رفتن و پرهیز نماید از رفتن نزد پادشاهان
و خریدن و فروختن و سایر کارها و هر بنده که درین روز بگریزد زود بدست آید و هم

در این روز بیمار شود بمشقت افتد و فرزندی که متولد شود در روزی فراخ و عمر شیء دراز یابد
و در حدیث سلمان رضی عنه وارد شده که روز سنگین است و برای هیچ کاری شایسته نیست و نیز
وارد شده که حضرت صادق ع فرموده که بپرهیزید در این روز از جمیع کارها و بخانه پادشاهان
رفتن و حاجت از کسی مطلبید و کاری بکسی تفویض نمائید و تصرف لیا را بکنید از برای
نحوست رفع این روز و هر که در این روز سفر کند بیم آنست که دزدان راه او را بزنند
و نام این روز نیز در اهل فرس اردیبهشت است روز چهارم گویند زر از برای
معامله در میان فرزندان آدم ع در این روز بهم رسید و بقولی گویند که چون اولاد آنحضرت
بپانصد و پنجاه هزار کس رسیدند و هیچ چیز نداشتند از برای معامله در داد و ستد پس
بنزد آنحضرت آمدند که کار برما تنگ شده است و چاره نمیدانیم در داد و ستد پس حضرت
فرمود که ببرگ بعضی از درختان با هم معامله کنید گفتند برگ در اندک روز ضایع می‌شود
پس جبرئیل آمد و شش درهم و شش دینار از بهشت آورد بحضرت آدم ع داد و حضرت در میان
فرزندان خود تقسیم کرد و بعضی گویند که این زر تا بروزگار جمشید که او طلا و نقره را از
معادن بیرون آورد و زر سکه کرد و در اسلام اول کسی که دینار سکه کرد هشام بن عبدالملک
بود در این روز الفاظ در میان فرزندان آدم ع از سریانی بزبان و الفاظ مختلف منقلب
بالفاظ دیگر شد و سببش را گویند که فرزندان آنحضرت را خواستند بکشند بسبب
میراث و هجوم آوردند پس جبرئیل آمد و بال خود را برایشان زد و از هم دیگر متفرق
شدند و فوج فوج شد و از صدمه بال جبرئیل لکنت و تغییر در زبان ایشان بهم رسید

و لغات ایشان

و لغات ایشان بالفاظ مختلفه بدل شد و بعض متاخرین گویند اختلاف لغات در وقتی بود که حضرت
جبرئیل ع در شب آن زبانها را برده است که همه مردم در خواب بودند و از صدمه افتادن خلایق از
مشرق و مغرب از خواب جستند و لغات ایشان که بریده شد مشهور است لغات بنی آدم ع
از زبان فطرت ابو البشر ع تا زمان فطرت حضرت نوح ع سریانی بود و بالهام حق تعالی و واضع
لغت عبرانی عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ع بود و لغت عربی واضع آن یعرب
قحطان است اول نیز عربی گویند و لغت فارسی واضع آن فارس بن پهلو بن سام بن نوح
بود و بعضی گویند فارس بن عاجور بن یافث بن نوح علیه السلام است و لغت ترکی از ترک بن یافث
که ترکمان و اولاد الجه خان میگویند و بعضی میگویند اغوز بن ترک بن بحر واضع این لغت
و لغت حبشی و زنگی اولاد حبش و زنگ پسران سام بن نوح ع وضع کرده اند و یونانی واضع
آن ادریس ابن بطلیموس یونان است و رومی واضع آن روم بن عیص بن اسحق است
و هندوی واضع آن بیل است و بعضی گویند شیطان واضع آن بوده و لغت مازندرانی
الفیت بزردشت میدهند و بعضی آن را نیز نسبت بشیطان میدهند که کتاب زند
و پازند و ابتداع ایشان را تعلیم زردشت نمود اما لغت فرسی و اهل آن بر هفت
قسم بوده اند هروی که خراسانیان دارند و سغدی که بعضی از زابلیان دارند و زوالی که لغت
اهل کابل است و سگزی که لغت سیستانیان و اهل نیمروز است بر عکس فارسی و از گونه است
مثل بیرو و بیاو بجو را میگویند ربور بیا خبور این چهار لغت باصطلاح فصحا
ایشان مرده است و لغت مقبول نزد ایشان دری است که در آن نقصانی نباشد و پهلوی

لغت فرسی قدیم است و اصفهانی دری و بعضی از اهل عراق دارند و لغت فارسی صحیح شیراز
و توابع آن دارند و لغت فرنگی لغت لاتینی است و لغت سریانی علما و یونانی دانشمند
و اهالی ارامنه دارند و لغت روستا همان پهلوی است که او را شکسته گویند و الحال مردم ولایات
اصفهان و توابع آن دارند و اهل لغت عبرانی را بر لغت ترکوم و جبلی برده اند و لغت هندی را
بر لغت ترکی قرار داده اند آمدیم بر سر حدیث این روز نیک است برای زراعت کردن و شکار
کردن در صحرا و دریا و زن خواستن و عمارت بنا کردن و چهارپایان گرفتن و مکروه است
در این روز سفر کردن پس هر که سفر کند بیم آنست که کشته شود یا مالش را ببرند یا بلائی او را
عارض شود و در این روز هابیل متولد شده و فرزندی که در این روز متولد شود شایسته و مبارک
است و تا زنده است مردم او را دوست دارند و هر بنده که در این روز بگریزد دیدنش دشوار
باشد و هر که در این روز بیمار شود عافیت یابد این روز در نزد اهل فرس کوشی است
[illegible] حضرت موسی ع در دریای قلزم عبور کرد و این دریا در حوالی مصر است
به سه منزل یا دو مرحله فاصله و اینکه بعضی دریای گیلان و هشترخان را نسبت بدریای
قلزم میدهند دروغ است و اصلا نزارد بلکه خلیج این دریا تا بقلزم فاصله بسیار در میان
ایشان است و این روز عید یهود است که یوم الاکبر میگویند که در این روز کعبه معظمه
بهمت حضرت ابراهیم و اسماعیل بنا شد و در این روز قابیل ملعون متولد و برادر خود هابیل
مظلوم را کشت و روز نحسی است و موافق نجوم نیز مقسوم است پس هیچ کار
اختیار مکن و از خانه بیرون مرو و نزد پادشاهان مرو و از شر دزدان و اهرمن خدا[illegible]

و هر که در این روز

و هر که در این روز سوگند دروغ خورد سزای خود را یابد و هر که در این روز متولد شود حالش
نیکو باشد و در حدیث سلمان رضی عنه وارد است که در این روز اختیار کاری مکنید و در حدیث
است که بنظر پادشاهان مروید و نام این روز نزد اهل فرس سپندارمذ است [illegible]
و در این روز میان مامون ملعون با حضرت امام رضا ع واقع شد [illegible] و هم مامون ملعون
ام حبیبه دختر خود را بآن حضرت تزویج کرد و بروایتی تزویج حضرت فاطمه زهرا ع در این روز
واقع شده و این روز بسیار شایسته است برای برآوردن حاجات و زن خواستن و هر که سفر کند در این روز
در صحرا یا دریا مقضی المرام برگردد بسوی اهلش و نیک است برای خریدن چهارپایان و هر حیوانی و بنده
[illegible] روز گم شود رفته پیدا شود و هر فرزندی که در این روز متولد شود نیکی ترتیب یابد
و از فقها امین باشد و در حدیث وارد است که شایسته است از برای شکار و طلب معانی و هر
حاجتی که خواهد روا گردد و در روایت سلمان وارد است که خوابی که در این روز دیده شود تعبیرش
بعد از یک روز یا دو روز ظاهر شود و نام این روز نزد اهل فرس قور است [illegible] [illegible]
در این روز حضرت موسی ع در طور مناجات کرد و بقولی مولود حضرت امام موسی کاظم ع است و هر که
در این روز مشق کتابت نماید او را بمرتبه کمال برساند و هر که ابتدا کند بتجارت یا بعمل دیگر
عاقبتش نیکو باشد و در حدیث دیگر وارد است که شایسته است از برای شکار و طلب روزی
و درخت نشاندن و زراعت کردن و نزد پادشاهان رفتن و سفر کردن و نام این روز
نزد اهل فرس مرداد است روز هشتم شایسته است از برای هر کاری و حاجتی
و خریدن و فروختن و شکار کردن و سفر کردن و هر طفلی که متولد شود شایسته است و هر که

در این روز بیمار شود عافیت یابد و بروایت سلمان فارسی برای هر کاری شایسته است و نام
روز نزد اهل فرس دیبارین است روز نهم روز بسیار خوب و با میمنت و برکت
است و این روز بسیار عزیز و شریف است در ماه ربیع الاول درین روز فرعون آل محمد
یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنه والعذاب بسوی جهنم ... الذین کفرت و
فرستاد و مولود حضرت عیسی و یحیی و مریم علیهم السلام درین روز واقع شده و در حدیث
وارد شده است که روز ... از اول روزها تا آخر روز برای هر کاری نیک است
بسی مبارک است و ابتدای کارها بکند و قرض بدهد و زراعت بکند و هر که درین روز
متولد شود از دشمن بگریزد و نجات یابد و هر فرزندی که درین روز متولد شود در همه
حال توفیق یابد و فراخ روزی باشد و بروایت دیگر کسی که بیمار شود زود عافیت
یابد و بروایت سلمان رضی الله عنه خوابی که درین روز دیده شود اثر آن در همان روز
ظاهر شود روز دهم درین روز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله خدیجه بنت
خویلد را بعقد خود درآورد و آن روز سن مبارک آنحضرت بیست و هشت
سال گذشته بود و خدیجه چهل سال داشت و حضرت نوح ع درین روز
متولد شده و هر طفل که درین روز متولد شود بسیار ... و صاحب عمر ... و نیک است
برای خریدن و فروختن و سفر کردن و گم شده درین روز زود پیدا شود و هر که
درین روز بیمار شود سزاوار است که وصیت کند و در حدیث دیگر برای زراعت
کردن و در روایت دیگر برای هر کاری نیکوست بغیر از رفتن بنظر پادشاهان

و بروایت سلمان

و بروایت سلمان رضی الله عنه خوابی که درین روز دیده شود اثر آن تا بیست روز ظاهر شود و نام این
روز نزد اهل فرس ابان است روز یازدهم بروایت معتبر از حضرت امام رضا ع منقول است
که درین روز حضرت شعیب ع متولد شد و روزیست شایسته برای کارها و خرید و فروخت و غیر
آن و باید که احتراز نماید از نظر پادشاهان و هر بنده که درین روز بگریزد زود باز گردد و هر که
بیمار شود امید هست که زود شفا یابد و هر طفل که متولد شود حالش نیکو باشد و بروایت سلمان
رضی الله عنه هر خوابی که دیده شود اثر آن تا سه روز ظاهر شود روز دوازدهم
درین روز حضرت رسول صلی الله علیه و آله مشرف بنزول اجلال فرمودند و روز انقضای دولت بنی
امیه علیهم اللعنه بود و بروایتی حضرت امام زین العابدین ع درین روز وفات یافت
و بروایتی در شب دوازدهم ماه ربیع الاول زفاف حضرت فاطمه واقع شده است
روزیست شایسته از برای زن خواستن و دکان گشودن و شریک شدن و سفر کردن
دیگر نیکو نبود و بروایت آید و فرزندی که بهم رسد عمر یابد و پریشان نشود و بروایت
دیگر برای همه حاجتها خوبست و در اول روز بنظر پادشاهان بروید و در آخر روز
مروید که بد است روز سیزدهم روز بسیار نحس است و موافق نجوم نیز مشئوم است و در این
روز ناقه حضرت صالح ع را پی کردند و قوم حضرت شعیب درین روز معذب شدند
و مشهور است که مراد شهرهای حضرت لوط ع درین روز سرنگون شدند و این پنج
شهر بود که مابین کرمان و سیستان که هنوز اثر خرابی آنها باقیست شصت فرسخ است
که بیابان شده بی آب و گیاه و بپرهیزد درین روز از همه کاری کردن خصوصا سفر کردن

وزراعت کردن و نظر بد است [...] و روغن بر سر مالیدن و سر تراشیدن و هر کاری که
درین روز کند و هر که بگریزد بدست نیاید و هر که بیمار شود بتعب افتد و فرزندی
که متولد شود چندان زنده نماند و بروایت سلمان فارسی رضی الله عنه خوابی که بیند
تا نود روز بعمل آید و نام این روز نزد اهل فرس سیر سورت [illegible]
و درین روز بنی اسرائیل بر عمالقه ظفر یافتند و فتح شهر اریحا و بیرون [...] ولایم بدست
حضرت یوشع واقع شده و درین روز بلعم بن باعور مغلوب شد اهل اسلام گویند
بلعم مرد عابدی بود و اسم اعظم میدانست و در آخر مرتد شد که با حضرت یوشع
جنگ کرد و یهود میگویند که بلعم ساحر بود و درین روز یزید پلید بهاویه نزد معاویه
و سایر منافقان بدرکات اسفل رفت و بعضی گفته اند که اصحاب کهف و بیرون
آمدن تملیخا بزرگ ایشان بود از غار رجیم درین روز واقع شده و آن شهر در مغاک
بنات النعش درکن رشید ابوس واقع است نیک است کارها درین روز اما فرزندی
که درین روز متولد شود ظالم شود و عمر درازی باشد و مطلب علوم را غیب بیند
و پسندیده است برای طلب علوم و غیره حاجات و بروایت سلمان فارسی
نیک است از برای هر کاری که چیزی بیند خصوصاً دیدن ملوک و علما و فرزندی
که درین روز متولد شود خوش نویس گردد و مالش فراوان شود و زیرک و دانا
باشد و خوابی که درین روز بیند تا هشت یا شش روز بعمل آید و نام این روز
نزد اهل فرس شهریور است [illegible]
بروایتی درین روز حضرت رسول

خدا از غار ثور

خدا از غار ثور بیرون آمد و درین روز تزویج حضرت فاطمه زهرا واقع شد و تحویل قبله از بیت المقدس
بکعبه معظمه درین روز واقع شد بعد از آنکه چهارده سال و نه ماه آنحضرت روبه بیت المقدس نماز
گزارده بود و نیز توبه آدم درین روز واقع شد و مولود و سعادت مسعود امام علی نقی درین روز است
و بروایتی امام محمد جواد و امام حسن عسکری علیهما السلام درین روز متولد شده اند و در شب شنبه حضرت
صاحب الامر علیه السلام متولد شد و وفات حضرت موسی بن جعفر [...] درین روز گفته اند و نیک است
از برای همه امورات دیگر که درین روز بیمار شود زود صحت یابد و کسی که بگریزد بزودی
باز آید و فرزندی که متولد شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد و بروایت دیگر شایسته
است برای هر کاری و عمل و حاجت و بروایت سلمان رضی الله عنه خوابی که درین روز دیده
شود اثر خوشی تا سه روز ظاهر شود [illegible] درین روز ضحاک
مار دوش خواهرزاده شداد بن عاد که عرب او را علوان میگویند و بفارسی بیوراسب است و در
دنیا هزار و کم یکسال پادشاهی کرده بود بر جمشید جم غالب شد و او را گرفت و با اره
دوسر شیطان او را دو پاره کرد و درین روز فریدون بر ضحاک غالب آمد و با کاوه
آهنگر او را گرفتند و در چاه کوه دماوند حبس کردند و اصحاب الرس درین روز معذب
شدند و نمرود مردود درین روز بآسمان رفت در روز نحس است و موافق نجوم اهل منجم
برای هیچ کاری خوب نیست مگر عمارت بنا کردن و هر که درین روز سفر کند هلاک
شود و لشکر سلم و طور درین روز در دشت قبچاق گم شدند ناپدید شدند و هنوز میگویند
و میگویند که آن لشکر چهارصد هزار کس بودند و بعضی گویند چهل هزار کس بودند و با منوچهر

اگر آنجا آمده بود که جنگ کنند و هر بنده که درین روز بگریزد بزودی بر گردد و هرکه
سلام کم کند سالم ماند و هرکه بیمار شود بزودی شفا یابد و فرزندی که متولد شود علی
از زوال دیوانه شود و بعد از زوال حاذق نیکو باشد و در روایت دیگر از بسیار گفتن
بی هیچ کاری و حاجتی از کسی مطلبید و سفر مکنید و تصرف بسیار مکنید و هرکه درین روز بیمار شود
تلف شود و تا میتوانید متوجه کاری مشوید و گویند که عذاب قوم عاد الاولی که احقاف
و قوم ثمود درین روز بود و گویند که هلاک کسی که دعوی خدائی کرد درین روز واقع شد
فرعون و نمرود که بعضی اولاد کاوس میگویند و قیاتوسی و جمشید و کیقباد و رزم و شاه
و شداد بن عاد و گویند که بخت النصر درین روز مسخ بصورت عقاب شد و بروایتی
سلمان گوید که درین روز دیده شود بعد از ده روز ظاهر شود [illegible]
تولد حضرت رسالت پناه بطریق شیعه درین روز واقع شد در ماه ربیع الاول و جنگ
بدر درین روز واقع شد اندر روز بود و درین روز ملایکه بمدد حضرت رسالت آمدند و شوکت
بت پرستان و صنادید قریش عرب درین روز شکسته شد و بقولی تولد حضرت امام جعفر صادق درین
روز واقع شد و بروایتی این روز میانه است بپرهیزید درین روز از منازعه کردن و قرض
دادن پس هرکه قرضی دهد باز پس نستانند و فرزندی که متولد شود حاذق باشد و بروایت دیگر از
سنگ تراش درین روز حاجت مطلبید و بروایت دیگر از برای هر کار شایسته است خصوصا تزویج
و غیره و فروختن و زراعت و عمارت و رفتن بنظر سلاطین و قول اول اولی است و در روایت دیگر
وارد شده که جهت در روز هفدهم ماه موجب شناخت [illegible] روز بیست

که حضرت ابراهیم

روز بیست که حضرت ابراهیم علیه السلام از دست نمرود بن کنعان خلاص شد و درین روز حضرت
موسی ع شمعون بن حمون الصفا را بر امت خود نصب کرد و درین روز سلیمان ع آصف بن برخیا را
وصی خود گردانید و درین روز صحابه عثمان بن عفان برادر شیطان را کشتند بسبب ظلم و تعدی او و سال
بجای که ملک فرس [illegible] روز که بهتر و جشن [illegible] خود [illegible] روز جمشید که
دفع که اول تحویل آفتاب بود به برج حمل و این روز را نوروز نام نهاد و اول سال قرار داد و درین
روز [illegible] آفتاب و ماه و گلها و ریاحین و عطرها و بادها را [illegible] و درین روز ابراهیم
پسر رسول خدا از دنیا رحلت فرمود و درین روز بود که شهر صفا خراب شد و ایشان آن ولایت را خراب
کرد و بعضی گویند تولد [illegible] درین روز بود و هم درین روز اسکندر بن فیلقوس آب بیونان انداخت
و خراب کرد و درین روز جزایر خالدات که انتهای معموره دنیاست و از آنجا تا ساحل دریای مغرب
ده درجه است و آن دریا را اقیانوس میگویند و آن جزایر باب معمور شد و افراسیاب
درین روز کنگ دز [illegible] بنا کرد و درین روز صلح ایران و توران را منوچهر قرار داد
و آرش تیری انداخت از آمل مازندران که در کنار آب آموی [illegible] آمد و چند منزل مسافت
است از آمل تا کنار آب آموی و حکما گویند آن تیر را میان خالی و مجوف ساخته بود
و تیر از [illegible] که بود در وقت طلوع آفتاب رو بمشرق انداخت و آن تیر بحکمت
الهی تا بیابان رسید و درین روز مردم در غدیر خم بامر خدا و رسول با امیرالمومنین
بیعت و اقرار بامامت و ولایت آنحضرت کردند و آخر همه برگشتند و مرتد شدند
و اهما بکفر ارجاع خود [illegible] مگر معدودی چند از مومنان مثل سلمان و ابا ذر و مقداد

و غیر ایشان بر جاده اطاعت آن حضرت ع ماندند و گوی از میدان بردند و باقی صحابه گوساله پرستی
اختیار کردند و زر و وبال بردند و ابابکر را بخلافت برداشتند و گوساله سنبر دبان بردند
و این روز بود که منافقین مکه و مدینه اظهار نفاق قدیم خود کردند خصوصاً مشایخ ثلثه
و درین روز چهارده نفر و بروایتی پانزده نفر از مرتدان صحابه در غصب حق امیرالمؤمنین ع
با هم قسم شدند که از میان جمیع بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و عبدالرحمن بن عوف
و سعد بن ابی وقاص و ابوعبیده جراح و معاویه بن ابوسفیان و عمرو بن عاص و پنج
نفر از ایشان را ابوموسی اشعری مغیره بن شعبه و اویس بن حدثان و ابوهریره و ابوطلحه
انصاری اسامی منافقین لعنهم الله و ایشان اصحاب عقبه و اصحاب صحیفه نیز میگویند
که صحیفه نوشتند و توطیه کردند که خلافت را با میرالمؤمنین ع ندهند و خلافت حق آن حضرت را
غصب کنند و تمهید حکایت شب عقبه را و انداختن دبه‌ها درین روز کردند و آن
عقبه بالای جحفه و ابوا نخبه مشهور است بر هر شبی که خواستند حضرت رسالت را رم کنند و آن حضرت را
بلند اندازند و هلاک کرده باشند و درین روز عمر و عثمان و ابابکر و سایر منافقان
لعنهم الله با حضرت امیرالمؤمنین ع بیعت کردند بامر خلافت و آخر نقض کردند و هم
درین روز بود که حضرت امیرالمؤمنین ع بعد از بیست و پنج سال و سه ماه بعد از فوت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بخلافت محققه خود نشست و صحابه با وی بیعت
کردند بعد از قتل عثمان علیه اللعنه و النیران و این روز مبارکیست پس برای هر کار
نیک است از خریدن و فروختن و زراعت کردن و سفر کردن و تزویج کردن

و طلب حوایج

و طلب حوایج نمودن و کسی که با دشمنان خصمی کند با ایشان غالب آید و هر که بیمار شود زود
شفا یابد و فرزندی که درین روز متولد شود صاحب نیک باشد و سنیان میگویند که درین
روز فریدون ضحاک و مار دوش را در چاه دماوند حبس کرد و هنوز زنده است و سیمرغ
درین روز بر عالی حنظله بن صفوان در مغرب غایب شد و درین روز بنی اسرائیل
گوساله را بر عامیل زدند و وی زنده شد و در ایام موسی علی نبینا و علیه السلام
پس قارون درین روز بزمین فرو رفت و بنی اسرائیل درین روز گوساله پرست شدند
و نام این روز در بعضی اهل فارسی ارشمید [illegible] روزی است که حضرت
اسحق علی نبینا و علیه السلام درین روز متولد شد و درین روز حضرت داود علی نبینا
و علیه السلام مسجد اقصی را ساخته است و درین روز شب حضرت آمنه بحضرت صدر
بدر کاینات و خلاصه موجودات حضرت رسالت پناهی حامله شد در شب جمعه
وسط در منزل و خانه مبارک عبدالمطلب در صدف ماه تشریف و لطف و درین
روز حضرت اسکندر ترک رفاقت بظلمات کرد و درین روز اسکندریه را
بنا کرد و بلیناس این طلسم را ساخت با مناره و درین روز عبدالرحمن بن ملجم
مرادی علیه اللعنه و العذاب ضربت بر حضرت امیرالمؤمنین ع زد و این روز نیز خوب
نیست و بروایت دیگر نیک است از برای سفر کردن و طلب علم کردن
و طلب روزی کردن و سعی در کارها و حوایج مسلمانان کردن و برات از بنده و چهارپایان
خریدن و گم شده بعد از پانزده روز برگردد و فرزندی که درین روز متولد شد

توفیق یابد و با برکت باشد و به روایت دیگر اگر با کسی خصمی کند بر او غالب آید بقدرت حق تعالی
و برای هر کاری شایسته است و نام این روز نزد اهل فرس فروردین است [illegible]
به روایتی روز مولود حضرت فاطمه ع واقع شده و حرم محترم حضرت امام حسین با بقیه
اهل بیت رسالت ع از شام بمدینه مشرفه آمدند و روایتی دیگر بکربلای معلا آمدند
و این روز نیکوست برای شعر گفتن و برآمدن حاجتها و بنا کردن بناها و [illegible] کودکان
درختان و گرفتن چهارپایان و کسی که بگریزد دور است بر او دولت یافتن و کسی که سفر
کم کند بر او خوف هلاکش هست و کسی که بیمار شود بیماری او مشکل بگذرد و فرزندی
که بوجود آید بمشقت [illegible] کند و به روایت دیگر روز نیک است از برای هر کار خوب
خصوصاً سفر کردن و طلب حوایج و تجارت و تزویج و درخت کشتن و دیدن پادشاهان
رفتن و نام این نزد اهل فرس خورداد است [illegible] در این
روز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بمعراج بردند و حضرت علی علیه السلام
شب از ظلم جهودان با آسمان بردند و وفات کثیر البرکات سعادت آیات حضرت
سید الوصیین و امام المتقین و یعسوب الدین و پیشوای دنیا و دین حضرت امیر المؤمنین
از این دنیای فانی بدار بقای باقی در این روز رحلت فرمود پس روزی بسیار نحس و بد است
و روز نحسی خوشتست پس در این روز حاجت از کسی طلب مکن و با کسی منازعه
و دعوی مکن و پرهیز کن در این روز از رفتن در پیش پادشاهان و کسی که سفر کند
در این روز پس خوف هلاکت در وی هست و هر فرزندی که در این روز متولد شود پس فقیر

و دیر بنیان شود

و دیر بنیان شود و به روایت دیگر بسیار نحس است و همین برای کشتن حیوانات خوب است و نام این روز
نزد اهل فرس سامه است [illegible] در این روز معاویه غاویه علیه اللعنه
والهاویه بجهنم واصل و متواصل شد در این روز پسر نوح غرق شد و اگر کسی در این روز
سزاوار است بر ایشان لعنت بسیار و بیشمار کردن و در این روز ولید بن مصعب بن
قابوس که فرعون باشد دعوی الوهیت و خدائی کرد و پادشاه نینوی که موصل باشد حضرت
جرجیس به دعوت او مأمور بود بعذاب جناب اقدس باری جل شانه واصل شد و این روز
شایسته است برای برآوردن حاجتها و بیع و شری و رفتن بنزد سلاطین و لهو و
کردن در این روز مقبول است و ثواب آن بسیار است و بیمار بزودی شفا یابد و مسافر بعافیت
و سلامتی برگردد و به روایت دیگر روز سبک است و برای هر کاری نیک است هر فرزندی
که در این روز متولد شود مبارک و محبوب باشد و هر که نزد پادشاه رود بمطلب رسد
و خوشنود برگردد و نام این روز نزد فرس دی بمهر است [illegible]
روز قمر است در ماه مبارک رمضان و میمون و مبارک است در این روز حضرت یوسف
علیه السلام متولد شد در این روز نیکو و نیکوست برای هر کاری خصوصاً طلب
حوایج و تجارت و زن خواستگاری نمودن و نزد پادشاهان رفتن و کسی که در این روز سفر
کند غنیمت یابد و خیر بسیار ببیند و فرزندی که متولد شود نیکوتر طبیعت یابد و مبارک
و شایسته است و شب آن لیلة القدر است در ماه مذکور پس قرآن مجید بر حضرت رسالت ع
در این شب نازل شد و بعضی گویند نزول ختم قرآن در این شب و بجهت مصالح

دفعةً دفعةً بآن حضرت آمده و بعضی گویند که تمام قرآن در این شب از لوح محفوظ به بیت
المعمور نازل شده و انجیل و توراة و زبور در این شب نازل شده و بروایتی منافقین
کوفه در این روز جمعیت نموده اند در وقتی که حضرت امام حسن ع در جنگ معاویه علیه اللعنة والعذاب
میرفت و آنحضرت را غارت کردند و سنان بن قبیصة اسدی علیه اللعنة خنجری بر ران مبارک
آنحضرت زد و از نفاق آن بیدینان دست از خلافت حقه خود برداشت و با آن ملعون
صلح کردند در سنه احدی و اربعین خلافت را بآن ناپاک گذاشت روز ملیت چهارم
روز لیار موافق نجوم نیز معلوم است و فرعون در این روز بود که بوجود آمد و تولد فرعون آل محمد
یعنی عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب را نیز در این روز میگویند و بحث النجم در این روز
پادشاه عجم و ملک ایشان بهمن در این روز تاج بر سر نهاد و سی سال سلطنت ایران کرد و قتل
ازمیا در این روز بود و هلاکو خان در این روز کوفه را خراب کرد و در این روز حضرت
رسالت پناه ص مریض شد پس هیچ کار در این روز اراده مکن و فرزندی که در این روز متولد شود
روزگار بسختی بگذراند و توفیق خیر نیابد و در آخر عمر کشته شود یا غرق شود و هر که در این روز
بیمار شود بیماری بطول انجامد و بروایت دیگر هر که سفر کند در آن سفر بمیرد و در این روز
حضرت رسول ص باکرده نجران و یهود مباهله کرد و در این فتح خیبر واقع شد ببرکت و بازوی
خیبرگشای حیدر کرار غیر فرار و در این بود که حضرت امیرالمؤمنین ع خاتم مبارک
خود را بسائل داد و آیه مبارکه اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ در شأن عالیشان و ولایت و شأن
خلافت آنحضرت نازل شد روز ملیت پنجم روز لیار الحمی است و موافق
نجوم ایز در نزد اهل هی دین است

قاعده پنجم

قاعده نجوم نیز معلوم است پس خود را در این روز محفوظ کن و از بدکاری بگرد که در این روز
حق سبحانه و تعالی اهل مصر را بعذاب خود مبتلا گردانید و کیخسرو بن سیاوخش پادشاه ایران بود
بدعای حضرت سلیمان علیه السلام در دره شیراز برف او را با لشکریش تمامی کشت و از حضرت
امام رضا ع منقول است که کیخسرو در نشست پیغمبر را کشته بود لعنة الله علیه و بیمار در این روز حالتی بد بیند
و هر که در این روز سفر کند خطر دارد و فرزندی که در این روز متولد شود فراخ روزی و نیکوکار شود
لا ابتلای سخت مبتلا شود و آخر نجات یابد و بروایت دیگر هر که در این روز بیمار شود
تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلمان فارسی رضی الله از شر این روز پناه ببرید بسوی خدا
از دعا و نماز و روزه و اعمال خیر کوتاهی ننمائید و در این روز کعبه معظمه را نصب کردند
و تعظیم کعبه در این روز بر حضرت ابراهیم نازل شد و اول رحمتی که نازل شد از آسمان در این روز
بود که زمین را خدا در این روز پهن کرد روز ملیت ششم این روز نیز شایسته است
از برای سفر و هر امری که اراده کنی مگر زن خواستن و هر که در این روز تزویج کند میانه
او و زوجه اش جدائی افتد زیرا که در این روز دریا شکافته شد برای حضرت موسی ع و اگر از
سفر برگردی در این روز داخل خانه خود مشو بیمار در این روز حالتی بد است و فرزندی
که در این روز متولد شود عمرش دراز باشد و در این روز شداد بنیاد ارم کاخ را داد
کرد و بروایت دیگر هر که در این روز هم سفر شود سودی نبیند و شاید بر نگردد و تفرق
بسیار بکشد که فوائدش بسیار است و نام این روز نزد اهل فرس استقلال است
روز ملیت هفتم و این روز لیار مبارک است و نیک است از برای هر کاری

و روز مبعث حضرت رسالت است صلی الله علیه وآله وسلم در ماه رجب و هر فرزندی که درین روز متولد شود
خوش روی و خوش خوی و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای مردمان باشد و بروایت دیگر بسیار نیک است
برای عمارت کردن و زراعت نمودن و خریدن و فروختن و دیدن پادشاهان و سفر در حوایج مؤمنان
و نام این روز بلغت اهل فرس آسمان است [illegible] نیک است برای هر کاری و امری خصوصاً سفر
و در روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده است پس فرزندی که درین روز متولد شود رزق فراوان یابد و محبوب
مردمان باشد و احسان کننده است بسوی اهل خود ولیکن غمهای بسیار باو رسد و در آخر عمر بفقر یا ضعف چشم
مبتلا شود و وفات حضرت خاتم الانبیاء و حضرت امام مجتبی درین روز واقع شده و درین روز غصب حق
اهل خلافت کردند و درین روز بنای ظلم بال محمد صلی الله علیه وآله گذاشتند و نام این روز بلغت اهل فرس
رام است روز [illegible] نیک است برای هر کاری و فرزندی که درین روز متولد شود بردبار باشد
و هر که بیمار شود زود شفا یابد و درین روز وصیت نامه بنویسند و بروایت دیگر برای هر کاری خوب است مگر کابین
که باید متوجه کاری نشوند خصوصاً سفر کردن و گریخته و گمشده زود بدست آید و در روایت دیگر نیک است
برای هر کاری خصوصاً ملاقات پادشاهان و امیر کردن و دیدن دوستان و برادران و موافق نجوم این روز نحس است
و اکثر کارها بر لحد و بروایت سلمان فارسی هر خوابی که درین روز دیده شود دو روز اثرش ظاهر شود
و نام این روز بلغت اهل فرس مارسپند است روز [illegible] نیک است برای خریدن
و فروختن چهارپایان و تزویج کردن و هر فرزندی که درین روز متولد شود بردبار و راستگو
و مبارک و وفادار و عابد و جلیل القدر باشد و گریخته و گمشده زود بدست آید و هر که مالی
قرض کند و بزودی پس دهد و بروایت دیگر روز نیکیست که حضرت اسمعیل درین روز متولد شده
و برای هر کاری نیک است خصوصاً درخت نشاندن و زراعت کردن و عمارت کردن و از حضرت
امام موسی کاظم منقول است که ترک حجامت مکن در حزیران رومی که ایام هفتم باشد و اگر نکنند در
چهارم و هم آن البته حجامت بکن و نام این روز بلغت اهل فرس انغران است [illegible] ساعات

هر آنکه ساعات

هر آنکه ساعات جزوی اجزای شب و روز است و اصطلاحات در آن اختلاف دارد ایام مستقیم
جزوی از بیست و چهار جزو شب و روز است و هر ساعتی [illegible] دقیقه است و هر دقیقه
شصت ثانیه است و هر ثانیه شصت ثالثه و گاهی اطلاق میکنند ساعت را بر دوازده
جزو روز خواه بلند باشد خواه کوتاه و هم چنین در شب گاه هست که اطلاق میکنند
بر قدری که مختلف است بزیاده و کم چنانچه وارد شده در اخبار که اول صبح تا طلوع آفتاب
یک ساعت است که نه ساعات روزی بیست و پنج ساعت میشود و صدوق باین قول قایل است و از
فرو رفتن آفتاب تا سقوط شفق غروب است و بعضی به بیست و پنج ساعت و نیم مستقیمه
قایلند باصطلاح اصحاب حدیث و باصطلاح منجمان ساعت حقیقیه و موجود دارند و
ساعت دنیا در آن تفاوت بسیار است که مذکور میشود و ساعت آخرت هزار سال دنیا است
موافق قرآن و احادیث و نیز در قرآن نیز هست که روز پنجاه هزار سال باشد در نزد حق تعالی
روزی هزار سال است و چون حضرت آدم را آفرید از ابتدای روز تا چاشت که دویست
سال باشد یا سیصد سال علی الخلاف ملایکه در سجده حضرت آدم بودند چون سر از سجده بر
داشتند تا میان روز که سیصد سال باشد یا دویست سال مشغول تعلیم ایشان بود و از
ظهر تا عصر که دویست سال باشد مشغول حوا و تمتعات جنت ایشان بود و از وقتی که
شجر خورد تا وقتی که توبه او را قبول کردند سیصد سال بعد آن از عصر تا شام بود موافق
حدیث دیگر دنیا یک روز است نزد حق تعالی و آخرت یک روز است و ابن طاوس عمر دنیا را صد و
بیست و چهار هزار سال گفته است صد هزار سال از اهل بیت حضرت رسالت و حکومت ایشان
که باقی مانده است و بیست هزار از سایر خلایق و لعنتی ایشان است و منجمان دنیا را
هر سی هزار سال خراب و دوازده هزار سال آباد میدانند و طبیعیین و براهمه هر سی و
شصت هزار سال یک بار دنیا را خراب میدانند و بعد از آن آباد و ملاحده و سو
فسطائیه دنیا را همیشه میدانند که بوده و خواهد بود [illegible]
و آنچه در ربع مسکون که محل سکنی بنی آدم است از اصحاب رصد ضبط کرده اند و موافق
حدیث نیز درست است پس میگویند اهل رصد که عمارت دنیا یک ربع کمتر است و ابتدای معموره

از گوشه‌ایست که کنگ در چین است از ابتدای مشرق تا انتهای معموره که جزایر خالدات
است و الحاق با آب معموره شده هفت قسمت فرضی نموده‌اند و هفت مبداء برای آن
قرار داده‌اند و در هر مبداء نیم ساعت زیاده میشود و این هفت حصه را باصطلاح هفت
اقالیم میگویند و ساعت در اقالیم اول مبداء آن دوازده ساعت و نصف است تقریباً
و در وسط آن طولانی‌تر سیزده ساعت است و در مبداء دوم سیزده ساعت و ربعی باشد
و وسط آن سیزده ساعت است و نصف ربع و مبداء سیم سیزده ساعت و نصف
ربعی بود و وسط آن چهارده ساعت میرسد و مبداء چهارم وسط معموره است نهایت
طولانی چهارده ساعت و نصف ربعی بود و وسط آن چهارده ساعت میرسد و نصف و مبداء
پنجم چهارده ساعت و نصف ربعی بود وسط آن پانزده ساعت میرسد و مبداء
ششم پانزده ساعت و ربعی میرسد و وسط آن پانزده ساعت و نصف میرسد [illegible]
و مبداء هفتم پانزده ساعت و نصف ربعی میرسد و وسط آن پانزده ساعت

و آنچه از احادیث ظاهر میشود در عمده معموره پانزده ساعت است و هفده و هیجده
و نوزده و تا بیست و چهار میرسد و بجایی که شش ماه شب و شش ماه روز
باشد و در ذکر اقالیم بیان آن میشود اما آنچه مشهور است ساعت معموره بپانزده
و ربعی میرسد و مشهور است که امیر تیمور در ایام جهانگیری در دشت قپچاق بجایی رسید
در حوالی البرز کوه که چون نماز شام گذارد وقت نماز خفتن نیافت والله یعلم

در احکام روز نوروز بدانکه روز نوروز از مخترعات جمشید است
و سابق بران نبوده است در میان اولاد بنی آدم و آن تحویل آفتاب است به اول برج حمل

و اول سال نو است

و اول سال نو است و اول بهار است و احادیث بسیار در فضیلت این روز وارد است اما اگر نوروز
یکشنبه باشد صاحب سال آفتاب است و حال بزرگان و ملوک میانه بود و طرب و نکاح بسیار باشد
و میوه و نعمت فراوان بود و نرخها ارزان بود و بعضی قصوری کنند و کشتیها را آفت برسد و برف و سرما کم بود
و امراض بسیار بود و جو و گندم ارزان باشد و انگور نیکو بود و در فصل بهار باران بسیار بود چنانچه مردم تنگ آیند
و مرگ بسیار باشد و تابستان گرم باشد اما زمستان میانه بود روز نوروز دوشنبه باشد صاحب سال
قمر باشد و حال پادشاهان نیک باشد و دیگر مردم را کار میانه بود و نعمت فراوان و نرخها ارزان باشد و غله
نیک بود و حال بزرگان و ملاحان دریا خوب باشد و منفعت بسیار یابند و تابستان گرم باشد و زراعت
و میوه و کنجد و بالیز نیکو باشد زمستان سرمای سخت بود و سیلاب بسیار باشد و فتنه و حرب کم باشد
و سرمای بی وقت در آید و بیماری بسیار بود و مور و ملخ کم باشد و مار و عقرب بسیار بود و اگر روز نوروز
سه‌شنبه باشد صاحب سال مریخ است حال بزرگان و پادشاهان و سلاطین خوب باشد
و کار مردم دیگر بسته بود و دلهای مردم پر غم و اندوه بود و کار تجار بسته بود و نرخها گران بود و فتنه
و آشوب و حرب بسیار بود و بیماری بسیار بود و گزندگان و حشرات بسیار باشند و در زمان شام آفت
و بیماری بسیار بود و خلایق تباه شوند و در بعضی زراعت آفت رسد و قحط و تنگی در میان مردم پدید آید
و باز ارزانی شود و در آخر میوه‌ها بسیار باشد و در تابستان گرما و خشکی بسیار باشد و بیشتر دردها از آبله
بود و دروغ و خیانت در میان مردم بسیار باشد بزرگتران بر کهتران بیرون آیند و زنان با شوهران
خصومت کنند و در میان شریکان مخالفت پدید آید و از جانب مشرق بزرگی بمیرد و باران بی وقت
و ماهی بسیار بود و زمستان بسیار سرد بود و بعضی از میوه‌ها را آفت برسد و کرم پیله ابریشم بسیار بود
اما گران بود و جراحت و دمامیل بسیار بود و کاروانها خراب بود و اگر روز نوروز چهارشنبه

باشد پس صاحب سال عطارد است دلیل بر آن باشد که دران سال فتنه و تشویش و حرب بسیار باشد
و نرخها گران باشد و بیماری مردم بیشتر از گرمی و خشکی بود و درد گلو نیز باشد در حدود گیلان و طبرستان
و جرجان آشوب و اشتغال و شکی و قحطی بود و کار مردم بسته بود و تجاران را زیان برسد و انصاف
از میان مردم برخیزد اما مردم عامه و نادان را نیک بود و علما و اهل صلاح را نیک بود و اینان
را غم و کدورت بود و با یکدیگر کینه و حسد برند و قوت از مت هر انیان باشد و باران بی هنگام بیاید
و سیلاب بسیار برخیزد و احوال سلاطین بد باشد و رعایا بر سلاطین عاصی شوند و کهتران بر مهتران کینه ورزند
و بعضی از میوهها را آفت برسد و در تابستان بیماری و بادهای مختلف بسیار بود و پالیز و گندم و جو
و پنبه نیک بود اما در بهار اندکی آفتی برسد و درین سال خشکی و کم آبی بود و دلهای مردم
با ترس و خوف بود و راههای از سرما و برف زمستان بسته شود و اگر روز نوروز [illegible]
باشد پس صاحب سال مشتری باشد و درین سال احوال علما و فقها و سادات نیک باشد و بزرگان را رغبت
بکارهای خیر بسیار بود و احوال ملوک و سلاطین بسیار خوش بود و مرادهای ایشان برآید و حال
درویشان نیک بود و نباتات خوب باشند و پنبه و کنجد میانه باشند و بهار خوب و گرم
پیله و ابریشم میانه بود و چهارپایان بسیار باشد و حال زنان و کسانی که با ایشان سروکار
دارند و همچنین مثل عطاران و گوهرفروشی و زرگر و غیره میانه بود و رونق معامله در میان مردم
کم باشد و کار مردم بازاری بد باشد خداوند طالع همه جای او را نیک بود و اگر روز نوروز
[illegible] جمعه باشد صاحب سال زهره است پس حال قرآن خوانان و عالمان
نیک باشد حال حیوانات خوب باشند و مردم را لهو و طرب و شادی بسیار باشد
و نکاح بسیار باشد و پنبه خوب نباشد هر چند دیر بکارند بهتر بود و در بابل بیماری و عادت باشد

بسیار بنویس و فرمان فرما

[illegible]

و فرمان فرمای هند را آفت برسد و در دریا شورشی و اضطرابی باشد و در عالم و دنیا و در میان مردمان کم بینی
و حال ملاحان و کشتیها در خوف باشد و تابستان گرم باشد و بیماری بسیار شود و احوال مردم در تنزل باشد
و اگر روز نوروز [illegible] باشد خداوند سال زحل است دلیل رنج و غم و اندوه باشد و خلاف
و دروغ بسیار باشد در میان سلطان و رعیت نزاع پدید آید و گندم و جو و پالیز خوب باشد و بحر را آفت
برسد باران و سیل بسیار بود و سلطان بیمار سخت پیدا کند و هند و سندان را آفت بهم رسد و بیماری
بسیار بود و سلطان و مار و مور و ملخ در بنه و رد کیک و کژدم بسیار بود و بزرگان را کار نیک بود
و در زمین طبرستان فتنه و آشوب بود و بی محل سرما در تابستان بود و درد سینه و بیماری و مرگ زنان
بسیار بود و کودکان نیز بسیار بمیرند و حال علما و اهل صلاح نیکو بود و عسل کم باشد و در گوسفندان مرگ بود
روم را آفت بهم رسد و آخر سال نرخها بر بها شود و میان زنان و مردان نزاع باشد و موی نی بسیار بود
و پنبه خوب نیاید و پالیز و کنجد نیکو باشد و خداوند این سال را نیکو باشد [illegible]
ایضا روایت از حضرت صادق ع شب روز نوروز غسل کند و جامهای پاک پوشد و بوی خوش
بکار برد و روزه بگیرد و هر که درین روز روزه بگیرد پس بعد از زوال و فراغ از نماز پیشین
چهار رکعت نماز کند بدو سلام در نماز اول در رکعت اول بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلنا
بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد ده بار سوره جحد بخواند و در نماز دویم در رکعت اول
بعد از حمد ده بار سوره قل هو الله بخواند و در رکعت دویم بعد از حمد معوذتین را هر یک
ده بار بخواند و چون از نماز فارغ شود سر بسجده نهد و حاجات خود را طلبید پس حق تعالی
انرا براورد و بعد از آن این دعا بخواند بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ اللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْاَوْصِیاءِ الْمَرْضِیِّینَ وَ صَلِّ عَلیٰ جَمِیعِ اَنْبِیائِکَ وَ رُسُلِکَ

بافضل صلوات

بافضل صلواتک وبارک علیهم بافضل برکاتک وصلّ علی ارواحهم واجسادهم
اللهم بارک علی محمد وآل محمد وبارک لنا فی یومنا هذا الذی فضلته
وکرمته وشرفته وعظمته وخطرته اللهم بارک لنا فیما انعمت به علینا
حتی لا نشکر احداً غیرک ووسّع علینا رزقنا یا ذا الجلال والاکرام اللهم
ما غاب عنی عونک علیه حتی لا اتکلف ما لا احتاج الیه یا ذا الجلال
والاکرام بعد از آن بسیار بگوید صلی الله علیه وعلی محمد وآله الطاهرین
الاخیار الابرار کفارهٔ گناهان یکساله او باشد و منقولست که هر که در اینروز سیصد و
شصت بار بخواند تا آخر سال از بلیات محفوظ باشد و دعا این است اللهم ان هذه سنة
جدیدة وانت ربّ ملک قدیم اسئلک خیرها وخیر ما فیها واعوذ
بک من شرها وشر ما فیها واستکفیک مؤنتها وشغلها یا ذا الجلال
والاکرام یا محوّل الحول والاحوال حوّل حالنا الی احسن الحال واز
حضرت امیر المؤمنین ع مرویست که هر که نقش آیه مبارکه را که مشتمل است بر هفت سلام در اول ابتدای روز
نوروز در کاسه و ظرف چینی بمشک و زعفران بنویسد و بگلاب بشوید بیاشامد هر که از آن بخورد
تا سال دیگر از بلیات محفوظ ماند و هیچ ضرری باو نرسد و اگر زنبور او را بگزد زهر بر وی کاری نکند بقدرت
الله تعالی و آیها این است سلام علی نوح فی العالمین سلام قولا من رب رحیم
سلام علی ابراهیم سلام علی موسی وهارون سلام علی آل یاسین
سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین سلام هی حتی مطلع الفجر
و در کتابی معتبر دیدم که فارسیان در روز خمسه مسترقه این را می‌نویسند از برای ضرر گزنده ها

بافضل صلواتک

و به تجربه رسیده باشد و باید نگاه داشت یَنامُ بَنی دیّامِ بَنی افریدونَ که معران سَلامٌ
عَلی نُوحٍ فِی العالَمینَ است در ترجمه حدیث شریف که مشتمل است بر احکام کسوف خسوف محرم
و حوادث هر سال و احکام محرم [illegible] بنیم نیز گوار قطعه اینها هم اکنون
را دیدم در کتاب قصص الانبیاء روایت کرده است لیکن خود در بیان حوادث و وقایع محرم که
ابتدای سال است نزد عرب و سایر مسلمانان بغیر از منجمان عجم که نزد ایشان نوروز ابتدای سال است
و این حدیث را از شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی روایت کرده که او سند را متصل گردانیده بحضرت
مبین الحقایق امام جعفر بن محمد صادق ع که آنحضرت فرموده که در کتب حضرت دانیال ع نوشته است
که هر گاه اول محرم [illegible] باشند در آن سال زمستان بسیار سرد باشد پس بادهای بسیار و رنج دارا فراوان
باشند و سیلاب بسیار باشد و زراعت از آفات سلامت ماند و بعضی از درختان میوه و انگور را
آفت برسد و در روم حرب باشد و عرب با ایشان حرب کنند و اسیر و غنیمت از ایشان بسیار ببرند و پادشاه را
در جمیع امور غلبه باشد بغیر رتبت خفی نوشته و در روایت دیگر مرگ در میان چهارپایان بهم رسد و در اسپان قولنج عارضی شود
و در میان مردمان درد گلو و درد اعضا و درد دلها بسیار گردد و در همه بلاد مرگ پیران و زنان بسیار باشد خصوصا
در عراق و بغداد و اطراف آن و در روم مرگ بسیار باشد و در میان عرب و روم کارزار باشد پس عرب
غالب آیند و نعمت و امنیت در بابل بهم باشد و در بحرین و نواحی آن اختلاف بسیار در میان
مردمان بهم آید و قحط و غلا در میان ایشان بهم رسد و از عرب ترسان باشند و عمال بر ایشان تعدی کنند
و کینه در امرای عرب بسیار باشد و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و امراض بسیار باشد و روغن و گوشت
و عسل گران باشد و خرما در درخت ماند که [illegible] و انگور و میوه در بلاد همدان و فارس نیکو باشد و بیرون در [illegible]
بلاد روم و بصره و اطراف آن آفت برسد و در زمستان باران بسیار ببارد و زراعت بسیار شود و اندک آفتی

باو برسد و ظروف مسی

باو برسد و ظروف مسی و دستبادهای آن و ابریشم و مو گران باشد و مرغان خانگی بسیار باشند و در بلاد دیگر
اختلاف بسیار باشد [illegible] و بسیار غارت منتهی گردد و شاید یکی از آفتاب یا ماه گرفته شود و در یک ماه
این سال خون بسیار ریخته شود و گویند چنین سالی نحس است و قابیل هابیل را در چنین سالی کشت و هر سال
که اول محرم [illegible] باشد زمستان خوب باشد و باران بسیار ببارد و بعضی از درختان و زراعت
ها را آفت برسد و دردهای مختلف و مرگهای صعب بسیار باشد علل کم باشد و اشتر طاعون و وبا بهم رسد
و در آخر سال پادشاه را غلبه و ضعف او یا دیر و دیر و این [illegible] و دیگر در این سال زمستان سرد باشد و تابستان
معتدل گذرد و میوه و حبوب و زراعت در اکثر بلاد و عراق نیکو باشد و آفتی بمیوه‌های بحرین و لحسا
و حوالی آن برسد و در بلاد مشرق و جبل ارزانی باشد و گوسفند و شیر بسیار باشد و گیاه صحرا فراوان
باشد و آبله کودکان بسیار باشد و در گاوها مرگ بهم رسد و درد سر بسیار مردم را عارض شود و در
آخر سال گرانی بهم رسد بسبب اختلاف سلاطین و جو و روغن بسیار باشد و اختلاف و خصومت در میان پادشاهان
واقع شود و کارزار در میان عرب و عجم واقع شود و میان عامه ناس و خویشان فتنه حادث شود و در شام
حرب و فتنه‌ها پدید آید و حاکم بعضی از اهل فساد را بقتل رسانند و در زمین جبل که همدان و نواحی آن است
باشد کشتی واقع شود و مرد جلیل القدری از ایشان کشته شود و در میان مردم اختلاف بسیار باشد و گروهی
بر پادشاه طغیان کنند و مغلوب شوند و کوکبی در میان ناحیه مشرق ظاهر گردد و دنباله
داشته باشد و باین سبب قتل حادث شود و باعث قتل و غارت و گرانی گردد و وفور امراض
بسیار باشد و حاجیان را غارت کنند و تمام ماه یا بعضی از ماه گرفته شود و هر سال که اول
محرم روز [illegible] باشد زمستان نیکو گذرد و تابستان گرم باشد و باران در وقتش
بسیار ببارد و گاو و گوسفند بسیار بهم رسد و عسل بسیار باشد و نرخ خوردنیها در بلاد جبل

بعضی در شهرهای که در میان آذربایجان و عراق عرب و خوزستان و فارس است و بعضی گویند همدان و حوالی آن
ارزان باشد و میوه بسیار باشد و زنان بسیار بمیرند و در آخر سال کسی بر پادشاه خروج کند و در نواحی
مشرق و بعضی از فارس بلا دیگری برسد و زکام در بلاد جبل بسیار باشد و بروایت فراوانی و نشر
حیوانات بسیار باشد و باران بسیار ببارد و حبوبات بسیار باشد و نرخها ارزان و عسل فراوان
باشد و درین سال طیور و گوسفند و روغن ارزان باشد و زر در میان مردمان کم باشد و در بلاد مشرق
و سند و مغرب مرگ بسیار باشد و مرض سودا و دیوانگی بسیار باشد در مصر قحط پدید آید و مواشی و چهارپایان
خوب باشند و خارجی از نواحی مشرق بیرون آید و در بلاد فارس فتنه و آشوب باشد و قلعه از اطراف
مشرق یا جنوب از تصرف صاحبش بیرون رود و یکی از آفتاب یا ماه گرفته شود و بر پادشاه
کسی خروج کند و حاجیان مبتلا باشند و هر سال که اول محرم باشد زمستان
بسیار سرد باشد و برف و یخ بسیار باشد و در بلاد جبل و نواحی آن گوسفند و عسل بسیار باشد و بعضی
از درختان و انگور را آفت برسد و در ناحیه مشرق و شام حادثه ظاهر شود و از آن مردم بسیار بمیرند
و بر پادشاه صاحب خروجی قوی بیرون و پادشاه بر وی غالب آید و در زمین فارس
بعضی از زراعت و غلات را آفت برسد و در آخر سال نرخها گران شود و برداشت
زراعت بسیار باشد و باران بسیار باشد و گندم و جو فراوان باشد و تابستان باران بسیار بارد
و در بلاد فارس از ملخ آفت به زراعت برسد و زر کمیاب شود و میوه بسیار باشد و نرخها در جمیع
بلاد ارزان باشد و پنبه ارزان باشد و عسل فراوان باشد و در بعضی از شهرهای کسی بر پادشاه بیرون
آید و در میان عرب و عجم و اهل عراق قتال پدید آید و شخصی از مشایخ عرب کشته
شود و در آسمان ستاره دنباله دار پیدا شود که علامت جنگ و گرانی باشد

و هر سال که اول محرم

و هر سال که اول محرم باشد زمستان وسط باشد و در بهار باران نافع
ببارد و غلات و میوه در بلاد جبل و مشرق بسیار باشد المردان بسیار بمیرند و نرخها ارزان باشد
و پادشاه بر دشمنان غالب باشد و در روایت دیگر عسل بسیار باشد و در بلاد شام مرگ بسیار باشد
و ملخ زراعت شام را تلف کند و در آخر سال گرانی در میان ایشان بهم رسد و باران بسیار ببارد
و بسیاری از عمارتها خراب کند و در درختان خرما را آفت بهم رسد و مرگی در چهارپایان پدید آید
و در تأثیر بیماری بسیار باشد و پنبه گران شود و در میان عرب و عجم جنگها روی دهد و عجم
غالب آید و اختلاف در میان سلاطین پدید آید و گندم و میوه و عسل بسیار باشد غلات و میوه در همه
بلاد جبل ارزان باشد و روم بر مسلمانان حمله بیاورند و مسلمانان بر ایشان غالب شوند و در بعضی
از شهرها کسی بر پادشاه خروج کند و منهزم گردد و کارزار در فارس بسیار باشد و اختلاف
در میان سلاطین بهم رسد و در ولایت فارس شورشی بهم رسد و هر سال که اول محرم روز
باشد زمستان میانه باشد و گندم و میوه بسیار باشد و عسل بسیار باشد در
آخر سال بیماری بسیار حادث شود و روم بر مسلمانان غلبه کند پس عرب بر ایشان غالب شود و غلات
در همه ولایت بسیار باشد و در بلاد فارس آشوب میانه سه طایفه حادث شود و فتنه بسیار
ظاهر شود و مرگ در میان گاو بسیار باشد و گوسفندان بسیار باشد و شاید ماه گرفته شود و زر
در میان گاو بسیار باشد و گوسفندان بسیار باشد و شاید ماه گرفته شود و زر در میان مردم کم باشد
و پادشاه استبداد بکند و دادرسی در میان مردم نباشد و عرب بر عجم زیادتی کنند
و خلق بسیار هلاک شوند و باران بی وعده ببارد و رعد و برق بسیار باشد و از همه اطراف بر پادشاه
بیرون آید و ترکمان به عجم در آویزند و بر ایشان غالب شود و خلق بسیار با مال حوادث شوند

و هر سال که اول محرم [illegible] زمستان سرد باشند و باران کم بارد و آب رودخانها
کم باشند و در بلاد جبل صد در صد فتح غله کم باشند و مرگ در میان همه مردم کم بسیار باشند و در ناحیه
مغرب گرانی باشند و بعضی از درختان را آفت برسد و در روم ابر مارسی غلبه بهم رسد و از ماه
ربیع الاول تا ماه جمادی الثانی دردهای مختلف در میان مردم بسیار شود و زنان آبستنی فرزند
بیندازند و امیری از شام بمیرد و کسی از شام ظاهر شود و بر مدینه حضرت رسول مستولی شود
و ملخ بر بعضی از بلاد غالب گردد و اگر ستاره دم دار ظاهر شود از فتنهای بسیار ظاهر گردد
و کسی بر پادشاه بیرون آید و کردان بر عجمان قوی شوند و در زمین عراق حروب و کارزار
و اضطراب و اختلاف بسیار پیدا شود و امراض مختلف بسیار در میان مردم بدید آید و مردم
بسیار بمیرند و حرامی حاجیان را ببرند و مرد بزرگی در شام بقتل برسد و در خراسان فتنه
و آشوب حادث شود و در اطفال دردها بدید آید و آب چشمها بسیار باشند و الله العلیم
احکام کسوف و خسوف [illegible] شیخ بزرگوار نیز در کتاب مذبور از حضرت
صادق علیه السلام روایت میکنند که در کتاب دانیال نیز نوشته است در باب گرفتن آفتاب
و ماه در شهور اثنی عشریه پس در سالی که محرم آفتاب بگیرد در آن سال ارزانی
باشند و در آخر سال دردها و بیماریها در میان مردم حادث شود و پادشاه بر دشمنان ظفر یابد
و زلزله حادث شود و بعد از آن بسلامت باشند و هر سالی که در صفر آفتاب بگیرد
در ناحیه مغرب ترکی و کردی یکی مردم را روی دهد و جنگ و کشتن و حروب در مغرب
بدید آید پس در ماه ربیع الاول صلح شود و پادشاه ظفر یابد و هر سالی [illegible]
آفتاب بگیرد در میان مردمان صلح بدید آید و اختلاف کم باشند و گاو و گوسفند بسیار باشند

و در آخر سال فراوانی

و در آخر سال فراوانی بهم رسد و در بادیه در میان شتران وبا بهم رسد [illegible] آفتاب بگیرد
پس در میان مردمان اختلاف بسیار بهم رسد و مردم بسیار بقتل برسند و کسی بر پادشاه خروج کند و ترکی
و کشتی بسیار باشند و مرگ بسیار باشد و هر سالی [illegible] آفتاب بگیرد روزی بر مردمان
بسیار فراخ شود و در ناحیه مشرق و مغرب پادشاهان با رعیت خود در مقام احسان و شفقت
باشند و پاس خاطر ایشان را بدارند و هر سالی که [illegible] آفتاب بگیرد و در بلاد مصر
حروب بسیار واقع شود و کشتن بسیار شود و در بلاد مغرب در آخر سال گرانی بدید آید و هر سالی
[illegible] آفتاب گرفته شود پس زمین آبادان شود و درختان نیکو نتیجه های مشرق باران
بسیار بارد و در ناحیه فارس ملخ بسیار اما ضرر بایشان نرساند و هر سال که در شعبان آفتاب
بگیرد پس مردم از حرارت بدن شاکی دلالان باشند و پادشاه در مغرب بر دشمنان ظفر یابند
و در بلاد جبل در آخر سال مرگ در میان ایشان بسیار باشد و بنودی بیرطرف شوند و هر سالی [illegible]
آفتاب گرفته شود پس مردمان تمامی پادشاه فارس را اطاعت کنند و در میان عرب غلبه بسیار بهم رسد
پس ایشان بر مردمان غالب شوند و غنیمت بسیار از ایشان بگیرند و هر سالی [illegible] آفتاب
بگیرد پس در بلاد هند و فرنگ کشتی بسیار واقع شود و گیاه زمین مشرق بسیار باشند و هر سالی
که [illegible] آفتاب گرفته شود پس سلاطین بسیار بهم برآید و خرابی در ولایت فارسی
بهم برآید و هر سالی که ذی حجه آفتاب گرفته شود باد بسیار بوزد و میوهای درختان
کم باشند و شهرهای مغرب خرابی بسیار بهم برآید و جو و گندم کم باشند و گران باشند و کسی بر پادشاه
خروج کند و از آن بسیار از و بپادشاه برسد و در فارس خوردنیها بسیار کم باشند و گران باشند
و در سال دیگر ارزان شود [illegible] ماه در سالی که [illegible] ماه

گرفته شود در مغرب بزرگی بمیرد و میوه در بلاد جبل بسیار کم باشد و در زمین بابل درد سر بسیار باشد و مرگ
بسیار باشند و نه خناکران باشند و کسی بر پادشاه بیرون آید و پادشاه بروی ظفر یابد و لشکر او را
بقتل رساند و هر سال که در صفر ماه گرفته شود قحط و بیماری در شهرهای بابل حادث شود که بدی
که بهلاکت برسند پس بعد از آن باران بسیار ببارد و گیاه زمین بسیار شود و احوال مردمان بسیار
خوب باشد و در بلاد جبل میوه درختان بسیار باشد و هر سالی [illegible] ماه گرفته شود
در بلاد قتل و کشتی بسیار شود و امراض و بیرمان در مردم بدید آید و در شهرها میوه بسیار باشد و در بلاد
جبل کرم در سبزیها افتد و خرابی بسیار پدید آید و هر سال که در ربیع الآخر ماه گرفته شود
پس در کوهستان بسیار باشد و فراوانی بهم رسد و آن سال بمردمان بسیار مبارک باشد و پادشاه
در مغرب ظفر یابد و هر سال که در جمادی الاول ماه گرفته شود پس باران کم پدید و آب کم باشد
و در ملکی که موصل یا حوالی کوفه است خرابی و گرانی بسیار پدید آید و پادشاه بابل را بلای عظیم
روی دهد و هر سال که در جمادی [illegible] ماه گرفته شود در بلاد مصر جنگهای بسیار واقع شود و کشتی بسیار شود
و در بلاد مغرب گرانی پدید آید و هر سال که در رجب ماه گرفته شود پس در ناحیه مغرب طاعون و قحط
شدید بسیار پیدا شود و در بابل باران بسیار ببارد و در همه شهرها درد چشم بسیار شود و هر سالی که در شعبان
ماه گرفته شود پس پادشاه بعضی از نواحی کشته شود و تسعیرات بالا رود و قحط بسیار در میان مردمان پیدا شود
و هر سال که در ماه رمضان ماه گرفته شود در بلاد جبل سرمای سخت بود و باران و برف بسیار ببارد و آب
بسیار باشد و در زمین فارس درندگان بسیار بهم رسند و مرگ زنان و اطفال بسیار باشد و هر سال که
در شوال ماه گرفته شود پس پادشاه بر دشمنان غالب شود و هر سال که در ذی قعده ماه گرفته
شود شهرهای بسیار عظیم فتح شود و گنجها در بعضی زمین و کوهستان پیدا شود و هر سال [illegible]

ماه گرفته شود پس مرد بزرگ

[illegible]

ماه گرفته شود پس مرد بزرگی در مغرب بمیرد و مرد فاجر و فاسقی دعوی پادشاهی کند والله اعلم

فصل ششم و پنجم و سیم در بیان آنکه در ماهها چند روز نحس است

بسبب روایت سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست یکم و بیست چهارم و بیست پنجم
و این مذهب مختار اهل شرع است و مجلسی است و روز عاشورا از همه روز نحس تر است و هم چنین
روز تاسوعا که نهم محرم است آن نیز نحس است و بعضی روز هشتم محرم را نیز چنین میدانند و بیست هشتم
ماه صفر و بیست و یکم ماه رمضان و از ایام هفته روز دوشنبه و روز چهارشنبه و نیز از حضرت رسول منقول است
که بیست و چهار روز در هر سالی نحس است که در هر ماهی دو روز باشد که اگر کسی بیمار شود بمیرد و اگر سفر
کند برنگردد و اگر بجنگ رود کشته شود و اگر فرزندی متولد شود عمرش بسیاری دست بر او هیچ کار
خوب نیست والله اعلم [illegible] یازدهم و چهاردهم [illegible] یکم و هشتم
یکم و بیستم [illegible] یازدهم و بیستم [illegible] دهم و پانزدهم
دویم و چهارم [illegible] یازدهم و سیزدهم سیم و چهارم
سیم و بیستم [illegible] هشتم و بیستم [illegible] دویم و پنجم [illegible] ششم
و هشتم و از برای مسافر قمر در عقرب و قمر در اسد بودن خوب نیست و از برای نکاح
قمر در عقرب خوب نیست و در معرفت خلاصه اختیارات از قول حضرت امام جعفر صادق
منقولست در هر ماه روز اول نیک است تزویج و بیع و شرا و سفر کردن و روز دویم مبارک
است تجارت و طلب حاجت و روز سیم بد است از برای جمله مهمات خاصه

[illegible]

محرم صفر ربیع الاول ... رمضان المعظم ... ذی القعده الحرام ... ذی الحجه الحرام [illegible]

134

BLANK PAGE

دیدن ملوک و سفر کردن روز چهارم نیک است همه حالات الا سفر کردن روز پنجم بد است
جمله امورات خاصه دیدن الاکابر روز ششم نیک است سفر کردن و بنا نهادن روز هفتم
همه نیک است مناکحت و بنا و نقل حرکت روز هشتم نیک است همه امورات الا سفر
کردن روز نهم نیک است همه امورات الا دیدن عمال را روز دهم نیک است
سفر و طلب حوایج را روز یازدهم نیک است دیدار ملوک و سفر و حاجت روز دوازدهم
نیک است همه کارها خاصه طلب حاجات روز سیزدهم توقف در جمیع مهمات اولی است
روز چهاردهم نیک است دیدار اکابر و علما و اشراف را روز پانزدهم مختار است
طلب حاجات و سفر را روز شانزدهم بد است جمله کارها خاصه سفر کردن روز هفدهم
نیک است کارها و وصلت و معامله کردن روز هجدهم نیک است طلب حاجات
و نقل حرکت روز نوزدهم مختار است سفر کردن و تزویج و ابتدای کارها روز بیستم
نیک است دیدار ملوک و سفر کردن روز بیست و یکم بد است جمله کارها و خلوت اولی است
روز بیست و دوم مختار است تزویج و عمارت بنا کردن روز بیست و سیم نیک است دیدار ملوک
و مناکحت را روز بیست و چهارم بد است جمله کارها خواصه سفر کردن روز بیست و پنجم حذر از سفر اولی است
روز بیست و ششم مبارک است همه امورات الا تزویج و سفر کردن روز بیست و هفتم نیک است همه کارها
خواصه تجارت و سفر کردن روز بیست و هشتم نیک است طلب حاجات و نقل حرکت را روز بیست و نهم
مبارک است سفر و طلب گم شده روز سیم نیک است همه حاجات خواصه حرکت کردن

[illegible]

[illegible]

foliated 1/10/90
JM

END OF REEL

PLEASE REWIND